انسان از منظری دیگر

هر یک از ما خود مسیح عالمیم
هر الم را در کف خود مرهمیم

نویسنده: محمد علی طاهری

با مقدمه:
دکتر اسماعیل منصوری لاریجانی

بسم‌الله الرَّحمن الرَّحیم

با امید به یاری حق و رحمت الهی

با تقدیم احترام

انسان، از منظری دیگر

محمدعلی طاهری

تقدیم به:

جناب استاد دکتر اسماعیل منصوری لاریجانی

و

سرکار خانم دکتر ویدا پیرزاده

و

همه‌ی زنان و مردان آزاداندیشی که طی چند دهه‌ی گذشته، حامی صدیق و وفادار اندیشه و تفکر نگاه کیفی به انسان بوده و در همه‌ی عرصه‌ها، مشوقی راستین برای این‌جانب بوده‌اند.

با امید به حق

محمدعلی طاهری

فهرست مطالب

مقدمه

حمد پروردگاری را که از جهت تداوم فیض در هر عصری، ولّی را حلقه‌ی اتصال عالم خلق و عالم امر نمود. سپس با مواهب و نعمت‌ها، پاک سیرتانی را تربیت کرد تا همچون چراغی پرفروغ، روشنی بخش حیات انسان‌ها گردیده و نماد و سمبل خلیفةاللهی انسان باشند.

(امام خمینی، مصباح الهدایه الی الخلافة و الولایة، ص17)

فرادرمانی نگاهی به انسان از منظری دیگر و دستاوردی از عرفان کیهانی (عرفان حلقه) است.

در تعریف آن می‌توان گفت رشته‌ای از درمان‌های مکمل است که ماهیتی عرفانی داشته و در بسیاری موارد با اندیشه‌های عرفانی اسلامی ایران‌زمین هم‌خوانی دارد.

عرفان اسلامی به دوشاخه عرفان نظری و عملی تقسیم می‌شود و با هدف رسیدن به توحید و اتصال به حقیقت واحد به تبیین روش‌های عملی، فنا و بقاء می‌پردازد.

در اندیشه عرفای اسلامی، جهان هستی غیراز ذات‌اقدس‌الله، همه مَجاز بوده واجد حقیقت نمی‌باشد. به‌عبارت دیگر همه موجودات عالم وجودات

ربطی و غیرمستقلند که در همه‌ی ابعاد وجودی خود نیازمند آن حقیقت یگانه، یعنی ذات اَحَدیتند.

یا ایها الناس انتم الفقراء الی الله و الله هو الغنی الحمید. (فاطر: 15)

«ای مردم، شما همه به خدا فقیر و محتاجید و تنها خداست که بی‌نیاز و غنی بالذات و ستوده صفات است.»

و در جای دیگر آمده: **و الله الغنی و انتم الفقراء** (محمد: 38)

«خداوند بی‌نیاز است و شما فقیران و محتاج به اوئید.»

کمال وجودی انسان به‌عنوان اشرف مخلوقات و همچنین به‌عنوان موجودی ممتد به امتداد هستی، به اتصال و فنا در ذات حق است. با اتصال انسان به آن ذات یگانه، او مظهر اسماء و صفات الهی گردیده و قادر به تسری صفات الهی به سایر مخلوقات و موجودات می‌گردد. عرفان کیهانی(حلقه) نیز با اندیشه‌ای مشابه تفکر عارفان ایرانی، معتقد به مجازی بودن جهان هستی است، هرچند که امروزه این اندیشه تنها متعلق به عارفان نمی‌باشد. فیزیکدانان معاصر با کشف قوانین حاکم بر جهان مادی و برذات تشکیل‌دهنده ماده به این نتیجه نایل شده‌اند که، چنانچه حرکت الکترون‌ها متوقف شود فضای میان آن‌ها از بین رفته و جهان به هسته کوچکی تبدیل خواهد شد.

همین دستاورد علمی دانشمندان را به سوی این باور سوق می‌دهد که آن‌چه را که تا به امروز به‌عنوان حقایق جهان مادی تصور می‌کرده‌اند، مورد بررسی مجدد قرار دهند و شاید تعاریف علمی ماده و جهان مادی به زودی دچار دگرگونی گردد.

به‌هرحال بسط و پیشرفت علم و تکنولوژی هرچند که کمک‌های شایانی به درمان بیماری‌ها نموده اما بشر را از به‌کارگیری درمان‌های غیرمتعارف در اشکال مختلف آن بی‌نیاز نکرده است. باید توجه داشت که علم پزشکی و

علوم وابسته به آن در حیطه‌ی قوانین طبیعی بوده و هنوز به کشف همه بیماری‌ها و درمان آن‌ها نایل نشده است.

اعتقاد به ذو مراتب بودن و قانونمند بودن عالم هستی و مشاهده نظم خارق‌العاده‌ی حاکم بر آن، انسان را به یاری جستن از مراتب بالاتر آفرینش در کشف مراتب مادون و کاربردی نمودن آن،جهت درمان انواع بیماری‌ها اعم از روحی، روانی و جسمی سوق می‌دهد. فرادرمانی نیز مبتنی بر بهره‌گیری و استمداد از همه‌ی قوانین حاکم بر هستی است؛ لذا استفاده از آن به معنای نقض دستاوردهای علوم طبیعی نبوده بلکه نوعی درمان مکمل است.

در این نوع درمان، بیمار توسط فرادرمانگر به شبکه شعور کیهانی (شبکه‌آگاهی و هوشمندی حاکم بر جهان هستی یا همان شعور الهی) متصل می‌شود و باروش اسکن مورد کاوش درونی قرار می‌گیرد، بر اثر اسکن، اعضای معیوب و تنش‌دار بیمار مشخص شده و با حذف علایم، درمان آغاز می‌شود. فرادرمانی برای درمان از شعور الهی و از نیرو و قدرت الهی که با نام «قائم» و «دائم» در عالم جاری است، استفاده می‌کند. البته آنچه در روش **فرادرمانی استاد طاهری** ملاحظه می‌کنید در واقع ماحصل دریافت‌های ایشان از شبکه‌ی هوشمند الهی است که توانسته‌اند با روش علمی و کاربردی، آن را در اختیار علاقه‌مندان به فرادرمانی و بیماران قرار دهند.

امید داریم که الهامات سبوحیه ایشان با آموزه‌های عرفانی و قرآنی هم چنان هماهنگ و مؤثر عمل نماید تا همگان بدانند که طبیب اصلی در عالم، خداوند متعال است.

در پایان این مقدمه لازم است که توجه خوانندگان گرامی را به این امر جلب نمایم که علاوه بر روش فرادرمانی مزبور، روش دیگری وجود دارد که در حوزه‌ی عرفان اسلامی مطرح بوده و با نام قرآن درمانی توسط نگارنده‌ی مقدمه مکتوب گردیده و در آینده‌ی نزدیک به طبع خواهد رسید.

در روش قرآن درمانی، دارو، اذکار و اسماء الهی است (**یا من اسمه دواء و ذکره شفاء**).

البته داروی اسماء الهی را باید از دارالشفای قرآن کریم دریافت نمود که فرمود: **و نُنزّل من القرآن ما هو شفاء و رحمة للمؤمنین** (اسراء:82)

«و از برکات قرآن چیزهایی نازل کردیم که برای مؤمنین شفا و رحمت است.»

پروردگارا ما را از پلیدی عالم تاریک به مشاهدات انوارت و دیدن ضیاء جمالت و مجاورت مقرّبانت و مصاحبت ساکنان درگاهت واصل گردان و با نبیین و صدّیقین، به‌خصوص محمد و اهل‌بیتش که مبعوث بر تمام خلایق‌اند و پاک‌ترین و برگزیده‌ی برگزیدگانند، محشور گردان.

اسماعیل منصوری لاریجانی

پیش‌گفتار مؤلف

انسان، موجودی نیست که در اسفل‌السافلین تنها و بی‌کس رها شده باشد. با توجه به این‌که نقشه‌ی خلقت بر اساس طرح و برنامه‌ی حساب‌شده‌ای آغاز گشته و تصور کار بدون طرح و برنامه، عبث و بیهوده ازسوی خداوند، محال است؛ لذا خلقت و حرکت انسان نیز به‌دنبال هدف و نقشه‌ی عظیمی آغاز گشته و مسیر خود را طی می‌کند و این حرکت، فقط لج و لجبازی بین خدا و شیطان نبوده و هدف بزرگی را دنبال می‌کند و آن، رسیدن انسان به کمال و تعالی است. برای تحقق این حرکت، تسهیلاتی از جانب خداوند برای انسان پیش‌بینی شده است، که‌این تسهیلات در چارچوب **رحمت‌عام الهی** قابل بحث و بررسی هستند.

بدون کمک گرفتن از رحمت‌عام خداوند، انسان نمی‌تواند پا را از حدی فراتر بگذارد.

جایی نرسد کس، به توانایی خویش

اِلاّ تو چراغ رحمتش، داری پیش

(سعدی)

در این راه پر فراز و نشیب، لطف او همواره شامل حال انسان بوده و خواهد بود و بدون این لطف و مرحمت، بسیار بعید است که انسان بتواند از این ورطه نجات پیدا کند.

دام سخت است، مگر یار شود لطف خدا
ورنه آدم نبرد صرفه، ز شیطان رجیـــــم
(حافظ)

در این موردحافظ به این نکته اشاره داردکه انسان بدون لطفالهی نمی‌تواند به حد اعلای کمال برسد.

ما بدان مقصد عالــی، نتوانیـــــم رسیـــد
هم مگر پیش نهد لطف شما، گامی چند
(حافظ)

خداوند برای صعود انسان، ریسمان رحمت خود را آویزان کرده است، تا چه کسی بر آن چنگ بیندازد و بخواهد خود را بالا بکشد و چه کسی طالب این لطف باشد؟

لطف خداوند، حد و اندازه‌ای ندارد ولی انسان ظرفیت بهره‌برداری از این همه لطف را ندارد.

شراب لطف خداوند را، کرانی نیست
و گر کرانه می‌نماید، قصور جام بــود
(مولوی)

انسان در مسیر خود پیوسته دو راه در پیش‌روی دارد، «**راه وحدت**» و «**راه کثرت**».

عالم وحدت به عالمی اطلاق می‌شود که ادراکی بوده و در آن انسان به درک «**تن‌واحده**» بودن جهان هستی می‌رسد. جهانی که همه‌ی اجزای آن تجلیات الهی محسوب می‌شود. در این حالت انسان خود را با همه‌ی اجزای جهان هستی در ارتباط و یگانگی می‌بیند.

عالم کثرت به عالمی اطلاق می‌شود که در آن، انسان‌ها از یکدیگرجدا شده‌اند تا جایی که دنیای هر انسانی تنها محدود به خود شده و خارج از خود را به رسمیت نمی‌شناسد، فقط به فکر خویشتن بوده و همه‌ی توجه او

به حفظ منافع شخصی، زندگی مادی و زمینی معطوف می‌باشد. این روند به درگیری با خود منجر شده، تضادهای فردی به اوج می‌رسد. در عالم کثرت، هیچ دو انسانی نمی‌توانند یکدیگر را تحمل کنند.

بهره‌برداری از رحمت‌عام الهی، مستلزم قرار داشتن در مسیر وحدت بوده و تسهیلات و کمک‌های لازم برای آن عده‌ای است که این مسیر را انتخاب کرده‌اند. کسانی که بخواهند در راه عالم کثرت حرکت کرده و خود را مطرح کنند، باید بتوانند کلیه‌ی مشکلات خویش را، خود به تنهایی حل و فصل کرده و انتظار هیچ کمک ماورایی را نداشته و تنها متکی به دانش، عقل، توانایی و اراده و... خود باشند.

فرادرمانی که یکی از شاخه‌های **عرفان کیهانی (حلقه)** می‌باشد، از حلقه‌هایی است که در محدوده‌ی رحمانیت عام الهی، تسهیلاتی را در اختیار ما قرار می‌دهد و تنها شرط تحقق آن، آمادگی برای ایجاد وحدت است، وحدت حداقل با یک نفر دیگر، تا پس از آن عضو سوم که روح‌القدس یا روح‌الامین یا... بوده، حلقه را تکمیل کرده و با تکمیل حلقه، عضو چهارم آن که خداوند است نیز، فیض خود را به واسطه‌ی روح القدس جاری نماید.

اَلَم‌تر اَنَّ الله یَعْلَمُ ما فی السّموات و ما فی الارض ما یکونُ مِن نجوی ثلاثِهٔ اِلاّ هُوَ رابعُهُم و لاخَمسَهٔ الا هُوَ سادسهم و لاأدنی مِنْ ذلکَ و لا اکثر اِلاّ هُوَ معُهم اَیَن ما کانُوا ثُمَ ینَّبئهُمْ بِما عَمِلوا یَوْمَ اِلقیامهٔ اِنَّ اللهَ بِکُلِّ شيٍ علیم.(مجادله: آیه 7)

«آیا ندیدی که خدا آن‌چه در آسمان‌ها و زمین است، می‌داند؟ هیچ رازی سه کس با هم نگویند، جز آن که او (خدا) چهارمین آن‌ها باشد و نه پنج کس جز آن که او ششم آن‌ها است و نه کم‌تر از آن و نه بیش‌تر، جز آن که هر کجا باشند با آن‌هاست. پس روز قیامت همه را به نتیجه‌ی اعمالشان آگاه خواهد ساخت. همانا خدا به هرچیز داناست.»

فرد متصل‌کننده، می‌تواند دیگران را در این روزی آسمانی خود شریک کرده و در جهت وحدت حرکت کند. (**مِما رَزَقناهُم ینفِقوُن**) و رسالت **موحد** بودن خود را به‌جا آورد.

کسانی که وحدت الهی را قبول داشته، در راه رسیدن به آن، انسان‌ها را دعوت به اتحاد و آشتی با خود و جهان هستی می‌کنند، **موحد** نامیده می‌شوند.

کتاب حاضر، گوشه‌ی کوچکی از حرکت بزرگی است که در جهت **اعتلای عرفان ایران** صورت گرفته است، تا پیام‌رسان این واقعیت باشد که ایران پایگاه توانمندی برای عرفان دنیا بوده و هنوز هم می‌تواند با رمزگشایی و پرده‌برداری از آگاهی‌های نهفته، که سرمایه‌های معنوی این مرز و بوم است، برای خود اعتباری جهانی کسب کند و در ضمن به آن‌ها که به واسطه‌ی خلاء ناشی از این روشنگری‌ها، جذب عرفان و جریان‌های عرفان نمای سایر اقوام و ملل شده‌اند؛ این پیام را برساند:

سال‌ها دل طلبِ جام جم از ما می‌کرد

وان‌چه خود داشت ز بیگانه تمنا می‌کرد

(حافظ)

بیایید بر سر سفره‌ی خود بنشینیم و از غذای معنوی‌ای که حاصل قرن‌ها زحمت عرفا و عاشقان راه حقیقت این مرز و بوم بوده است، تناول کرده و به جهانیان نیز تعارف کنیم و برای نسل جدید نیز راه گشایی کرده، آن‌ها را از بی‌هویتی و خلاء فکری نجات دهیم.

با آرزوی بیداری الهی

محمدعلی طاهری

فصل اوّل

عرفان کیهانی(حلقه)

سلسله مـــــوی دوســـت حلقــه دام بلاســـت

هر که در این حلقه نیست فارغ از این ماجراست

(سعدی)

عرفان‌کیهانی(حلقه)، نگرشی است عرفانی که با چارچوب عرفان این مرز و بوم مطابقت دارد. اساس ایـن عـرفان بر اتـصال بـه حلقه‌هـای متعدد «**شبکه‌ی شعور کیهانی**» استوار است و همه‌ی مسیر سیر وسلوک آن، از طریق اتصال به این حلقه‌ها صورت می‌گیرد. فیض الهی به‌صورت‌های مختلف در حلقه‌های گوناگون جاری بوده که در واقع همان حلقه‌های **رحمت‌عام الهی** است که می‌تواند مورد بهره‌برداری عملی قرار گیرد. از آن‌جا که اتصال نمی‌تواند بر اساس تکنیک و فن و روش حاصل شود؛ لذا در این شاخه نیز هیچ‌گونه فن و روش، تکنیک و... وجود نداشته و در آن توان‌های فردی هیچ جایگاهی ندارد.

محورهای اصلی عرفان کیهانی(حلقه) عبارت است از:

- آشنایی نظری و عملی با **رحمت‌عام و خاص الهی** و حلقه‌های متعدد آن.

- اتصال به **شبکه‌ی مثبت** (شبـکه‌ی‌شعـورکـــیهانـــی) و اجـتناب از **شبکه‌ی منفی.**

- **شاهدی** و نظاره‌گری (**تسلیم**).

- شناخت «**مِن دُون الله**» و اجتناب از آن.

- شناخت «**عرفان کمال و عرفان قدرت**» و حرکت به سمت عرفان‌کمال و اجتناب از عرفان قدرت.

- شناخت «**دانش کمال**» به‌عنوان تنها بخشی از داشته‌های انسان که قابل انتقال به زندگی بعدی است.

- توجه کامل به **معرفت** مراسم و مناسک، به‌جای اکتفا به تشریفات و ظاهر آن‌ها.

- توجه به **اشتیاق،** که پول رایج دنیای کمال بوده و در این وادی مشتاق‌ترین‌ها، همانا ثروتمندترین‌ها هستند و همه‌چیز در این وادی، مزد اشتیاق است.

- توجه کامل به **اختیار** انسان که تعیین‌کننده‌ی کمال و کیفیت حرکت اوست.

عرفان حلقه

عرفان حلقه مباحث عرفانی را مورد بررسی نظری و عملی قرار می‌دهد؛ و از آن‌جا که انسان شمول است همه‌ی انسان‌ها صرف‌نظر از نژاد، ملیت، دین، مذهب و عقاید شخصی می‌توانند جنبه‌ی نظری آن را پذیرفته و جنبه‌ی عملی آن را مورد تجربه و استفاده قرار دهند.

• **اصل:** هدف از این شاخه عرفانی کمک به انسان در راه رسیدن به کمال و تعالی است، حرکتی از عالم کثرت به عالم وحدت. در این راستا همهٔ تلاش‌ها برای نزدیک شدن انسان‌ها به یکدیگر صورت گرفته و از هرعاملی که باعث جدایی و ایجاد تفرقه بین آن‌ها می‌شود، اجتناب به‌عمل می‌آید.

رحمت‌عام الهی

عشق، یکسان ناز درویش و توانگر می‌کشد
این ترازو، سنگ و گوهر را برابر می‌کشـــد
(صائب تبریزی)

خداوند توجهٔ ویژه‌ای به انسان، مبذول داشته و نسبت به او، با رحمت تمام برخورد کرده است که از عشق ناشی شده است.

رحمت‌عام شامل همهٔ انسان‌ها می‌شود و انسان در این مورد، حق انتخاب داشته و می‌تواند از آن استفاده نموده و یا اجتناب نماید و برای برخوردار شدن از آن هیچ اجباری ندارد؛ سفره‌ای است که هر روز گسترده است، تا چه کسی به سوی آن دست برده، لقمه‌ای را بردارد.

هرسحرگه کیمیای سرخ رویی می‌زند
آفتـــاب رحمـت‌عـام تـو بـر دیـوارها
(صائب تبریزی)

به‌طور کلی، همه‌ی انسان‌ها صرف‌نظر از نژاد، ملیـــت، جنسیـــت، ســـن و سال، سواد و معلومات، استعداد و لیاقت‌های فردی، دین و مذهب، گناهکاری و بی‌گناهی، پاکی وناپاکی و.. می‌توانند از رحمت‌عام الهی برخوردار شوند.

خار و گُل، در پله‌ی میزان تردستان یکی است
چـون کنم قطـع امید، از رحمت‌عام بهار
(صائب تبریزی)

فیض و رحمت الهی در انحصار هیچ گروه خاصی نیست. افراد و گروه‌ها فقط می‌توانند معرف باشند، تا اشخاصی که خود را از پرتو این نور نجات بخش مخفی کرده‌اند، در معرض آن قرار بگیرند؛ به‌عبارت دیگر نحوه‌ی در معرض قرار گرفتن را به آن‌ها انتقال داده و از آن‌چه را که روزی آسمانی دارند، مانند روزی زمینی خود، به دیگران انفاق کنند **(مِما رَزَقناهُم ینفِقوُن)**

و از اتصال خود برای آن‌ها نیز ایجاد اتصال کنند. در این مورد همه‌ی ادیان و مذاهب اتفاق نظر داشته و چکیده‌ی همه‌ی گفته‌ها و نویدهای الهی، با رحمانیت شروع شده و با آن خاتمه می‌یابد و از هر دری که وارد شویم، با رحمانیت او روبه‌رو هستیم.

اگر از زاویه‌ی دیگری به رحمانیت عام الهی نگاه کنیم، به این نکته برمی‌خوریم که انسان ممکن است خطاب به خداوند بگوید:

من بنده‌ی عاصی‌ام، رضای تو کجاست
تاریک دلم، نور و صفـــای تو کجاست
ما را تو بهشت، اَر به طاعـــت بخــشی
این بیع بود، لطف و عطـای تو کجاست
(ابوسعید ابوالخیر)

خداوند جواب انسان را از قبل آماده کرده و تدارک هدیه‌ای جدا از مزد و پاداش اعمال، برای او در نظر گرفته است تا نشان‌دهنده‌ی لطف وعطای او باشد و با این طریق، هیچ جای کمبودی برای انسان باقی نگذاشته است.

لطف الهــی، بکنــد کـــار خویـــش
مژده‌ی رحمت، برساند سروش
(حافظ)

و بدین‌گونه هر انسانی که بخواهد، می‌تواند خود را در زیر چتر رحمانیت پروردگار قرار داده و از آن بهره‌مند شود. این بارانی است که بر سر همه می‌بارد، خورشیدی است که بر همه می‌تابد و نمی‌پرسد که چه کسی نور مرا دریافت می‌کند، آیا گناهکار است و یا بی‌گناه؟ آگاه است و یا ناآگاه؟ پاک است و یا ناپاک؟ و...؛ برای خداوند، همه‌ی انسان‌ها از آن جهت که محتاج رحمانیت اویند، در یک سطح می‌باشند.

بیا که دوش به مستی، سروش عالم غیب

نوید داد که عام **است فیـض رحمـــت او**

(حافظ)

اما اگر انسان از این بارش شکوفا نمی‌شود، به این علت است که یا خود را در معرض این پرتو محبت‌آمیز قرار نداده و یا درحال غفلت به سر می‌برد.

پرتو خورشیــد عشــق بر همه اُفتد، ولیک

سنگ به یک نوع نیست، تا همه گوهر شود

(سعدی)

موج رحمانیت الهی، راهگشای مؤثری برای هدایت گمراهان است؛ زیرا وسیله‌ی ارزشمندی برای آشنایی و اثبات وجود صاحب آن، یعنی خداوند است و فرد هوشمند با برخورد به نشانه‌های آن، در حقیقت به نشانه‌های «هدایت» برخورد کرده است. فراموش نکنیم که عیسی‌مسیح(ع) گمراهان بدنام را در اولویت برخورداری از رحمانیت الهی قرار می‌داد و اطراف او باج گیرها، بدکاره‌ها و بدنام‌ها، اجتماع کرده و در کنار او راه هدایت را یافته بودند. رسول‌بزرگ او نیز، پولس شکنجه‌گر بود؛ که از شکنجه‌گری که تبدیل به پولس رسول گشت و این تحولات برای آن‌ها فقط به واسطه‌ی قرار گرفتن در حلقه‌ی عام رحمانیت الهی، توسط عیسی‌مسیح(ع)، به وقوع پیوست. **در واقع، در معرض رحمانیت عام قرارگرفتن؛ یعنی برقراری امکان آشنایی عملی و آشتی با خدا.**

مطلب دیگر این‌که، تشنه به آب نیاز دارد نه سیراب و این گمراه است که به هدایت و رحمانیت او نیازمند است. کسی که به نور رسیده است، دیگر محتاج امداد هدایتی هیچ‌کسی نخواهد بود.

آب رحـمـــت، بـر آن زمیـن بـــارد

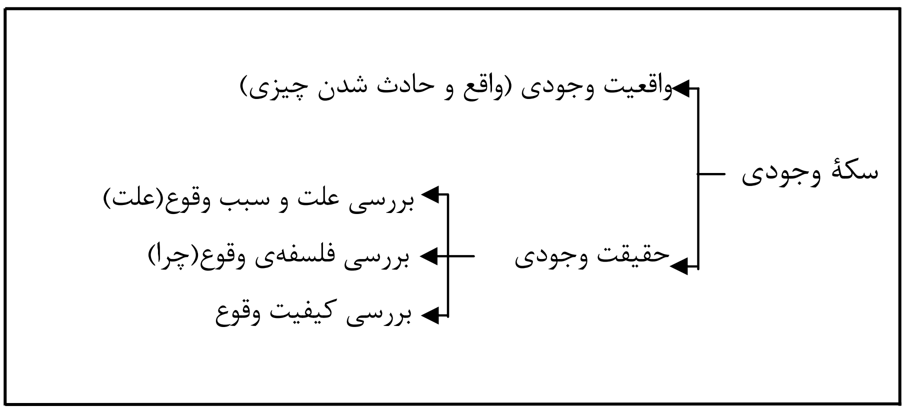
کــــه در آن خـــاک، تـشنــگان دارد

(اوحدی‌مراغه‌ای)

شبکه‌ی شعور کیهانی

اکنون شبکه شعور کیهانی یا هوشمندی حاکم بر جهان هستی را از نقطه‌نظر تئوری بررسی کرده و به همین جهت بحثی به نام «**سکه‌ی وجودی**» را مطرح می‌کنیم تا در خلال این بحث بتوانیم هوشمندی حاکم بر جهان هستی مادی را اثبات کنیم.

وجود هرچیزی را درعالم هستی مادی، مانند سکه‌ای درنظر می‌گیریم که دو رو دارد: «**واقعیت وجودی**» و «**حقیقت وجودی**».



واقعیت وجودی

واقعیت وجودی هرچیزی، به ما نشان می‌دهد که آن چیز وجود دارد، واقع شده، اتفاق افتاده و حادث شده است؛ چه این‌که از علت، چگونگی و نحوه‌ی وقوع آن، اطلاع داشته باشیم یا نه. این بخش از وجود، یا قابل مشاهده است یا اثر خود را روی محیط می‌گذارد یا قابل ثبت، ضبط و اندازه‌گیری بوده و یا چند مشخصه از مشخصات فوق را دارد. برای مثال، وجود یک تکه سنگ واقعیت دارد و آن سنگ حادث شده و به‌وجود آمده است؛ چه نحوه‌ی به‌وجود آمدن آن را بدانیم و چه ندانیم. بعضی چیزها را هم ممکن است که نبینیم و حسی روی آن نداشته باشیم ولی واقعیت داشته باشند، برای نمونه، اشعه‌ی مادون قرمز واقعیت دارد، هرچند که

نمی‌توانیم آن را ببینیم و یا لمس کنیم، اما قادر هستیم آن را با تجهیزاتی اندازه‌گیری کنیم حتی مورد بهره‌برداری عملی قرار دهیم.

حقیقت وجودی

حقیقت وجودی، موضوع‌هایی را دررابطه با واقعیت وجودی مورد بحث و گفت‌وگو قرار می‌دهد که عبارت است از:

1 - علت وجودی و نحوه‌ی وقوع

برای مثال، علت به‌وجود آمدن سنگ چیست؟ و یا چرا جهان هستی پیدایش یافته است؟ (چه عواملی سبب پیدایش جهان هستی بوده است؟)

2 - طرح وجودی و مسایل پشت پرده‌ی واقعیت وجودی

هر واقعیتی به‌دنبال طرح و نقشه‌ای باید اتفاق افتاده باشد و با بررسی مسایل پشت پرده‌ی هر واقعیتی، می‌توان با طرح و نقشه‌ی وجودی آن واقعیت، برخورد کرده و آن را مورد مطالعه قرار داد. برای مثال: انسان چرا و به چه منظوری به‌وجود آمده است و یا فلسفه‌ی خلقت جهان هستی چیست؟

3- کیفیت وجودی هر پدیده

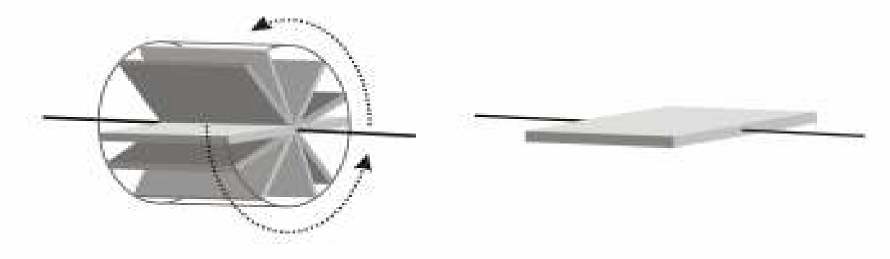
حقیقت وجودی، چگونگی و کیفیت وجودی یک واقعیت را نسبت به یک مبنایی زیر ذره بین قرار داده و آن را بررسی می‌کند؛ این‌که آیا حقیقتاً چیزی وجود خارجی دارد؟ یا این‌که مجازی است؟ برای نمونه، در مورد تصویر یک شی در آینه؛ آن تصویر واقعیت وجودی دارد و در آینه واقع شده است ولی حقیقت وجودی ندارد، زیرا نسبت به خود شی مجازی است. پس چیزهایی می‌تواند در عالم هستی واقعیت داشته و واقع شده باشند، اما نسبت به خود آن چیز از حقیقت وجودی برخوردار نباشند؛ و برعکس بعضی چیزها از نظر ما واقعیت نداشته باشند ولی حقیقت وجودی داشته باشند، مثل اشعه‌ی مادون قرمز که با

چشم ما دیده نمی‌شود و برای ما واقعیت ندارد ولی چون با ابزارهایی قابل تشخیص است، نسبت به چشم ما دارای حقیقت وجودی است. و یا هاله‌های پیرامون انسان که با چشم معمولی دیده نمی‌شوند و از نظر انسان واقعیت نداشته و سال‌ها تصور می‌شده است که این صحبت‌ها خرافه‌ای بیش نیستند ولی با عکس برداری کرلیان قابل مشاهده شدند؛ پس با وجودی که قابل رؤیت نیستند ولی حقیقت وجودی دارند. لذا حقیقت وجودی، چگونگی و کیفیت وجودی هر پدیده و هر موضوعی را مورد بررسی قرار می‌دهد.

حال جهت شناخت «شبکه‌ی شعور کیهانی» لازم است واقعیت و حقیقت وجودی جهان هستی مادی را مورد بررسی دقیق‌تری قرار دهیم که به‌دنبال این بحث، موضوع «جهان‌مجازی» را مطرح می‌کنیم.

جهان مجازی

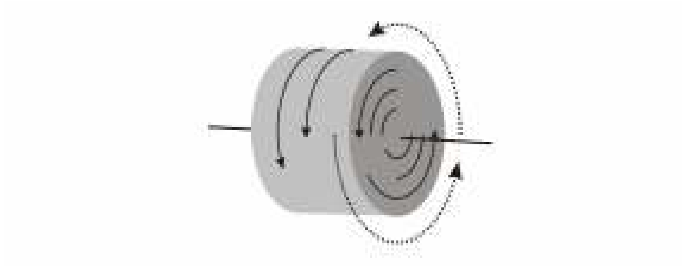
فرض کنید مطابق (شکل 1- الف) تیغه‌ای داریم که می‌تواند حول محور وسط آن بچرخد. اگر سؤال کنیم که این تیغه در حالت ثابت واقعیت وجودی دارد یا خیر؟



ب　　　　　　الف

(شکل- 1)

جواب این سؤال مثبت است، زیرا این تیغه حادث شده و واقعیت دارد. حال اگر مطابق (شکل 1-ب) این تیغه را حول محور آن با سرعت به چرخش درآوریم، آن‌چه را که مشاهده می‌کنیم، استوانه‌ای است که قطر قاعده‌ی آن قطر تیغه و ارتفاع آن، ضخامت تیغه خواهد بود (شکل-2).



(شکل- 2)

اکنون اگر سؤال شود که آیا این استوانه واقعیت دارد؟ جواب به این پرسش نیز مثبت خواهد بود، زیرا این استوانه حادث شده و به‌وجود آمده است؛ بنابراین واقعیت دارد و اگر سؤال شود که آیا این استوانه، حقیقت نیز دارد؟

جواب به این پرسش منفی خواهد بود، زیرا چنین استوانه‌ای وجود خارجی نداشته و هر زمان که تیغه را از حرکت باز داریم استوانه مورد بحث ناپدید می‌شود. بنابراین استوانه یک حجم مجازی و ناشی از حرکت تیغه است، لذا درست است که این استوانه واقعیت دارد، ولی فاقد حقیقت وجودی است.

به‌دنبال این مشاهده و بررسی آن، به طرح سؤالات دیگری می‌پردازیم.

آیا جهان پیرامون ما واقعیت وجودی دارد؟

جواب به این پرسش بی‌گمان مثبت است، زیرا ما وجود داریم و می‌توانیم جهان هستی را مشاهده کنیم.

آیا جهان پیرامون ما، حقیقت وجودی نیز دارد؟

برای پاسخ به این پرسش، به بررسی اجمالی و سریعی از ساختار جهان پیرامون خود، در حدی که تاکنون قابل مشاهده و بررسی بوده است، می‌پردازیم.

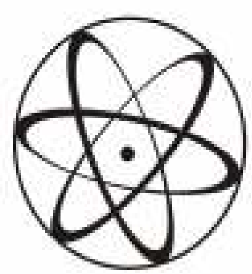
می‌دانیم که جهان پیرامون ما از ماده و انرژی شکل گرفته است. (**در اصل فقط از انرژی، ر.ک. جهان تک‌ساختاری، صفحه 45**)

درابتدا بخش ماده را که شامل اجرام سماوی است زیرنظر گرفته و ساختمان آن‌ها را مورد مطالعه قرار می‌دهیم. این اجرام از مولکول‌ها و مولکول‌ها نیز از اتم‌ها تشکیل شده‌اند و اتم‌ها نیز به نوبه‌ی خود از ذرات بنیادی و ضد ذرات آن‌ها شکل گرفته‌اند. این سیر تا منهای بی‌نهایت در دل اتم ادامه دارد به‌طوری که ابتدایی برای آن نمی‌توان یافت، همان‌گونه که انتهایی نیز ندارد، به قول شاه نعمت‌الله ولی:

در محیطی بیکران افتاده‌ایم نیست ما را ابتدا و انتها

اکنون به مطالعه‌ی یک اتم به‌عنوان آجری از ساختمان خلقت می‌پردازیم و برای بررسی دقیق‌تر، آن را به اندازه‌ی یک زمین فوتبال درنظر می‌گیریم؛ در این‌صورت این اتم، هسته‌ای به اندازه یک توپ فوتبال خواهد داشت (شکل-3). اگر از فاصله‌ای دورتر به آن نگاه کنیم، کره عظیمی را می‌بینیم که یک زمین فوتبال دردل آن‌جای می‌گیرد. اینک به طرح سؤالی می‌پردازیم. حجم وشکل این کره‌ی عظیم، از کجا ناشی شده است؟

در جواب باید بگوییم که این حجم بر اثر حرکت الکترون‌ها ایجاد شده است که به آن «**ابر الکترونی**» گفته می‌شود.

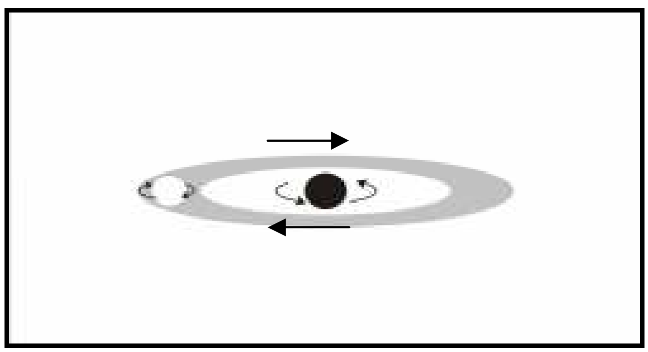


(شکل -3)

آیا وجود این کره‌ی عظیم واقعیت وجودی دارد؟

جواب صددرصد مثبت است، زیرا این کره حادث شده و واقعیت دارد، ولی آیا حقیقت وجودی نیز دارد؟

اگر در یک لحظه حرکت الکترون‌ها متوقف شود، این حجم که ناشی از حرکت الکترون‌هاست، ناپدید شده و از مقابل چشمان ما محو می‌شود و تنها هسته‌ی آن که به اندازه یک توپ فوتبال است، باقی می‌ماند. پس نتیجه می‌گیریم که این حجم وجود خارجی نداشته و ناشی از حرکت بوده؛ در نتیجه مجازی است. حال با همین شیوه، هسته‌ی اتم را بررسی می‌کنیم. می‌دانیم که هسته‌ی اتم از پروتون و نوترون تشکیل شده است، مطابق (شکل- 4) پروتون به دور محور خود چرخش کرده و نوترون نیز با سرعت بسیار زیادی در جهت عکس حرکت پروتون، هم به دور خود چرخیده و هم به دور پروتون می‌چرخد. چرخش نوترون به دور پروتون، دیسکی را پدید آورده و حجمی مجازی را ایجاد می‌کند.



(شکل- 4)

حال درصورتی که حرکت پروتون و نوترون متوقف شود، این حجم نیز ناپدید می‌شود و از آن فقط ذرات بنیادی به‌جا خواهد ماند که حجمی به‌مراتب کم‌تر از حجم قبلی دارد و اگر به همین منوال به داخل ذرات هسته نفوذ کرده و حرکات آن‌ها را در سطوح مختلف متوقف کنیم، می‌بینیم که

حجم‌های حادث شده توسط آن‌ها، یکی پس از دیگری محو می‌شود و اثری از آن‌ها باقی نمی‌ماند. با این حساب، به این موضوع پی می‌بریم که مجموعه‌ای از بی‌نهایت حرکات بنیادی، هسته‌ی اتم را شکل داده است و پس از آن، از اتم‌ها مولکول‌ها و از مولکول‌ها نیز بخش مادی شکل گرفته است. با این توصیف می‌توان گفت:

جهان هستی مادی از «حرکت» آفریده شده است.

از نگاهی دیگر نیز می‌توان به این نتیجه رسید؛ بدین‌گونه که در فیزیک مدرن ماده، موج متراکم است و موج نیز خود حرکت تلقی می‌شود، پس همه‌ی جهان هستی مادی، چه از بُعد ماده نگاه شود و چه از بُعد انرژی، ازموج ساخته شده و همان‌گونه که اشاره شد، موج نیز از «حرکت» به‌وجود آمده است. با شرح مختصر و ساده‌ای که گذشت، اینک می‌توان به پرسش طرح‌شده‌ی قبلی، که آیا جهان هستی مادی حقیقت وجودی دارد یا خیر، پاسخ داد. در جواب می‌توان گفت، با توجه به این‌که جهان هستی مادی از حرکت آفریده شده است، پس جلوه‌های گوناگون آن نیز ناشی از حرکت بوده و نظر به این‌که هر جلوه‌ای که ناشی از حرکت باشد، مجازی است؛ در نتیجه جهان هستی مادی نیز مجازی بوده و حقیقت وجودی ندارد. به‌دنبال پی‌بردن به این موضوع که جهان هستی مادی از حرکت به‌وجود آمده است، سؤال دیگری را مطرح می‌کنیم:

چه عاملی، به بی‌نهایت حرکت موجود در جهان هستی جهت داده است به‌گونه‌ای که از میان این همه حرکت، سیستمی کاملاً سامان‌دار و هدفمند، تجلی پیدا کرده است؟

در پاسخ باید گفت: تنها چیزی که می‌تواند به بی‌نهایت حرکت موجود، جهتی هدفمند داده باشد، وجود عاملی هوشمند است؛ که قادر است تشخیص دهد هر حرکتی در چه جهتی و به چه صورتی باید انجام شود تا

نتیجه‌ی نهایی آن بتواند سیستمی هماهنگ، هدفمند و گویا باشد. بنابراین، ماده و انرژی و یا به‌عبارت دیگر ساختار جهان هستی، از هوشمندی و یا شعور یا آگاهی به‌وجود آمده است. پس در اصل:

جهان هستی مادی از «آگاهی یا شعور ویا هوشمندی» آفریده شده است.

ما سمیعیم و بصیــریم و هوشیم   بــا شما نامحــرمان ما خامشیم
چون شما سوی جمادی می‌روید   محرم جان‌جمادان چون شوید؟
از جمادی عالــم جان‌هــا رویــد   غلغــل اجــزای عــالــم بشنوید
فاش تسبیــح جمــادات آیــدت   وسوسه تــأویل‌هــا نــر بایــدت
(مولانا)

و یا:

باد و خاک و آب و آتش، بنده‌اند   با من و تو مرده، با حق زنده‌اند
(مولانا)

● **اصل:** همه‌ی انسان‌ها می‌توانند در هوشمندی و شعور حاکم بر جهان هستی به توافق و اشتراک نظر رسیده، پس از آزمایش و اثبات آن، به صاحب این هوشمندی که خداوند است، پی برده؛ تا این موضوع، نقطه‌ی مشترک فکری بین همه‌ی انسان‌ها شده و قدرت و تحکیم پیدا کند. بنابراین، عامل مشترک و زیربنای فکری بین انسان‌ها، شعور حاکم بر جهان هستی و یا شعور الهی است. در این تفکر و بینش، این عامل مشترک «**شبکه شعور کیهانی**» نامیده می‌شود.

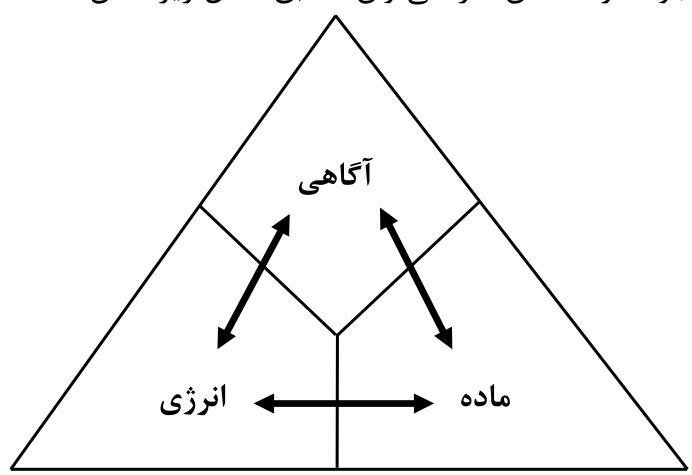
● **اصل: جهان هستی مادی از حرکت** آفریده شده است، از این رو جلوه‌های گوناگون آن نیز ناشی از حرکت بوده و چون هر جلوه‌ای که ناشی از حرکت باشد، مجازی است، در نتیجه جهان هستی مادی نیز مجازی است. هر حرکتی نیز نیاز به محرّک و عامل جهت‌دهنده دارد. این عامل، آگاهی و یا هوشمندی حاکم بر جهان هستی است که آن را «**شبکه شعور کیهانی**»

می‌نامیم. بنابراین، جهان هستی تصویری مجازی از حقیقت دیگری بوده و در اصل از آگاهی آفریده شده است و اجزای آن مطابق (شکل- 5) است.

نظر به این‌که هوشمندی حاکم بر جهان هستی، می‌بایستی خود از جایی ایجاد شده و در اختیار منبعی باشد، این منبع را صاحب این هوشمندی دانسته، «خدا» می‌نامیم. با توضیحات ارائه شده، می‌توان گفت که در هرلحظه سه عنصر در جهان هستی مادی موجود است: **آگاهی، ماده و انرژی**.

برای مثال، بدون وجود آگاهی انسان قادر نیست از ماده و انرژی استفاده کند؛ یعنی درصورتی که انسان، ماده و انرژی را در اختیار داشته باشد، بدون داشتن آگاهی و اطلاعات نمی‌تواند از آن‌ها استفاده‌ی هدفمندی داشته باشد.

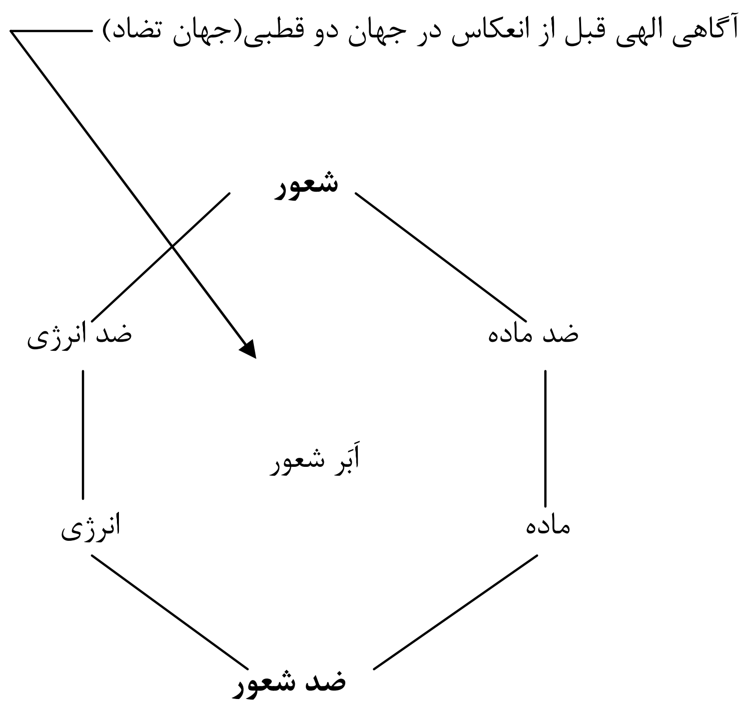
پس ساختار اصلی جهان هستی مادی، آگاهی یا شعور است که ماده و انرژی از آن به‌وجود آمده است. بنابراین، در هر لحظه سه عنصر در جهان هستی وجود دارد که آن‌ها را می‌توان مطابق شکل زیر نشان داد:



(شکل – 5)

همان‌گونه که در (شکل- 5) دیده می‌شود، هر یک از عناصر فوق قابل تبدیل شدن به یکدیگر هستند. در مورد تبدیل آگاهی به ماده و انرژی، توضیحات مختصری داده شد ولی تبدیل ماده و انرژی به آگاهی، خود بحث مفصل و

پیچیده‌ای دارد که جداگانه بررسی خواهد شد. درصورتی که بخواهیم اجزای جهان هستی را ریزتر و دقیق‌تر مورد بررسی قرار دهیم، به شکل شماتیک (6) می‌رسیم. این شکل، همه‌ی عناصر موجود جهان هستی مادی را که به‌طور هم زمان و در یک لحظه، وجود دارند، به نمایش می‌گذارد.

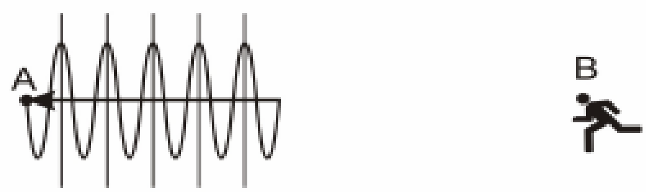


(شکل- 6)

پس تا این‌جا نتیجه گرفتیم که جهان هستی مادی، مجازی و مانند تصویری در آینه است، یا مانند حرکت ناشی از صفحه‌ی مورد مثال (شکل-1) بوده و وجود خارجی ندارد. اینک از ابعاد دیگری نیز به مسأله نگاه می‌کنیم:

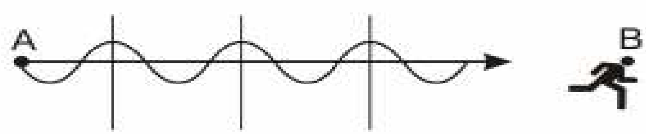
منظره‌ی جهان هستی با توجه به سرعت ناظر

حال در نظر بگیریم ناظری در فضا با سرعت حرکت کند، می‌دانیم درصورتی که به یک منبع صوت و یا نور نزدیک و یا دور شویم، فرکانس و طول موج آن‌ها تغییر می‌کند. برای مثال درصورتی که منبع مورد نظر صوت باشد، با نزدیک شدن به آن، طول موج آن فشرده‌تر شده و درهم می‌رود، در نتیجه فرکانس آن افزایش پیدا کرده، صوت زیرتر شنیده می‌شود و درصورتی که از آن دور شویم، طول موج بازتر و فرکانس آن کاهش پیدا کرده، صدا بَم‌تر به گوش می‌رسد (پدیده دُپلر). همین موضوع در مورد منبع نور نیز صدق می‌کند و با نزدیک شدن و دور شدن نسبت به آن، تغییر فرکانس پیش آمده، در نتیجه تغییر رنگ و منظره خواهیم داشت(شکل-7).



(شکل-7)

(شکل-8) نشان می‌دهد که وقتی از منبع نور و یا صوت در حال دور شدن باشیم، طول موج آن منبع بیش‌تر شده، در نتیجه فرکانس آن کاهش پیدا می‌کند و صدا بم‌تر شنیده می‌شود.



(شکل-8)

بار دیگر ناظر مورد بحث را در نظر گرفته و مشاهدات ناظر، از مناظر مقابل چشمان او را مورد بررسی قرار می‌دهیم. بدیهی است که هر چقدر سرعت ناظر بیش‌تر می‌شود، منظره‌ی مقابل او نیز تغییر می‌کند. و در هر سرعتی منظره‌ی جهان هستی به شکلی برای ناظر جلوه‌گر می‌شود. اگر ما منظره‌ی جهان هستی را در حال حاضر با این منظره می‌بینیم، به این علت است که با سرعت نسبتاً ثابتی در حال حرکت در فضا هستیم، زیرا زمین که جزیی از منظومه‌ی شمسی است با سرعت تقریباً ثابتی به دور خود و خورشید می‌چرخد و منظومه‌ی شمسی نیز در یکی از بازوهای کهکشان راه شیری قرار داشته و با سرعتی حول مرکز آن در گردش بوده و این‌کهکشان نیز با سرعتی در فضا، به دور مرکز دیگری در گردش است که به‌هرحال سرعت نهایی ما به حدی است که جهان هستی را در حال حاضر، از نظر منظره و تنوع رنگ‌ها، این‌گونه می‌بینیم و اگر در کهکشان دیگری زندگی می‌کردیم، شاید جهان هستی را با منظره و تنوع رنگی دیگری مشاهده می‌کردیم.

در سرعت‌های بالا، آن‌چه که ناظر مشاهده می‌کند باز هم تفاوت‌های فاحشی دارد با آن‌چه که در حال حاضر می‌بینیم. ما در حال حاضر پیرامون خود را به‌راحتی مشاهده می‌کنیم اما هر چقدر سرعت حرکت ما بیش‌تر شود، زاویه‌ی منظره‌ی مقابل ما جمع‌تر شده به‌طوری که اگر بر فرض محال می‌توانستیم با سرعت نور حرکت کنیم، آن‌چه که به‌عنوان ناظر قادر به مشاهده بودیم، فقط روزنه‌ای بود در مقابل دیدگان ما و غیراز این روزنه، چیز دیگری را نمی‌توانستیم مشاهده کنیم، زیرا نورهای کناری تا به ما می‌رسیدند، از آن محل دور شده بودیم. در ضمن، این روزنه، فرکانس بی‌نهایت نیز پیدا می‌کرد (صرف‌نظر از این‌که با متراکم شدن موج ماده پدید می‌آید و در یک سرعتی احتمالاً در مقابل ما دیواره‌ی غیرقابل عبور تشکیل

می‌شود و موج متراکم تبدیل به ماده می‌گردد) [1] و معلوم نیست که از آن روزنه چه چیزی قابل مشاهده می‌شد و چه دنیایی پدیدار می‌گشت. پس ناظری که با سرعت نور حرکت کند، جهان هستی را فقط به‌صورت یک روزنه، آن هم با فرکانس بی‌نهایت می‌دید و این واقعیت دنیای اوست و اگر چنین ناظری قبلاً واقعیت جهان ما را ندیده باشد، به‌طور قطع نمی‌تواند تصور جهانی خارج از جهان روزنه‌ای را داشته باشد و یا آن را درک کند. با توجه به (شکل- 9) ملاحظه می‌شود وقتی که ناظر به سمت دست راست خود نگاه می‌کند و برای مثال، ستاره‌ی R را مشاهده کند، در واقع این ستاره در موقعیت ´R قرار دارد. بنابراین، ناظر در پیش‌روی خود با دو نوع میدان دید روبه‌رو است: یکی **میدان دید واقعی** و دیگری **میدان دید حقیقی**.

زاویه‌ی میدان دید واقعی، زاویه‌ای است که ناظر نسبت به شیء مورد رؤیت در مقابل خود عملاً مشاهده می‌کند و زاویه‌ی میدان دید حقیقی، زاویه‌ای است که محل حقیقی شیء مورد رؤیت، نسبت به ناظر قرار گرفته است. در این‌جا دیده می‌شود که هر چقدر سرعت ناظر بیش‌تر شود، زاویه‌ی میدان دید AB و EF کم‌تر می‌شود، به‌طوری که در سرعت نور، پشت سر او چیزی قابل مشاهده نبوده و در مقابل او نیز موج متراکم با فرکانس بی‌نهایت تشکیل می‌شود.

با توجه به توضیحات فوق، طول موج انرژی در سرعت‌های بالا، به قدری متراکم می‌شود که در مقابل ناظر ایجاد موج متراکم (که همان ماده است) کرده و سدی را در مقابل او ایجاد می‌کند. پس در یک شرایط فرضی ویژه‌ای

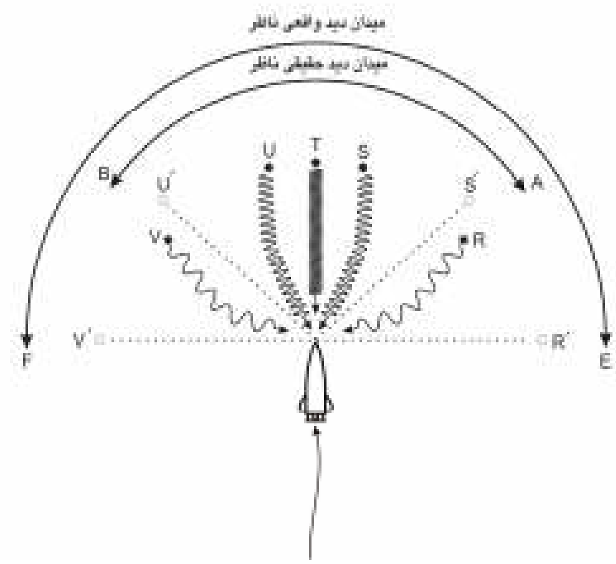
1- یا مَعشَرَ الجِنّ وَ الاِنس اِنِ استَطَعتُم اَن تَنفُذوُا مِن اَقطار السَّموات ِ و الارض فانفذوا لا تنفذونَ اِلّا بِسُلطانٍ(الرحمن:33)

«ای گروه جن و انس، اگر توانستید از مرزهای آسمان‌ها بگذرید، پس بگذرید، نمی توانید که بگذرید مگر با داشتن قدرتی (تسلطی)»

که بسته به سرعت حرکت ناظر دارد، جهان صُلب و سخت می‌شود و به هر طرف که بخواهد حرکت کند، دیواره‌ای سخت راه او را سد می‌کند (بنابراین جهان هستی هم محدود و هم لایتناهی است). با متوقف شدن ناظر دوباره فرکانس مقابل او، از فشردگی خارج شده و از حالت ماده که خود موج متراکم است، به موج غیرمتراکم تبدیل می‌شود و باز هم با سرعت گرفتن ناظر، همین ماجرا تکرار می‌شود. در نتیجه:

1- سرعت انسان در فضا از یک حدی بیشتر نمی‌تواند باشد.

2- نمی‌توان با سرعت‌های بالا، به‌طور ثابت در فضا حرکت کرد (شکل-9).



(شکل-9)

با این توضیحات، نتیجه می‌گیریم جهان هستی بی‌نهایت نوع منظره داشته و هر ناظری بسته به‌سرعتی که در فضا دارد، آن را به شکل خاصی می‌بیند، به این ترتیب امکان واقعیت‌هایی هست که ما اصلاً تصورش را نیز

نخواهیم داشت. اما در این‌جا سؤالی مطرح می‌شود که آیا جهان هستی دارای یک منظره‌ی اصلی است؟

با بررسی موضوع به این نتیجه می‌رسیم که:

جهان هستی مادی دارای یک منظره‌ی ثابت و اصلی نیست و منظره‌ی آن بستگی به سرعت ناظر دارد و باتوجه به این‌که ناظر می‌تواند بی‌نهایت سرعت مختلف داشته باشد، پس برای هر ناظر، بی‌نهایت نوع منظره از جهان هستی مادی وجود خواهد داشت.

منظره‌ی جهان هستی، با توجه به فرکانس چشم ناظر

هر ناظری با چشمان خود به جهان هستی نگاه می‌کند و هر چشمی دارای فرکانسی است که نشان می‌دهد چند تصویر را در یک ثانیه می‌تواند دریافت کرده و درک کند. این فرکانس در مورد چشم انسان 24 تصویر است؛ یعنی زمانی که 24 تصویر در یک ثانیه از مقابل دیدگان ما عبور کند، ما آن را پیوسته می‌بینیم. اگرفرکانس تصاویر کم‌تر از این تعداد باشد منظره، بریده بریده و غیرپیوسته به‌نظر می‌آید (اساس اختراع سینما) و با افزایش سرعت تصاویر، منظره به طرز غیرعادی دارای حرکاتی سریع شده و باز هم در سرعت بیش‌تر، تصویرها غیرقابل تشخیص می‌شوند.

پس اگرانسان جهان هستی را به این شکل می‌بیند، به‌دلیل فرکانس چشم اوست و اگر این فرکانس عدد دیگری بود، منظره‌ی جهان هستی نیز به‌گونه‌ی دیگری دیده می‌شد. برای مثال، اگر تیغه‌ای با سرعت50 دور در ثانیه دوران کند، انسان در پیش چشمان خود دایره‌ای مشاهده می‌کند، حال اگر فرکانس چشم ناظری به همین مقدار یعنی 50 باشد، حرکت تیغه را

ثابت دیده و فقط ثانیه‌ای 50 بار مشاهده می‌کرد که سر تیغه‌ها جابجا می‌شود و اثری از دایره نیز دیده نمی‌شد.

منظره‌ای که یک عقاب با فرکانس چشم 20000 می‌بینند، به‌طور کامل با آن‌چه که انسان می‌بیند، تفاوت دارد. یک عقاب می‌تواند با دقت تمام حرکت یک مگس را در هر لحظه دنبال کند، در حالی که انسان قادر به این کار نیست. همچنین منظره‌ی بارش باران را به‌صورت قطره قطره می‌بینند، در حالی که ما آن را به‌صورت خطی نظاره می‌کنیم. یا آن‌چه را که یک حلزون با فرکانس چشم 5 می‌بیند بسیار عجیب وغریب است؛ برای مثال، زمانی که در حال حرکت هستیم، دنباله‌ای را پشت سر ما، به طول چندین متر می‌بیند(شکل-10) و فقط زمانی که به‌طور کامل ثابت ایستاده‌ایم ما را به همین شکل می‌تواند ببیند و یک مگس در حال پرواز را به‌گونه‌ای می‌بیند که دنباله‌ای به طول چندین متر دارد.



(شکل-10)

حال اگر فرکانس چشم انسان بی‌نهایت بود، چه اتفاقی می‌افتاد؟

آن‌چه که پیش چشمان هر ناظری قرار دارد، نتیجه‌ی پیوستگی تصاویر است و سرعت حرکت و چرخش باعث به‌وجود آمدن این توالی و پیوستگی می‌شود. اگر سرعت فرکانس چشم ناظر افزایش یابد، پیوستگی مناظر مقابل چشمان او کاهش یافته تا جایی که این پیوستگی در چشم با سرعت فرکانس بی‌نهایت، به‌طور کامل از بین رفته و در این‌صورت دیگر چیزی را مشاهده نمی‌کند؛ یعنی حرکت الکترون‌ها و فرکانس‌های مختلف را به‌طور ساکن و ایستا می‌بیند؛ وچون الکترون‌ها و ذرات بنیادی، شکل گرفته از حرکت و پیوستگی هستند به‌تدریج با بالا رفتن فرکانس چشم و نزدیک شدن به بی‌نهایت، منظره‌ی عالم هستی از مقابل‌دیدگان چنین ناظری محو می‌شود.

در نتیجه، از نقطه‌نظر فرکانس چشم ناظر، بازهم جهان هستی بی‌نهایت نوع منظره دارد که بسته به میزان این فرکانس، به‌گونه‌های مختلفی خود نمایی می‌کند و دارای منظره‌ی ثابتی نبوده و مجازی است؛ بنابراین:

جهان هستی مادی فاقد شکل و منظره‌ی ثابت است و هر ناظری آن را باتوجه به سرعت حرکتش در فضا و فرکانس چشمش مشاهده می‌کند. هرچشمی به‌گونه‌ای طراحی شده که جهان هستی را به شکل خاصی برای صاحب آن متجلی سازد و تصویر مجازی ناشی از حرکت ذرات را به ناظر گزارش دهد.

منظره‌ی جهان هستی با توجه به آستانه‌ی درک ناظر

هر ناظری بسته به آستانه‌ی درک فیزیکی خود، جهان هستی را به‌گونه‌ای می‌بیند. برای مثال، یک مار آنچه را که رؤیت می‌کند، به‌طور کامل با انسان

تفاوت دارد، زیرا آستانه‌ی درک او با انسان متفاوت است؛ برای مثال مار می‌تواند اشعه‌ی مادون قرمز را ببیند، بنابراین در شب دید کامل داشته و برای او تاریکی معنایی ندارد. در نتیجه، روز و شب نیز برای او فرقی نمی‌کند. همچنین می‌تواند حرارت بدن موجودات و اشیاء را ببیند. پس آن‌چه را که از جهان هستی می‌بیند، با آن‌چه که ما می‌شناسیم متفاوت است. حال اگر قرار باشد یک مار هم گزارش خود را از جهان هستی ارائه دهد و آن را توصیف کند؛ در مقایسه با گزارش ما، به‌طور قطع با یکدیگر دچار اختلاف نظر شدیدی می‌شدیم. توصیفی که یک خفاش از جهان هستی دارد؛ آن را بسیار محدود و مانند یک نقشه‌ی سونوگرافی می‌بیند و مطابق با میزان بُرد امواج صوتی خود، بُرد محدودی را می‌تواند زیر نظر داشته باشد و مقایسه‌ی آن با توصیفی که ما داریم به‌هیچ‌وجه قابل قیاس نیست زیرا خفاش می‌تواند فقط بُرد محدودی را زیرپوشش رادار مافوق صوت خود قرار دهد و شناسایی کند، در نتیجه برای او جهان هستی محدود به یک محدوده‌ی مشخصی می‌شود و اگر ما با او راجع به جهان لایتناهی می‌توانستیم صحبت کنیم، به‌طور قطع به ما می‌خندید و ما را مسخره می‌کرد که مگر می‌شود جهان لایتناهی باشد. این ماجرا به تعداد موجودات از یک میکرواُرگانیسم تا آخر ادامه دارد. بنابراین از این زاویه نیز جهان هستی بی‌نهایت منظره داشته و هر ناظری به تناسب ابزارهای حسی خود آن را می‌بیند که هیچ یک از این منظره‌ها حقیقی نیست؛ در نتیجه همه‌ی منظره‌های جهان هستی مجازی و غیرحقیقی است، زیرا اگر سؤال شود که کدام موجود منظره‌ی اصلی جهان هستی را می‌بیند، چه جوابی به آن می‌توان داد؟

هر ناظری بسته به آستانه‌ی درک فیزیکی خود، تصور و برداشتی از منظره‌ی جهان هستی مادی دارد، بنابراین، بی‌نهایت منظره برای عالم وجود دارد.

آن‌چه را یک کور مادرزاد از دنیا تصور می‌کند، به‌طور کامل با یک فرد بینا متفاوت است و همچنین یک فرد کر و لال مادرزاد نیز، برداشت متفاوتی از دنیا دارد.

منظره‌ی جهان هستی مادی در رابطه با سرعت نور

شب‌هنگام، وقتی به‌آسمان نگاه می‌کنیم، منظره‌ی زیبایی در مقابل دیدگان خود می‌بینیم. ستارگان زیادی را رؤیت کرده که عظمت آن‌ها، چشمان ما را خیره می‌کند.

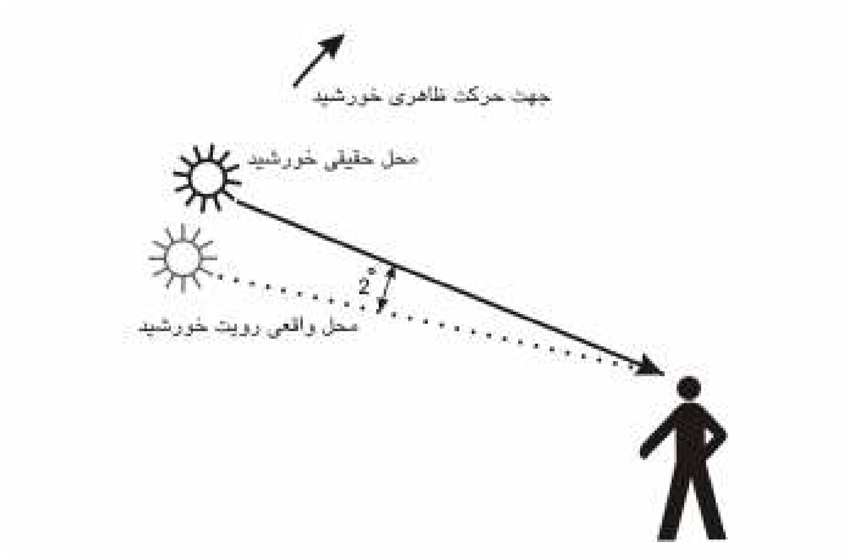
آیا آن‌چه را که مقابل چشمان خود می‌بینیم، حقیقت دارد و یا مجازی است؟

در جواب باید گفت که آن‌چه را مشاهده می‌کنیم، تصویری مجازی از گذشته است و هیچ یک از چیزهایی را که می‌بینیم، در همان محل رؤیت قرار ندارند، بلکه متعلق به زمان‌های گذشته‌اند، از نزدیک‌ترین ستاره که خورشید است تا ستارگان و کهکشان‌هایی که متعلق به چند میلیارد سال قبل هستند. (شکل-11)

برای مثال آن‌چه را که از خورشید مشاهده می‌کنیم، متعلق به هشت دقیقه قبل است و اگر یک شی را در فاصله یک متری خود مشاهده کنیم این تصویر متعلق به $0/33*10^{-8}$ ثانیه قبل می‌باشد.

به این ترتیب همه‌ی آن‌چه را که می‌بینیم مجازی است و عامل سرعت نور باعث ایجاد این مجاز شده و آن‌چه که رؤیت می‌شود در واقع توهمی بیش نیست.

در نتیجه نمی‌توانیم به مشاهدات خود استناد داشته باشیم و آن‌چه را که به‌عنوان تصویر جهان هستی می‌شناسیم، به‌طور کامل مجازی است.

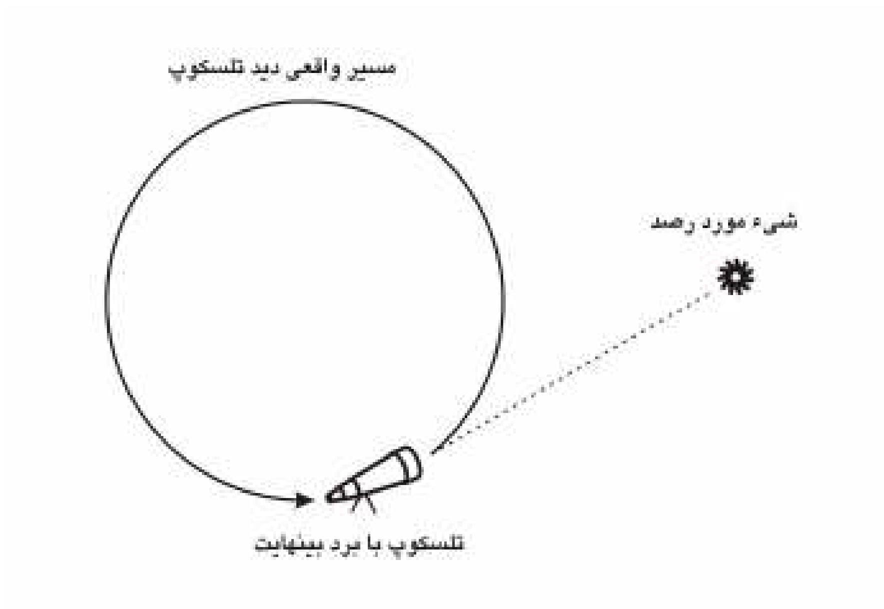


(شکل-11)

منظره‌ی جهان هستی در رابطه با خمش فضا

همان‌طور که می‌دانیم خط صاف در فضا به‌صورت خمیده بوده و هرمتحرکی در فضا قوسی را طی می‌کند. به‌عبارت دیگر، فضا کروی و لایه‌لایه است و هر متحرکی بخواهد در آن حرکت آزاد داشته باشد، باید در یکی از این لایه‌ها قرار بگیرد و قوس آن را طی کند و اگر بخواهد مسیر این قوس را تغییر دهد؛ باید صرف انرژی کند. حال اگر ناظری بخواهد با تلسکوپی که به فرض بُرد نامحدود داشته باشد، به آسمان نگاه کند، اول اینکه حداکثر بُرد دید او محدودیت پیدا کرده و شعاع یک دایره‌ی عظیم خواهد بود و جهان هستی برای او مطابق (شکل-12) محدود و محصور در این دایره می‌شود. دوم اینکه، هرچه فاصله‌ی دورتری را مشاهده کند، به‌جای دیدن روبه‌روی یک شی سماوی، سمت بغل آن را مشاهده خواهد کرد تا

جایی که در حداکثر مقدار این فاصله، به‌جای روبه‌روی یک شی، سمت پشت آن مشاهده می‌شود.



(شکل-12)

نتیجه‌گیری نهایی در مورد جهان مجازی

با بررسی‌های بسیار اجمالی که صورت گرفت، به این نتیجه می‌رسیم که از هر زاویه به جهان هستی نگاه کنیم، مجازی است و در واقع بی‌نهایت مجاز در مجاز در دل یکدیگر قرار گرفته‌اند، و می‌توانیم این نتیجه را بگیریم که:

مجــاز اندر مجاز است، عالم ما   خیالی بیش نیست، اندر سر ما
چو رستیم عاقبت، از این توهم   جهـانــی دیگر آیـد، در بـر مـا
(طاهری)

چرا جهان هستی، مجازی خلق شده است؟

مجازی بودن جهان هستی مادی خود نشانه‌ی خلاقیت بیش از حد خالق هستی است، زیرا هرچند که این مجاز وجود خارجی ندارد ولی حامل حقیقت بزرگی است و از دل همین مجاز است که تعالی انسان اتفاق می‌افتد و مسیر کمال در آن‌جاری شده است، تا انسان آن را کشف و به سوی خداوند حرکت کرده با او به یکتایی برسد (**الیه‌راجعون**). همچنین مجازی بودن «هستی» به‌علت عدم‌وجود حقیقی آن، نیازمندی خداوند به خلقت جهان هستی را رد می‌کند. به‌دلیل این‌که جهان هستی وجود خارجی نداشته تا مدرکی بر نیازمندی خداوند برای خلقت باشد.

جهان تک‌ساختاری

اصل وحدت ساختاری

همان‌گونه که اثبات شد، جهان هستی مادی از **هوشمندی** و یا **آگاهی** آفریده شده است و این هوشمندی، حرکت اولیه را ایجاد کرده و به آن جهت داده است. حرکت اولیه نیز برای خود ایجاد فضا و زمان کرده و به‌دنبال آن، انرژی ایجاد شده است و انرژی خود دوباره ایجاد تغییراتی درفضا و زمان کرده است.

انرژی به دو بخش کلی«**انرژی متراکم و غیرمتراکم**» قابل تقسیم است.

شایان ذکر است که انرژی در واقع خود، فرکانس و حرکت است و همان‌گونه که بحث شد، بدون‌وجود شعور و هوشمندی، حرکت نمی‌تواند دارای جهت و هدفمندی باشد. بنابراین:

انرژی، در «میدان شعوری» شکل گرفته و بدون وجود چنین میدانی، هیچ‌گونه انرژی‌ای نمی‌تواند وجود داشته باشد، لذا جهان هستی مادی یک بُعد بیش‌تر ندارد و آن‌چه را که انسان به‌عنوان ابعاد می‌شناسد مانند فضای سه

بُعدی و زمان یا بُعد چهارم، همگی در این میدان شعوری است که معنا پیدا می‌کنند و در واقع، شکل گرفته و ایجاد شده در این میدان شعوری هستند.

عاملی که باعث تغییر شکل و ماهیت انرژی می‌شود «**تراکم و عدم‌تراکم**» است. این عامل تغییراتی را به‌وجود آورده که باعث شکل گرفتن جهان هستی شده است. به این‌صورت که اختلاف فازی از نقطه‌نظر میزان تراکم در هر بخش ایجاد می‌شود که توالی را به‌وجود می‌آورد، توالی در مکان و توالی در زمان. اختلاف فاز ناشی از تراکم بین انرژی‌ها، باعث خمش‌های فضایی و جریان‌های حلقوی شده که مانند گردباد عمل می‌کند، بنابراین می‌توان آن‌ها را **گردبادهای کیهانی** نامید.

رقیق‌ترین و متراکم‌ترین نوع انرژی

فضا در محیطی که انرژی رقیق است، گسترده‌تر شده و حس زمان در چنین فضایی کمتر می‌شود و برعکس. با این حساب فضا و زمان، با یکدیگر نسبت عکس دارند. هر چقدر سرعت بیش‌تر شود، حس زمان کوتاه‌تر می‌شود. هر چقدر یک توده انرژی متراکم‌تر شود، سرعت آن توده، کم‌تر می‌شود و باعث عدم تعادل نسبت به فضای مجاور آن شده و جریان‌های گردبادی اتفاق می‌افتد که در نتیجه باعث شکل گرفتن اجرام سماوی و کهکشان‌ها می‌گردد. در مرکز چنین توده‌هایی، انرژی متراکم‌تر است.

تراکم انرژی، حداکثر میزانی دارد که پس از رسیدن به آن میزان، شیفت مجدد به ضد انرژی خود را آغاز می‌کند و زمانی که انرژی به میزان حداقل تراکم برسد بازهم، این روند معکوس شده و حرکت به سمت متراکم شدن شروع می‌شود، تا دوباره این چرخش (سیکل) تکرار شود.

حداکثر تراکم انرژی ←—— انرژی ——→ حداقل تراکم انرژی

بنابراین فضا و زمان متغیر بوده و جهان هستی در یک چرخش (سیکل) انقباض و انبساط دایمی قرار دارد و در هر انقباض به یک انفجار بزرگ Big Bang خاتمه پیدا می‌کند و این انفجار، آغاز انبساط برای سیکل بعدی نیز هست. با این حساب Big Bang یا انفجارهای بزرگ زیادی اتفاق افتاده است. اکنون که جهان در حال انبساط است و انرژی‌های آن در حال رقیق شدن است، پس از رسیدن به رقیق‌ترین وضعیت خود، دوباره دچار انقباض شده تا به متراکم‌ترین حد خود برسد و تبدیل به ضد خود شده و Big Bang دیگری را ایجاد کند. در واقع انفجار بزرگی که کیهان فعلی را شکل داده نیز این چنین حادث شده است. در پایان انبساط جهان، همه‌ی انرژی‌ها به رقیق‌ترین میزان خود می‌رسد و برعکس، درست قبل از حادثه Big Bang، همه‌ی انرژی جهان هستی به انرژی متراکم «**سیاه‌چاله عظیم**» تبدیل می‌شود و بانزدیک شدن به‌حد «**انرژی متراکم بحرانی**»، به ناگهان شیفت به سمت «**انرژی رقیق بحرانی**» آغاز می‌شود؛ یعنی در ابتدا انفجار بزرگ و به‌دنبال آن پدیده‌ی انبساط جهان دوباره به وقوع می‌پیوندد. با گسترش محدوده‌ی این انفجار و متناسب با آن، فضا و زمان نیز تغییرات لازم را نیز پیدا می‌کنند.

این موضوع نشان می‌دهد که قبل از انفجار بزرگ Big Bang، فضا به وسعت کنونی نبوده و در حداقل میزان خود قرار داشته است؛ یعنی در واقع قبل از انفجار، فضایی که اینک در پیش چشمان ماست، وجود نداشته است که در چنین شرایطی چون زمان نسبت عکس با فضا دارد، گذشت زمان با سرعت بسیار زیادی جاری بوده است «**زمان بحرانی**».

هرچقدر سرعت توده‌ی انرژی کم‌تر شود، تراکم بیش‌تر شده و برعکس هرچقدر سرعت بیش‌تر شود، از تراکم آن کاسته می‌شود به‌گونه‌ای که در سرعت نور تراکم به حداقل خود رسیده در نتیجه، جرم صفر می‌شود؛ یعنی در واقع جرم، مساوی با میزان تراکم انرژی است، یعنی اگر تراکم انرژی در حداقل خود

باشد، آنگاه جرم، مساوی صفر می‌شود. حرکت هر شی با سرعت‌های بالا (چنددهم سرعت نور یا بیش‌تر) باعث برخورد آن‌ها با دیواره‌ای شده که آن را **«دیواره‌ی نوری»** (مانند دیواره صوتی) نام می‌گذاریم. این دیواره در واقع ناشی از متراکم شدن موج بوده که فرکانسی برابر با بی‌نهایت پیدا می‌کند. اگر این نظریه درست باشد، هیچ شی‌ای قادر نیست از آن عبور کند و برای عبور از چنین دیواره‌ای به بی‌نهایت انرژی نیاز خواهد بود و به‌واسطه‌ی همین مقاومت، جرم آن نیز به‌سمت بی‌نهایت سوق پیدا می‌کند. بنابراین، فقط انرژی غیرمتراکم است که می‌تواند با سرعت نور عبور کند. [1]

جهان‌مجازی در دنیای علم

در دنیای علم و در فیزیک جدید، این ناظر است که ساختار جهان هستی را تعیین می‌کند و این‌که آیا انرژی موج باشد و یا ذره؟

دیدگاه قدیمی انسان (دیدگاه فیزیک نیوتونی)، این ذهنیت را به انسان داده بود که چه ناظر وجود داشته باشد و چه نباشد، جهان هستی واقعیت مسلمی داشته و شکل و فرم و ماهیت مستقل خود را حفظ کرده، به راه خود ادامه می‌دهد و این چشمان ناظر نیست که منظره‌ی عالم هستی را تعیین می‌کند. اما بر خلاف آن، در فیزیک مدرن، این ناظر است که مشخص می‌کند تا واقعیت به چه صورتی ظاهر شود، همه‌ی جهان هستی موج باشد و یا تمامی آن از ذره تشکیل شده باشد؟ این امکان وجود ندارد که ناظر بتواند در یک زمان، جهان را هم موج ببیند و هم ذره.

---

1. پاورقی صفحه 36.

جهان مجازی در دنیای عرفان

با توجه به مطالب فوق، متوجه می‌شویم که حرکت، هوشمندی و جهان مجازی در دنیای عرفان، موضوعی شناخته شده، بوده و عرفای ما به احتمال بسیار قوی به آن پی برده بودند و به بیان‌های مختلف، آن‌ها را در اشعار خود منعکس کرده‌اند. در این‌جا برخی از سروده‌های عرفای ایران را مورد بررسی اجمالی قرار می‌دهیم. در وهله‌ی اول متوجه می‌شویم که آن‌ها نیز مسأله‌ی حرکت را شناخته‌اند، ولی با زبان مخصوص و لطیف خود آن را توصیف نموده‌اند. برای مثال، حرکت را به رقص تشبیه کرده‌اند، در این‌جا به سروده‌ای اشاره می‌کنیم که با چه دقت و ظرافتی، تصویر زیبایی از زبان ذره را عرضه می‌کند.

ما بـر در و بـام عشق، حیران　　آن بـام، کـه نـردبـان نـدارد

....　　......................

هر ذره، پر از فغان و ناله‌ست　　امـا چـه کنـد ، زبـان نـدارد

رقص اسـت، زبـان ذره زیـرا　　جز رقـص دگـر، بیـان نـدارد

(مولوی)

این سروده‌ها به‌طور دقیق نشان می‌دهد که عرفا به‌طریق شهودی به‌این نکته پی برده بودند که ذرات عالم هستی با زبان رقص، به گیتی معنا و مفهوم داده‌اند.

سرتاسر عالـم، همـه عشق بـازی اسـت

ذره به ذره همه با هم، هم آغـوشی اسـت

دست در دست و سبک بال و رقصان همـه

کـار همـه تـا به ابد، عشوه و طنازی است

(؟)

و یا:

چون ذره، به رقص انـدر آییـم　　خورشید تو را، مسخـر آییـم

در هر سحری، ز مشرق عشـق　　هم چون خورشید، ما بـر آییم

(مولوی)

آن‌ها به این حقیقت پی برده بودند که میلی درونی(شعور کیهانی)، هر ذره را به رقص و حرکت وادار می‌کند و نکته‌ی مهم در این حرکت، هدفمندی آن است که ذره را به مقصدی خاص هدایت می‌کند.

یکی میـل اسـت با هر ذره رقاص
کشان هـر ذره را تـا مقـصد خـاص

....

اگـر پـویـی ز اسفـل تـا بـه عالی
نـبـینـی ذره‌ای زیـن میـل خالـی

....

همین میل است اگر دانی همین میل
جـنیبت در جـنیبت، خیل در خیل
سـر این رشتـه‌هـای پیـچ در پیـچ
همین میـل است باقی هیـچ بر هیچ
از این میل است هر جنبش که بینـی
بـه جـسـم آسـمـانـی یـا زمینـی

....

بـه هـر طـبـعـی نـهـاده آرزویـی
تک و پو داده هر یک را بـه سـویـی
(وحشی بافقی)

ملاحظه شد که با دید علمی، جهان هستی مادی از «**حرکت**» به‌وجود آمده است، اما از دید عارف، جهان هستی از «**رقص**» آفریده شده که در واقع همان حرکت است با بیانی شیرین‌تر و توصیفی ظریف‌تر. به‌دنبال این تعبیر، نیاز به توصیف‌های دیگری پیش می‌آید که باعث می‌شود زبان عارف با زبان قشرهای دیگر تفاوت اساسی داشته باشد؛ به‌عنوان مثال، برای این‌که «رقص» داشته باشیم، باید «**آهنگ**» وجود داشته باشد و برای این‌که آهنگی نواخته شود، وجود «**ساز**» الزامی

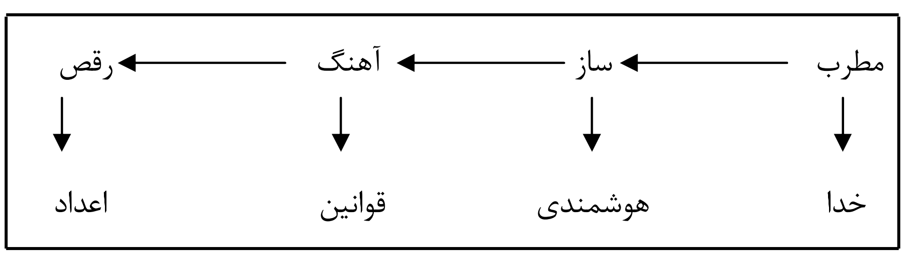
است و برای نواختن ساز نیز به «**مطرب**» نیاز است، از این رو سروده‌های عرفا پُر از واژه‌های رقص، آهنگ، ساز و مطرب است و انسان‌های خارج از دنیای عرفان که با این اصطلاحات سر و کاری ندارند به این گفته‌ها با دیده‌ی شک و تردید و در بعضی مواقع با دیده‌ی تکفیر نگاه کرده و دنیای عرفان را متهم به تمایل به لاُبالی‌گری و دعوت مردم به عیش وطرب و بی‌خیالی کرده‌اند. نظر به این‌که یکی از رسالت‌های ما «**اعتلای عرفان ایران**» است، پس با کشف رمز و توضیح دقیق، درصدد تبرئه‌ی دنیای عرفان برآمده و نشان می‌دهیم که این تصورها، سوءتفاهمی بیش نبوده و کلام عرفای این مرز و بوم، عمیق‌تر از این ظاهربینی‌هاست؛ به قول حافظ:

جنگ هفتاد و دو ملت، همه را عذر بنه

چون ندیدند حقیقت، ره افسانــه زدنــد

پس بررسی موضوع رقص به مطرب رسید، بالاترین حدیثی که انسان می‌تواند درباره‌ی آن بحث کند. مطربی که می‌تواند چنان سازی بنوازد که با آهنگ آن همه‌ی ذرات عالم هستی به رقص آمده و با رقص خود به عالم، معنا و مفهوم و هدف بدهد. این چه مطربی است که می‌تواند با آهنگ‌ساز خود، چنین غوغایی برپا کند؟

حدیث مطرب، حدیث خداوند است که با نواختن‌سازی دل‌انگیز، همه‌ی ذرات عالم هستی را به رقص و پایکوبی واداشته؛ ارکستر سمفونیک عظیم و حیرت‌انگیزی به پا داشته که تصور آن برای انسان محال است و به‌دنبال آن رقصی موزون که همه‌ی عالم را فراگرفته است. پس در دنیای عرفان، ترتیب زیر را داریم که در این راستا معادل‌های آن‌ها را نیز مورد بررسی قرار می‌دهیم.



در نـمـودار صفحـه قبـل دیـده مـی‌شـود کـه، خداوند هوشمنـدی را (که معادل‌ساز است) خلق کرده و از این هوشمندی قوانین حاکم بر جهان هستی پدیدار گشته و بدین‌ترتیب اراده‌ی خداوند بر جهان حکم فرما شده است. پس برگی از درخت نمی‌افتد، مگر در چارچوب اِذن و اجازه خداوند که همان قوانین اوست. قوانین نیز اعداد را به‌وجود آورده و جهان هستی به‌عبارتی از اعداد ساخته شده است.

اعداد تعیین‌کننده‌ی چگونگی جهان هستی بوده و چندین عدد ثابت، تعیین‌کننده وقایع آن هستند. به‌جهت همین اعداد است که ما هم اکنون می‌توانیم روی کره زمین زندگی کنیم. (مانند: اعداد ثابت سرعت نور، ثابت پلانک، ثابت پی، ثابت نپریان، ثابت آووگادرو و...، اعداد متغیر نیز برای مثال، فاصله‌ی زمین از خورشید، شتاب جاذبه‌ی زمین و...) تغییر حتی جزیی در هر یک از اعداد بالا، برای همیشه بود و نبود ما را رقم زده است و هر تغییری در آینده نیز می‌تواند مرگ و زندگی انسان را تعیین کند. بلی، چنین دقتی در اعداد و نواختن چنان آهنگ موزونی، جز از خداوند بر نمی‌آید. سازی که بی‌ساز است و صدای آهنگ آن را فقط عارف است که می‌تواند با گوش جان بشنود و آن را به تصویر قلم کشیده و در برابر دیدگان ما قرار دهد، اما کسی که چنین آهنگی را نشنیده باشد، طبیعی است که آن را انکار کرده و تکفیر کند، هر چند که به‌گونه عقلانی در باره‌ی توانایی خداوند صحبت‌ها و قلم فرسایی‌ها می‌کند.

گرچه بی‌ساز است، ساز مطرب عشاق ما

گـر نـوازد سـاز مـا، سـاز گردد عاقبت

(شاه نعمت‌الله ولی)

عارف پی برده که ناموزونی ساز وجودی انسان، بر اثر حرکت‌های غلط خود او بوده که باعث گشته تا ساز ما از کوک اصلی خارج شده و صدای

ناموزون از آن شنیده شود، لذا عارف به‌دنبال آن است که مطرب یک‌بار دیگر، ساز وجود ما را کوک کرده و از ناموزنی برهاند.

بیا مطربـا، سازکـن چـنگ را — به نـالش درآر آن پُر آهنگ را
بیا مطـربا، ســاز کن پــرده را — بسوز این دل عشق پــرورده را
(امیرخسرو دهلوی)

مـطــرب ســاده، ســاز بـنـواز
کـامــشــب، شــب بزم عاشقانست
(عطار)

و یا به قول حافظ:

مطرب چه پرده ساخت، که در پرده‌ی سماع
بـر اهـل وجـد و حال، درِ های و هوی بست

اوست که بی‌نظیرترین قطعه‌ی خود را نواخته و به انسان تقدیم کرده؛ اثر شکوهمند خود را که با ساز حیرت‌انگیزش، نوای عشق را برای انسان به اجرا درآورده است.

مطرب عشق، عجب ساز و نوایی دارد
نقش هر نغمه که زد، راه به‌جایی دارد
(حافظ)

به‌دنبال طرح موضوع آفریده شدن جهان هستی از «حرکت» و یافتن واژه «رقص» به‌عنوان واژه معادل آن در دنیای عرفان و با توجه به این‌که، آن‌چه که از حرکت ایجاد شده باشد، مجازی است و در نتیجه جهان هستی نیز مجازی است؛ این موضوع را نیز در دنیای عرفان مورد بررسی قرار می‌دهیم و نشان می‌دهیم که عرفا نیز به مجاز بودن عالم هستی وقوف کامل داشته‌اند. اکنون با اشاره به برخی از سروده‌های آن‌ها، این موضوع را مورد بررسی دقیق‌تری قرار می‌دهیم.

جز خیالی چشم تو، هرگز نبیند از جهان
از خیـــال جمله بگذر، تا جهان آید پدید
(عطار)

در این‌جا عطار به این نکته اشاره دارد که آن‌چه را که در مقابل چشمان ما قرار دارد، همگی مجاز بوده و مانند خیالی است و جهان اصلی بعد از کنار زدن این پرده‌ی خیال هویدا می‌شود که خود موضوع قابل بحث دیگری است. در این مورد جناب مولانا می‌فرماید:

لاجــرم سرگـــشته گشتیـــم، در ضلال
چـــون حقیقت شـــد نهـــان، پیدا خیال

و در جایی دیگر می‌فرماید:

علمی که تو را گره گشاید، بـــطلـــب
زان پیش که از تو جان برآید، بطلب
آن نیست که هست می‌نماید، بگذار
آن هست که نیست می‌نماید، بطلب

در این‌جا مولانا صحبت از آن دارد که عواملی مجازی خود را به ما تحمیل کرده و به شکل «هست» ظاهر شده و جای هست حقیقی را گرفته است. او هم این تأکید را دارد که اگر این **هست مجازی** را کنار بگذاریم، به‌دنبال آن **هست حقیقی** پدیدار می‌شود و به خوبی فهمیده است که در دل جهان هستی، به غیراز هوشمندی الهی، چیز دیگری وجود ندارد.

غیر خدا، در دو جهان هیـــچ نیست   هیچ نگو غـــیر، که آن هیچ نیست
ایـــــن کمـــر هـــستـــی مـــوهـــوم را   چون بگشایی، به میان هیچ نیست
مبین ای اوحـــدی غیر از خدا هیـــچ   که چون واقف شوی غیراز خدا نیست
(اوحدی مراغه‌ای)

سایر عرفای ایران نیز، همگی این نظر را داشته‌اند؛ برای مثال شاه نعمت‌الله ولی، در تعریفی که از «عالَم» ارائه داده است، آن را در واقع نقش و خیالی خوانده و تأکید دارد که معنی اصلی این قضیه را محققان می‌دانند؛ زیرا افراد معمولی این گفته‌ها را فقط به این معنی دانسته‌اند که دنیا ارزشی ندارد و زود گذر است و نباید به آن دل بست.

نقشی و خیالی است، که عالم خوانند

معنی سخن، محققان می‌دانند

(شاه نعمت‌الله ولی)

و یا:

نقشی است خیال عالم ای یار

خوابی است، تو هم بخواب دریاب

(شاه نعمت‌الله ولی)

و شیخ محمود شبستری نیز به روشنی به «وهم» بودن آن‌چه که با آن سر و کار داریم، اشاره دارد:

تو در خوابی و این دیدن، خیال است

هر آن‌چه دیده‌ای از آن، مثال است

به روز حشر، چون گردی تو بیدار

ببینی کین همه، وهم است و پندار

عرفای ما همگی به‌صراحت عنوان می‌کنند که آن‌چه را می‌بینیم، خواب و خیال است. ما در واقع مانند کسی هستیم که در خواب به‌سر می‌برد و در جایی که این پرده‌ی «وهم» در روز محشر بیفتد، متوجه خواهیم شد که آن‌چه را که می‌دیدیم و حقیقت می‌پنداشتیم، وهم و پندار و خیالی بیش نبوده و در اصل، حقیقت چیز دیگری بوده است و شرمنده و خجالت زده کسی است که اسیر این مجاز بوده و به ماهیت اصلی آن پی نبرده است.

فردا که پیشگاه حقیقت شود پدیــد

شرمنده رهروی که نظر بر مجاز کرد

(حافظ)

در واقع ما مجاز باز بوده‌ایم. یا به تعبیر برخی دیگر از عرفا، **اهل مجاز** بوده، در مجاز غرق شده و در واقع فریب مجاز را خورده ایم. همان مجازی که خود را به‌جای حقیقت، به چشمان ما تحمیل کرده است.

دانی ز چه روست، توبه ناکــردن من

زیرا که حرام نیست، می‌خوردن من

بر اهل مجاز است، به تحقیق حرام

می‌خوردن اهل راز، بر گــردن مــن

(خیام)

مِی خوردن = نوشیدن از شراب آگاهی و وحدت الهی (مؤلف)

رمــز خــلقــت، بــه ما نگفــت کسی

ایــن حقیقــت، مــپرس ز اهــل مجاز

(پروین اعتصامی)

اهل مجاز چه کسانی هستند؟

اهل مجاز کسانی هستند که دنیای مادی را «حقیقت» می‌پندارند و سخت به آن سرگرم شده و این را نمی‌دانند که به چه منظوری روی زمین آمده‌اند، چه چیزهایی را باید فراگرفته و به درک آن نایل شوند (مراجعه به دانش کمال).

جهان‌هستی همانند عکسی از روی اوست که در آیینه‌ی هستی انعکاس یافته است و آن‌چه را که مشاهده می‌کنیم، تجلی الهی محسوب شده، هر کجا را که نگاه کنیم، پرتو روی اوست.

أینما تولّوا فثمّ وجه الله. (بقره: 115)

کعبه‌ام بر لب آب، کعبه‌ام زیر اقاقی‌هاست،
کعبه‌ام مثل نسیم، می‌رود کوه به کوه، می‌رود دشت به دشت،
حجرالاسود من، روشنی باغچه است.

(سهراب سپهری)

ما در پیالـه، عکـس رخ یـار دیده‌ایم
ای بـی‌خبـر ز لـذّت شُـرب مـدام ما
(حافظ)

و یا:

عکـس روی تـو، چو در آینه‌ی جام افتاد
عارف از پرتو مـی، در طمـع خـام افتـاد
حُسن روی تو، به یک جلوه که‌در آینه کرد
این همه نقش، در آیینـه‌ی اوهـام افتـاد
این همه عکس می و نقش مخالف که نمود
یک فروغ رُخ ساقی است، که در جام افتاد
(حافظ)

زمانی که راجع به حقیقت صحبت می‌کنیم، باید مشخص شود که منظور ما از حقیقت، در کدام سطح است. برای مثال، زمانی که من در جلوی آینه ایستاده‌ام، در مقابل تصویر در آینه، من حقیقت دارم و آن‌چه که در آینه وجود دارد، مجاز است. اما من، آینه و تمام جهان هستی، در مقابل شعور کیهانی «مجاز» و شعور کیهانی «حقیقت» است. و زمانی که شعور کیهانی را با سطح بالاتر یعنی با خداوند مقایسه کنیم، شعور کیهانی مجاز و خداوند حقیقت محض است.

$$\frac{\text{حقیقت}}{\text{مجاز}} = \frac{\text{من}}{\text{تصویر من در آینه}} = \frac{\text{شعورکیهانی}}{\text{جهان هستی}} = \frac{\text{خداوند}}{\text{شعورکیهانی}}$$

از رابطه‌ی صفحه قبل درمی‌یابیم که فقط یک حقیقت مطلق وجود دارد و غیراز آن همه‌چیز مجازی است.

کل شی هالک الاّ وجهه (قصص:88)

در نمودار بعدی، واژه‌های به‌کار رفته در دنیای عرفان و معادل هر یک از آنها قید شده است.

ساقی	خُم کوزه	ساغر پیاله سبو جام آبگینه	می باده شراب لعل آب انگور
↓	↓	↓	↓
خداوند دوست (یار)	هوشمندی	آدم	آگاهی نشاط

به می‌سجاده رنگین کن، گرت پیرمغان گوید

که سالک بی‌خبرنبود ز راه و رسم منــزل‌هــا

(حافظ)

زمانی که پیر روشن ضمیر (آگاه) اعلام کرد، از آگاهی زمین را لبریز کن، مراد این است که آگاهی‌های خود را به همه برسان.

می: آگاهی

سجاده: محل سجده گاه، زمین.

برای مثال، سهراب سپهری می‌گوید:

«... قبله‌ام یک گل سرخ، جانمازم چشمه، مُهرم نور، دشت سجاده‌ی من....»

قوانین شعور حاکم بر جهان هستی

- جهان هستی مادی از «**شعور**» آفریده شده است و همه‌ی اجزاء و ذرات آن «**شعور**» هستند.

- شعور نه ماده است و نه انرژی زیرا ماده و انرژی خود از شعور ناشی شده‌اند، در نتیجه هیچ یک از تعاریف مربوط به ماده و انرژی در مورد آن صدق نمی‌کند؛ لذا شعور، نه موج است و نه ذره و فاقد کمیت و جنسیت بوده و برای آن هیچ‌گونه نموداری نمی‌توان ترسیم کرد. شعور فقط تابع کیفیت است.

- شعور فاقد بُعد زمان ومکان است؛انتقال و جابجایی آن به زمان نیاز ندارد و تابع مکان نیست.

- شعور کل تعیین‌کننده‌ی شعور اجزاء است.

- شعور همه اجزای عالم هستی بر یکدیگر تأثیر می‌گذارد.

- تأثیرگذاری شعور اجزاء بر یکدیگر، «تشعشعاتی» است. تشعشعات شعوری، فاقد آثار شیمیایی و فیزیکی است و موج و ذره نبوده و فقط تأثیر شعوری به‌جای می‌گذارد.

- شعورِ مجموعه‌ای از اجزاء، شعور کل آن مجموعه محسوب‌شده که مسلط بر شعور هر یک از اجزای آن است و همچنین عامل تعیین‌کننده‌ی حرکت اجزاست.

- شعور جزء، همه‌ی شعور کل را در خود دارد.

قوانین شعور حاکم بر انسان و سلول

- یک سلول دارای شعور منحصر به خود بوده که شرح وظیفه‌ی آن سلول را شامل می‌شود.

- نظارت بر شعور سلولی برعهده‌ی «کالبد ذهنی» انسان است که کیفیت شعوری و شرح وظیفه‌ی هر سلول را تعیین می‌کند.

- ارتباط شعور سلول و شبکه‌ی شعور کیهانی از طریق «کالبد ذهنی» صورت می‌گیرد.

- شعور دارای تشعشع است. اجزا در کنار یکدیگر تحت‌تأثیر تشعشعات یکدیگر قرار می‌گیرند و افراد نیز تحت‌تأثیر شعور تشعشعاتی یکدیگر قرار دارند.

- افکار، احساسات و بیماری انسان (تشعشع سلولی) نیز دارای تشعشعات شعوری است.

- مجموعه‌ی شعور تشعشعاتی افراد «روح جمعی» آن مجموعه را تشکیل داده، به این ترتیب روح جمعی خانواده، جامعه و بشریت را خواهیم داشت.

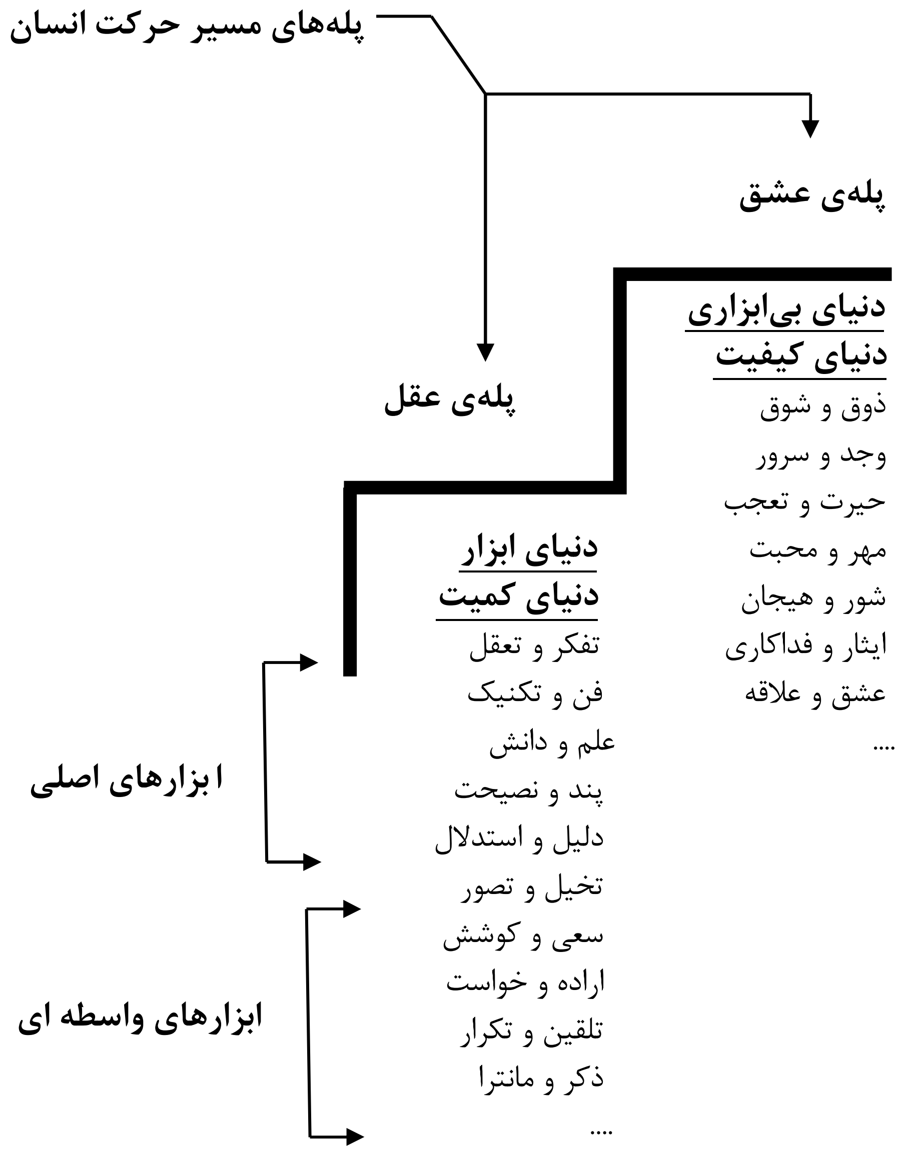
- شعور سلول هم به‌طور مستقیم، از طریق شعور کیهانی و هم از طریق شعور ماده، قابل اصلاح است.

- زمانی که «اصلاح شعور سلولی» به‌طورمستقیم از طریق شعور کیهانی انجام می‌شود، هیچ‌گونه اشتباهی رخ نداده و با عارضه‌ی جانبی روبه‌رو نخواهیم شد.

ولی زمانی که از شعور ماده استفاده می‌کنیم، اولاً، امکان تشخیص غلط وجود داشته و ثانیاً، امکان این‌که شعوری برای سلول خاصی مناسب و برای سلول دیگر نامناسب باشد، وجود دارد.

پله‌ی عقل و پله‌ی عشق

انسان همواره دو پله در پیش رو دارد: پله‌ی عقل و پله‌ی عشق.



تمام برخوردهای انسان با جهان هستی، از روی یکی از این دو پله صورت می‌گیرد و آن‌چه را که روی هر پله با آن برخورد می‌شود، به‌طورمستقیم به درد پله‌ی دیگر نمی‌خورد، فقط نتایج حاصل از آن می‌تواند روی پله‌ی دیگر مورد بررسی قرار گیرد. برای مثال، نمی‌توان عاشقی را با پند و نصیحت و یا با استدلال و دلیل از عشقش منع کرد و یا او را قانع کرد که به عشقی تن در دهد، لذا روی پله‌ی عشق گفته می‌شود:

پـای استــدلالیــان، چــوبیــن بــود

پای چوبین، سخت بی‌تمکیــن بــود

(مولانا)

و یا نمی‌توانیم با فن و تکنیک، علم و دانش و یا تفکر و تعقل در کسی ایجاد ذوق کنیم تا او برای ما شعری بسراید و شوری را به‌نمایش بگذارد. به‌عبارت دیگر، دنیای عشق، دنیای دل است و دنیای دل، پذیرای فن و تکنیک و... نیست و راه مخصوص خود را طی می‌کند و پند و نصیحت نیز در آن هیچ کارایی ندارد.

من از کجا، پند از کجا، باده بگردان ساقیا

آن‌جام جان افزای را، برریز برجان ساقیا

(مولانا)

تبعات دنیای عشق، از طریق کتاب و نوشته قابل انتقال و فهمیدن نیست.

بشوی اوراق، اگر همدرس مایی که درس عشق، در دفتر نباشد

(حافظ)

در این مورد شاه نعمت‌الله ولی چنین سروده است:

طاعت ز سر جهل، به جز وسوسه نیست

احکام وصول و ذوق، در مدرسه نیســت

عارف نشوی، به منطق و هنــدســه تــو

برهان و دلیل عشق، در هنــدسه نیست

همچنین صائب تبریزی می‌گوید:

آن نقطه‌ی خاموشی، در حرف نمی‌گنجد
بر طاق فراموشی، بگذار کتاب اول

با سعی،کوشش، تقلا و اراده نیز نمی‌توان به دنیای عشق دسترسی پیدا کرد؛ مثلاً کسی بگوید که تلاش خواهد کرد تا چند ساعت دیگر عاشق شود و یا بخواهد با تلاش، به حقیقت جهان هستی پی ببرد.

به سعی خود نتوان برد پی به گوهر مقصود
خیال باشد کاین کار، بی‌حواله برآید
(حافظ)

همچنین کسی نمی‌تواند به زور، شعر نغزی بسراید، یا به هیجان بیاید و یا کسی به خود فشار بیاورد که به حیرت و تعجب بیافتد. تبعات دنیای عشق باید به‌صورت خود جوش ایجاد شود. اگر از روی پله‌ی عقل به عاشق نگاه کنیم، عاشق دیوانه محسوب می‌شود زیرا تبعات عشق، با عقل قابل توجیه نیستند.

کیفَ یأتی النَّظمُ لی والقافیه   بَعدَ ما ضاعَت اُصول العافیه
ما جُنُون واحدٌ لی فی الشُّجُون   بل جُنونٌ فی جُنونٍ فی جُنُون
(مولانا)

«چگونه به نظم و قافیه بپردازم؟ بعد از این‌که ریشه‌ی سلامتی‌ام ضایع شد. در ریشه‌ی من فقط یک دیوانگی نیست؛ بلکه دیوانگی در دیوانگی در دیوانگی است.»

لذا عارف خود اعتراف می‌کند که دیوانه است و دیوانگی او دیوانگی در دیوانگی در دیوانگی است؛ زیرا به خوبی می‌داند که عاقلان به او چگونه نگاه می‌کنند. بنابراین قبل از این‌که آن‌ها به او بگویند دیوانه، او خود خیال همه را راحت کرده و اعتراف به دیوانگی می‌کند.

در اکثر مواقع، تبعات عشق با مخالفت عقل مواجه می‌شود. برای مثال اگر کسی جای خود را به دیگری بدهد و ایثار و فداکاری کند، این عمل توجیه عاقلانه‌ای نداشته و عقل آن را رد می‌کند، پس گفته می‌شود:

عقــل راه نــاامــیــدی، کــی رود؟ عشق باشد، کان طرف با سر دود
لاأبــالی عــشــق باشــد، نی خرد عقل آن جوید کزآن ســودی برد
(مولانا)

بنابراین، عقل پیوسته با کارهایی که منافع ملموس و مادی نداشته باشد، مخالفت می‌کند و هر کجا که انسان بخواهد کار دل را دنبال کند، مخالفت سرسختانه نشان می‌دهد. برای نمونه، وقتی که شخص بخواهد تجربه‌ای ماورایی و غیرمتعارف پیدا کند، عقل به‌شدت واکنش نشان داده و به کلی وجود چنین دنیایی را منکر می‌شود.

روی پله‌ی عقل، دو دسته ابزار وجود دارد؛ یک دسته از این ابزارها، اصلی بوده و دسته‌ی دیگر واسطه‌ای است. ابزارهای اصلی، ابزارهایی هستند که به‌طورمستقیم و به‌صورت حقیقی مورد استفاده قرار می‌گیرند؛ مانند علم و دانش، فن و تکنیک و... ابزارهای واسطه ای، که هرچند قابل عرضه و اندازه‌گیری و آزمایش نیستند، اما در خدمت ابزارهای عقلانی هستند مانند سعی و کوشش، اراده، تخیل و تصور و تجسم و... برخلاف دنیای عقل، دنیای عشق قابل تشریح و توضیح نبوده و تجربه‌ی آن با کلام قابل انتقال نیست.

گرچه تفسیر زبان، روشن گر است
لیک عشق بی‌زبان روشن‌تر اســت
(مولانا)

در حریم عشق، نتــوان زد دم از گفــت و شنید
زان که آن‌جا جمله اعضا، چشم باید بود و گوش
(حافظ)

دنیایی که کیفیت وجودی هستی و انسان را بررسی می‌کند، دنیای عرفان و یا دنیای عشق، دنیای دل و یا دنیای بی‌ابزاری نامیده می‌شود.

چرا همه‌ی عرفا از عقل نالیده‌اند؟

همه‌ی عرفا از عاقل‌ترین و عالم‌ترین افراد زمان خود بوده‌اند، اما سروده‌های آن‌ها پُر از شکوه و شکایت از «عقل» است. به‌راستی چرا عرفا همواره از عقل نالیده‌اند؟

عرفا به دو دلیل از عقل ناله کرده‌اند:

1. ناله از عقل جُزء نگر

داستان فیل و اختلاف مردم در شکل و چگونگی آن، اشاره به عقل جزیی است. در آن‌جا مردم بی‌خرد، حس را عامل معرفت و شناخت می‌دانستند و در اثر این اشتباه دچار اختلاف شدید شدند. آن عقلی که مورد نکوهش عرفا است، عقل جزیی است.

مولانا چنین سروده است:

عقل جزوی، عقل استخراج نیست   جز پذیرای فن و محتاج نیست

حافظ نیز می‌گوید:

در کارخانه‌ای، که ره عقل و فضل نیست
فهـم ضعـیـف، رأی فـضولـی چرا کند

یا در جای دیگری می‌سراید:

ایـن خـرد خـام بـه میخانه بر   تا می‌لعل آوردش خون به جوش

2. ناله از عقل واقع نگر

سخت‌ترین مرحله برای عارف، مرحله‌ای است که می‌خواهد از روی پله‌ی عقل به پله‌ی عشق گام بگذارد. در این‌صورت عقل برای این حرکت ایجاد مانع کرده، ضمن انکار چنین پله‌ای، او را به‌طور کلی از این کار بر حذر می‌دارد.

عقل گوید، شش جهت حد است و بیرون راه نیست
عشق گوید، راه هست و رفته‌ام من بارها
عقل، بازاری بدید و تاجری آغاز کرد
عشق دیده زان سوی بازار عقل، بازارها
عقل گوید پا منه، کاندر فنا جز خار نیست
عشق گوید عقل را، کاندر تو است آن خارها
(مولانا)

در نتیجه عقل که بدون وجود آن، عشقی نیز نمی‌تواند وجود داشته باشد، در جایی برای عارف دست و پا گیر شده و بین عقل او و عشق تضاد عمیقی ایجاد می‌شود که در نهایت باعث طغیان عارف علیه عقل شده، او را مجبور می‌سازد تا به عقل نهیب زند و بخواهد در این مرحله از شّرش خلاص شود:

گرفتم گوش عقل و گفتم ای عقل
برون رو، کز تو وارستم من امروز
بشوی ای عقل، دست خویش از من
که با مجنون، بپیوستم من امروز
(مولانا)

عارف به خوبی فهمیده است که زمان‌هایی که می‌خواهد به روی پله‌ی عشق گام بگذارد، باید عقل را رها کند:

زیــن‌خــرد، جاهل همی باید شدن   دســت‌در دیــوانگی، بـــایــد زدن

....

آزمــودم، عقــل دورانـــدیــش را   بعد از این، دیوانه سازم خویش را

(مولانا)

تعریف رند

همان‌طور که اشاره شد، دنیا مانند سکه‌ای است که دو رو دارد:

- واقعیت وجودی
- حقیقت وجودی

اگر انسان فقط به سمت واقعیت آن نگاه کند، تبدیل به انسان واقع‌نگر می‌شود و بررسی واقعیت‌ها برای او به پدید آمدن علم و دانش، تخصص، مهارت، کسب و کار، حرفه و... منجر شده و به‌طور کلی درگیر بازی با واقعیت‌ها می‌شود؛ یعنی همین مرحله‌ای که انسان امروز، به آن رسیده است. و اگر انسان فقط از بُعد حقیقت و از این روی سکه به دنیا نگاه کند، چیزی جز مجاز نخواهد دید و برای او مفهوم همه‌چیز از بین رفته و دیگر داد و ستد و خیلی از کارهای روزمره بی‌معنی می‌شود و سرانجام فرد باید سر به کوه و دشت و صحرا گذاشته و از زندگی عادی جدا شود و راه شیدایی را دنبال کند. همان‌طور که ملاحظه می‌شود، هر یک از این دو راه به تنهایی ناقص است و هر یک چیزی کم دارد و در هر راه، انسان به هر چه که برسد به خودی خود کامل نیست. با توضیحات ارائه شده، اکنون می‌توان «رند» را تعریف کرد.

«رند» به‌کسی اطلاق می‌شود که هم به‌واقعیت توجه دارد و هم به‌حقیقت.

در عرفان حلقه، بر اساس مرام رندی، نه واقعیت فدای حقیقت شده و نه حقیقت فدای واقعیت می‌شود. به بیانی دیگر، رند کسی است که در واقعیت، به‌دنبال حقیقت می‌گردد و برعکس؛ یا به‌عبارتی هم قادر به دیدن واقعیت باشد و هم حقیقت. در نتیجه، مطابق این نظریه، تارک دنیا شدن، پناه بردن به غار، ریاضت و سختی دادن به جسم و... در رندی جایگاهی ندارد.

تعریف کلی عرفان

«عرفان» عبارت است از قرار گرفتن روی پله‌ی عشق، رسیدن به اشراق، روشن‌بینی و درک معرفت هستی و به‌طور قطع چنین نتیجه‌ای از دنیای عقل و علم و دانش به دست نمی‌آید.

آن‌ها که به چشم عقل بیننـد بیننـد خیال غیـر در خـواب
عقل ار چـه چراغ برفـروزد هـرگز نرسد به نـور مهـتـاب
(شاه نعمت‌الله ولی)

به‌طور کلی و به‌اختصار دنیای عرفان دارای خصوصیات و تعاریف زیر است. (در کتاب جداگانه‌ای مورد بحث وبررسی قرار می‌گیرد).

1. نظر به این‌که دنیای عرفان، دنیای عشق است، پس فاقد هرگونه فن و روش و تکنیک، پند و نصیحت و استدلال، سعی و کوشش و... بوده و دنیای بی‌ابزاری است؛ چه ابزارهای اصلی و چه ابزارهای واسطه‌ای.

2. دنیای عرفان دنیای ماورای تکلیف است، زیرا عشق دنیای انجام وظیفه نیست و برای رفع مسئولیت نیز نمی‌تواند باشد؛ دنیای عاشق به دور از حساب و کتاب‌های عقلانی است.

فردا که به محشر اندر آید زن و مرد
و ز بیم حسـاب روی‌هـا گـردد زرد
من حُسن تو را به کف نهم پیش روم
گویم که حسـاب من از این باید کرد
(ابوسعید ابو الخیر)

3. دنیای عرفان ماورای مزد و پاداش است، زیرا عاشق به طمع مزد و پاداش به عشق نرسیده که بخواهد ادامه حرکت خود را با چنین انگیزه‌هایی دنبال کند که درآن صورت دنیای او نیز تبدیل به دنیای عقلانی می‌شد.

جهانی کان جهان عاشقـان اسـت جهـانی مـاورای نـار و نـور اسـت
(عطار)

ما زدوست غیراز دوست، مقصدی نمی‌خواهیم
حـور و جـنـت ای زاهـد، بـر تـو بـاد ارزانی
(شیخ بهایی)

4. دنیای عرفان دنیای ترس و حزن نیست.

دنیای عرفان دنیای عشق است، عشق به خدا و در دل عاشق او، ترس و ناامیدی و غم وغصه و... راهی ندارد.

«الا اِنّ اولیاءَ الله لا خوفٌ علیهم و لا هم یَحزنون» (یونس:62)

«آگاه باشید که دوستان خدا ترس ندارند و غمگین نمی‌شوند.»

5. دنیای عرفان دنیای غم و اندوه و حزن، یاس و ناامیدی، اضطراب، احساس تنهایی نیست و به‌طورکلی این دسته از جنود شیطان به آن راه ندارند و تنها غمی که برای عارف وجود دارد، غم جدایی از خدا و دور افتادن از اصل خویش است.

بشنو این نی چون حکایت می‌کند وز جـدایـی‌هـا شکـایت می‌کند
(مولانا)

6. عرفان موجب ایجاد وحدت اجزا و ارتباط «جزء» و «کل» است؛ زیرا کل همیشه چیزهایی دارد که جزء از آن بی‌خبر است و با رفتن به سوی کل، می‌توان آن پیام‌ها را دریافت کرد؛ برای مثال: یک سلول، فاقد آمال و آرزو است اما وحدت صد تریلیون سلول، کل را تشکیل داده و این کل چیزی را می‌داند که اجزا از آن بی‌خبرند. کل، آمال و آرزو دارد و اهدافی را دنبال می‌کند در حالی که یک سلول حتی معنی آرزو را هم نمی‌داند.

7. عرفان، ضد ضربه شدن است.

عارف در راه رسیدن به عشق خود با هر تلنگر و ضربه‌ای دچار وقفه و سکون نمی‌شود. او در مسیر عشق چیزهایی را یافته است که افراد معمولی از آن بی‌بهره‌اند. او در این مسیر توانسته زورق وجودی خود را به یک کشتی

اقیانوس‌پیما تبدیل کند که در مقابل امواج سهمگین اقیانوس زندگی به خوبی مقاومت کند. در حالی که افراد معمولی با اولین موجی که در این اقیانوس با آن مواجه شوند، واژگون شده و تخته پاره‌های وجود آن‌ها به هر سمتی پرتاب می‌شود.

8. عرفان، درک کمال است.

دنیای عرفان مجموعه‌ی آگاهی‌هایی را مورد بررسی قرار می‌دهد که قابل انتقال به زندگی بعدی است.

9. از آن‌جا که عرفان، دنیای عشق است، پس در آن انحصارطلبی جایی ندارد و دنیایی است که می‌تواند همه‌ی انسان‌ها را در خود جای دهد و همگی آن‌ها را مشمول عشق الهی بداند.

10. با توجه به این‌که عشق عمل است نه حرف و نوشته و...، پس عرفان، دنیای عمل است و باید ملموس باشد.

11. دنیای عرفان حرکت از ظاهر به باطن است.

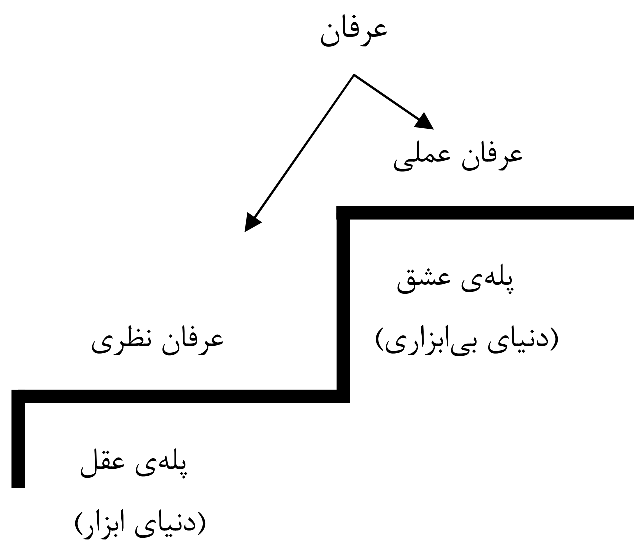
تعریف مقدماتی عرفان نظری و عملی

عرفان به دو بخش نظری و عملی قابل تقسیم است:

- **بخش نظری** که آن را می‌توان روی پله‌ی عقل مورد بحث و بررسی قرار داد.
- **بخش عملی** که روی پله‌ی عشق قرار دارد و در این بخش نمی‌توان از هیچ‌گونه ابزاری استفاده کرد. عرفان عملی به‌طور قطع باید روی پله‌ی عشق صورت بگیرد، بنابراین عرفان عملی، دنیای بی‌ابزاری بوده و با تکنیک و فن و دانش... قابل حصول نیست.

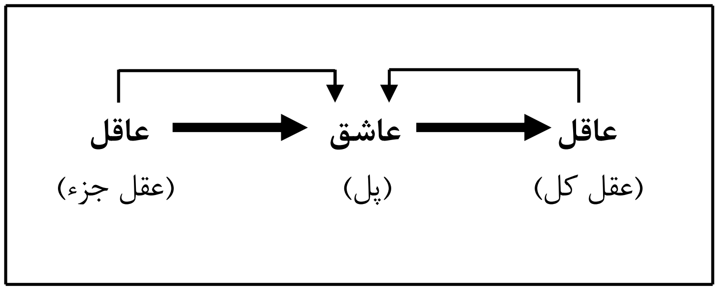
عرفان نظری به‌دلیل این‌که محتاج بحث و بررسی، توضیح و روشن‌گری است؛ لازم است تا خود را معرفی کرده و توضیح دهد که انسان را به‌کجا می‌خواهد ببرد؟ لذا در این بخش مجبور است از ادای توضیحات، استدلال، منطق و... استفاده کند

که همه‌ی این ابزارها متعلق به دنیای عقل است، در نتیجه، عرفان نظری روی پله‌ی عقل قرار داشته و متعلق به دنیای ابزار است.



همان‌گونه که گفته شد؛ انسان همواره دو پله در مقابل خود دارد: پله‌ی عقل و پله‌ی عشق. پله‌ی عقل دنیای ابزار، فن و روش و تکنیک، پند و نصیحت، دلیل و برهان و استدلال، سعی و کوشش و تلاش، ... و به‌طور کلی حیطه‌ای است که به‌اصطلاح آن را «دنیای‌ابزار» می‌نامیم و پله‌ی عشق که دنیای وجد و ذوق و شوق، حیرت و تعجب، جذبه و از خود بی‌خود شدن، ایثار و محبت و... است و به‌طور کلی چار چوبی است که آن را به‌اصطلاح «دنیای بی‌ابزاری» نام‌گذاری می‌کنیم. حرف، قصه، کتاب و.... در این وادی جایگاهی ندارد. پله‌ی عقل، پایه فهم پله‌ی عشق بوده و کلیه‌ی ادراکات انسان از طریق آن صورت می‌گیرد و از آن‌جا که کلیه‌ی نتیجه گیری‌ها روی پله‌ی عقل صورت می‌گیرد، بنابراین، **بدون پله‌ی عقل، کمالی حاصل نخواهد شد.** در این‌صورت پله‌ی عقل و پله‌ی عشق لازم و ملزوم یکدیگرند.

عاقل عاشق می‌شود و عاشق، عاقل. عشق، پل بین عقل جزء و عقل کل است. به‌عبارت دیگر، با عقل جزء نمی‌توان به عقل کل پی برد مگر این‌که روی «پل عشق» ایستاد.



❊ ❊ ❊ ❊ ❊

❊ ❊ ❊

❊

فصل دوم

فرادرمانی

جان‌ها در اصل خود عیسی دَمند　　یک زمان زخمند و گاهی مرهمند
گر حجاب از جان‌ها برخاستی　　گفت هر جانی، مسیح آساستی
(مولوی، مثنوی، دفتر اول)

....　　........................

پس‌به‌صورت آدمی فرع جهان　　وز صفت اصل جهان، این‌را بدان
ظاهرش را پشه‌ای آرد به چرخ　　باطنش باشد محیط هفت چرخ
(دفتر چهارم)

فرادرمانی، نوعی درمان مکمل است، که ماهیتی کاملاً عرفانی دارد و شاخه‌ای از «**عرفان کیهانی (حلقه)**» به‌شمار می‌آید. این رشته با قدمتی سی‌ساله، بنابر ادراکات شهودی استوار بوده، توسط نگارنده (محمدعلی طاهری) بنیان‌گذاری شده و اصول آن با عرفان ایران به‌طور کامل منطبق است. در این شاخه‌ی درمانی، بیمار توسط فرادرمانگر به **شبکه شعور کیهانی**

(شبکه‌ی آگاهی و هوشمندی حاکم بر جهان هستی - شعور الهی) متصل شده و مورد **کاوش (اِسکن)** قرار می‌گیرد و ضمن ارائه‌ی اطلاعاتی از نحوه‌ی اتصال خود، از طریق دیدن رنگ‌ها، نورها، احساس حرکت و فعالیت نوعی انرژی در بدن و همچنین از طریق گرم شدن، درد گرفتن، تیرکشیدن، ضربان زدن، تشنج وغیره، اعضای معیوب و تنش دار بدن او مشخص شده و به‌اصطلاح اِسکن و با حذف علایم، روند درمان آغاز می‌شود.

منظور از **کاوش(اِسکن)**، زیر ذره بین قرار گرفتن وجود بیمار است، که دراین‌صورت سابقه‌ی بیماری گذشته و فعلی بیمار آشکار شده، با به جریان افتادن پرونده‌ی بیماری‌ها، **بیرون‌ریزی** آغاز می‌شود. این پرونده‌ها ممکن است مربوط به‌جسم، روان، ذهن و سایر بخش‌های وجودی بیمار باشد که باید با صبر و حوصله اجازه داده شود تا **بیرون‌ریزی‌ها** خاتمه یابد و درمان اساسی رخ دهد.

• **نکته‌ی مهم:** بیرون‌ریزی، رو آمدن سابقه بیماری‌ها و بیرون ریختن آن‌هاست. سابقه‌ی بیماری‌ها ممکن است حتی متعلق به دوران جنینی، طفولیت، بیماری‌های کنونی آشکار و یا نهان فرد باشد. و همچنین ترس‌های نهفته، گره‌ها و تنش‌های روانی، نابسامانی‌های ذهنی و.... .

اسکن به‌صورتی همه‌جانبه روی جسم، روان و ذهن فرد انجام می‌شود. در اسکن، گاه علایمی بروز می‌کند که آمادگی‌های بدن را برای ابتلا به بیماری‌هایی نشان می‌دهد که احتمالاً در آینده بروز خواهند کرد.

برای مثال، بروز لرزش شاید نشانگر آمادگی فرد برای ابتلا به پارکینسون باشد و یا درد در ناحیه قلب و یا ضربان غیرعادی که فرد در این مورد سابقه‌ای نداشته، بیانگر وجود مشکلاتی در ناحیه‌ی قلب است که به‌دنبال اسکن رفع می‌شود.

در این شیوه‌ی نگرش، برای درمان انسان به همه‌ی اجزای وجودی او توجه می‌شود و کل وجود بیمار به‌طورهم زمان در ارتباط با شبکه‌ی شعور

کیهانی قرار می‌گیرد تا با صلاحدید هوشمندی، نسبت به رفع اختلال در اجزای مختلف، کارهای لازم توسط شبکه صورت گرفته و فرد مراحل درمان را طی کند. نام فرادرمانی از آن‌جا بر روی این شاخه گذاشته شده که از دیدگاهی به نام «**فراکل‌نگری**» ناشی شده است.

این مکتب درمانی، برای درمان همه‌ی انواع بیماری‌ها می‌تواند مؤثر باشد و درمانگر اجازه ندارد که نوعی از بیماری‌ها را غیرقابل علاج بداند، زیرا درمان توسط «شبکه» صورت می‌گیرد و نه فرادرمانگر؛ لذا برای شعور و هوشمندی کیهانی هر نوع اصلاح و رفع هر اختلالی در بدن به‌آسانی امکان‌پذیر است. شبکه‌ی شعور کیهانی، مجموعه‌ی هوش، خِرد و یا شعور حاکم بر جهان هستی است که به آن آگاهی نیز گفته می‌شود و یکی از سه عنصر موجود در جهان هستی است. سه عنصر فوق عبارت است از: **ماده، انرژی و آگاهی**.

نظر به این‌که آگاهی نه ماده است و نه انرژی؛ بنابراین **بُعد زمان و مکان** نیز بر آن حاکم نبوده و درمان به کمک این شبکه از راه دور و نزدیک امکان‌پذیر است.

همچنین آگاهی، فاقد کمیت بوده و قابل اندازه‌گیری نیست، همان‌گونه که ذکر شد، فقط با ایجاد انگیزش‌هایی در بدن بیمار، نقطه‌ی اثر آن آشکار می‌شود. بنابراین درمانگر نمی‌تواند از بابت قدرت آن، چیزی را به خود نسبت دهد.

• **نکته‌ی مهم** در این مکتب این است که برخلاف خیلی از روش‌ها (مانند پولاریتی درمانی)، درمان توسط درمانگر انجام نشده، بلکه از طریق اتصال به شبکه‌ی شعور کیهانی صورت می‌گیرد و درمانگر تنها نقش یک رابط را بازی می‌کند، تا حلقه‌ای به‌نام «**حلقه‌ی وحدت**» که حلقه‌ای بسیار هوشمند است، تشکیل و فیض رحمت‌عام الهی در آن‌جاری شود و درمان صورت گیرد. شرط اساسی برای نتیجه گرفتن از فرادرمانی، حضور بی‌طرفانه فرد در این حلقه است که به‌صورت یک «**شاهد و نظاره‌گر**» در این حلقه شرکت داشته باشد. داشتن

ایمان‌واعتقاد نسبت به فرادرمانی برای حضور در حلقه به‌هیچ‌وجه لازم نیست. با توضیح فوق مشخص می‌شود که درمان به انرژی و مهارت فرادرمانگر بستگی نداشته، نیازی به داشتن استعداد، قدرت و انرژی خاصی نیست، بلکه توسط هوشی بسیار برتر، هدایت و رهبری می‌شود و قابلیت‌های فردی تأثیری در انجام درمان ندارد؛ در نتیجه درمانگر نیز دچار هیچ نوع عارضه‌ای مانند خستگی و تحلیل جسمی نشده و نیازی به جبران انرژی از طبیعت و غیره را نخواهد داشت. در ضمن، وجود **لایه‌ی محافظ**، درمانگر را از خطر «**تشعشع شعور معیوب سلولی**» و سایر تشعشعات منفی بیمار و **موجودات غیراُرگانیک** محافظت می‌کند.

درمان برای بیمار به‌عنوان یک حرکت عرفانی برای **متحول** کردن او به‌کار گرفته می‌شود، زیرا در این مکتب شفای جسم بدون تحولات مثبت درونی، فاقد ارزش‌های لازم است و اتصال بیمار به شبکه‌ی شعور الهی، توجه او را به منبعی هوشمند جلب کرده و زمینه‌ی ایجاد تحولات درونی را برای او فراهم می‌کند.

ساقیا بده جامی، زان شراب روحانی

تا دمی بیاسایم، زین حجاب جسمانی

(شیخ بهایی)

• **نکته‌ی خیلی مهم:** سن، جنسیت، میزان تحصیلات، مطالعات، معلومات، تعالیم و تجارب عرفانی و فکری مختلف، استعداد و لیاقت‌های فردی و... همچنین نحوه و نوع تغذیه، ورزش، ریاضت و... هیچ‌گونه تأثیری در کار با شبکه‌ی شعور کیهانی ندارند، زیرا این اتصال و برخورداری از مدد آن، **فیض و رحمت‌عام الهی** بوده که بدون استثنا شامل حال همگان است.

بیا که دوش به مستی، سروش عالم غیب

نوید داد که عام است، فیض رحمت او

(حافظ)

در این مکتب فرد از تمام توانایی‌ها و قابلیت‌های فردی کاملاً خلع سلاح شده و بدون داشتن هرگونه وسیله و روشی که بتواند آن را به خود نسبت دهد، با تفویض اتصال و لایه‌ی محافظ، اقدام به درمانگری می‌کند و در این راستا، برای درمان و درمانگری از هیچ نوع تمرکز، تصور و تخیل، ذکر و مانترا، ترسیم سمبل، نماد و طلسم، تلقین و روش‌های خود هیپنوتیزم و... استفاده نمی‌شود.

در این بینش، اعتقاد بر این است که انسان در این رابطه می‌تواند از توانمندی‌های معنوی بسیار زیادی برخوردار باشد که توان درمانگری یکی ازآن‌هاست. از این اتصال می‌توان در شناخت گنج‌های درونی بهره‌برداری نمود، و به **روشن‌بینی** رسید که به معنای روشن دیدن و اشراق است و رسیدن به درک و فهم روشن از جهان هستی. همچنین زمینه‌ی ارتقاء **روح‌فردی** و **روح‌جمعی** جامعه فراهم می‌شود که این خود می‌تواند باعث اعتلای انسان شده و از درد و رنج او بکاهد؛ زیرا درد و بیماری شایسته‌ی انسان، همان اشرف مخلوقاتی که خداوند برای خلق او به خود تبریک گفت، نیست و تلاش برای رهایی از درد، رنج، خفت و خواری، نه تنها **کارمایی (عکس‌العمل منفی)** برای او به‌وجود نمی‌آورد، بلکه مهار آن، جزیی از رسالت انسان نیز هست؛ به‌خصوص این‌که علت برخی از دردها و بیماری‌ها تنها ناشی از نحوه‌ی زندگی، طرز فکر و بینش‌های غلط و از همه مهم‌تر دور افتادن انسان از رحمانیت الهی است.

در این مکتب، کارها فقط با کمک حلقه‌های رحمت‌عام اوست که انجام می‌شود و بدون بهره‌مندی از آن، هیچ کاری نیست که فرد بتواند انجام دهد، لذا در این رابطه فرد به‌طور کامل، خلع سلاح شده و به‌هیچ‌عنوان کاری انجام نمی‌دهد که بتواند انجام درمان را به خود منتسب کند؛ بنابراین، در فرادرمانی به ادای ذکر و مانترا، تخیل و تصور و تجسم، ترسیم سمبل و

اشکال نمادین، تلقین و روش‌های خود هیپنوتیزم و... نیازی نیست. اثبات این موضوع بسیار ساده است، زیرا همه می‌توانند ملاحظه کنند که بدون استفاده از این روش‌ها نیز درمان صورت می‌گیرد. در این راستا هیچ چیزی قابل اضافه کردن به فرادرمانی نیست.

ممکن است کسانی بخواهند با اضافه کردن تشریفات، اداها، جملات، تعاریف کلی و جزیی و یا با اعلام این‌که، یک یا چند بند از اصول فرادرمانی را قبول ندارند، برای خود ایجاد شاخه و روش کنند؛ اما با برداشتن و حذف تعریف‌های آنان و یا کم کردن الحاقات آن‌ها به خوبی مشاهده می‌کنیم که کماکان فرادرمانی انجام می‌شود و با وجود تغییرات وارد شده، اصل موضوع همچنان ثابت است، لذا این آزمایش بهترین روش آشکارسازی شیوه‌ی متقلبین و بدعت‌گزاران و افراد فرصت‌طلب است که برای همیشه مدیون باقی‌مانده و عمل آن‌ها به‌عنوان خیانت در امانت همواره چهره‌ی زشت خود را نشان خواهد داد (صرف‌نظر از عواقب آسمانی).

در فرادرمانی، فرادرمانگر و بیمار فقط با اتصال به شبکه‌ی شعور کیهانی و تسلیم شدن در مقابل آن، از رحمت‌عام الهی برخوردار شده و قادر به انجام درمان می‌شوند و در این رابطه، فقط نقش **شاهد** را بازی می‌کنند.

ز می بنیوش و دل، در شاهدی بند
که حُسنـــش، بسته‌ی زیور نباشد
(حافظ)

آن‌چه را که انسان در این حلقه‌ها به دست می‌آورد؛ **روزی آسمانی** محسوب شده و می‌تواند از آن به دیگران هم انفاق کند **(و مِما رَزَقناهُم ینفِقوُن)**.

نظر به این‌که در فرادرمانی، در واقع مسیری عرفانی طی می‌شود با مسایلی برخورد می‌شود که زبان خاص خود را دارد که در تئوری مطرح و در عمل اثبات می‌شود.

نتیجه‌ی نهایی این‌که فرادرمانی هدف نیست، بلکه وسیله‌ای است که به کمک آن به خودشناسی نایل شویم و هدف اصلی، رسیدن به کمال و ایجاد تحولات فردی است.

هوشمندی نه قابل سنجش است و نه قابل رؤیت؛ بنابراین ما فقط می‌توانیم اثرات آن را در بدن متوجه شده و گزارش دهیم.

فرد درحالت اتصال، فقط شاهد و ناظر بوده تا مشاهده کند که هوشمندی بر روی وجود او چه کاری انجام می‌دهد و در این‌صورت هیچ‌گونه مداخله‌ای در انجام کار اسکن نمی‌کند. برای مثال کسی که زخم معده دارد، توجه خود را فقط به معده‌ی خود معطوف نمی‌کند زیرا ممکن است که بیماری او روان تنی باشد و صلاحدید شعور و هوشمندی این باشد که از روان فرد، اسکن را شروع کند پس نباید اعمال‌نظر و مداخله کرده و حواس خود را فقط به درد و عضو دردمند معطوف کرد. از این رهگذر اتفاق خوبی می‌افتد که آن را «**حذفِ من**» می‌نامیم که در طی آن فرد موفق می‌شود تا خود را کنار گذارده و از مظاهر «**من و منیت**» فاصله بگیرد و این موضوع تمرینی مقدماتی می‌شود برای حذف من، زیرا ما عادت نکرده‌ایم که درکارها مداخله نکنیم و فقط ناظر باشیم. برای اطمینان از بهره‌برداری کامل از هوشمندی و این‌که تنها این هوشمندی است که کارها را انجام می‌دهد، همه تخصص‌های فردی، تکنیک‌ها و غیره را کنار گذارده و فقط «**ناظر و شاهد**» انجام امور مربوط به فرادرمانی می‌شویم.

فراکل‌نگری

فراکل‌نگری نگرشی است به انسان که بسیار کل نگر بوده و دیدگاهی کاملاً عرفانی است که در آن انسان به وسعت جهان هستی دیده می‌شود، نه فقط مشتی گوشت و پوست و استخوان.

جهان انسان شـــد و انسان جهــانـــی
از ایـــن پـــاکیزه‌تـــر نبـــود بیـــانــــی
(شیخ محمودشبستری)

و یا:

پس به‌صورت، عـــالــم اصغـــر تـــویی
پس به معنـــی، عـــالـــم اکبر تـــویـــی
(مولانا)

در این دیـدگـاه، انـسان مـتـشکل است از کالبدهای مختلف مانند: **کالبد فیزیکی، کالبد روانی، کالبد ذهنی، کالبد اختری** و کالبدهای دیگر و نیز مبدل‌های انرژی گوناگون که به‌اصطلاح به آن‌ها «چاکرا» گفته می‌شود و نیز کانال‌های انرژی مختلف، از جمله کانال‌های محدود و مسدود چهارده‌گانه در بدن که در طب سوزنی مطرح است، همچنین حوزه‌های مختلف انرژی در اطراف بدن مانند: حوزه‌ی پولاریتی، حوزه‌ی بیوپلاسما و نیز اجزایی مانند شعور سلولی، فرکانس مولکولی و بی‌نهایت اجزای ناشناخته دیگر.

در بینش فراکل‌نگری، هر سلولی در رابطه با سایر سلول‌ها مورد بررسی قرار می‌گیرد؛ **جسم، روان، ذهن** و سایر کالبدهای وجودی انسان با یکدیگر در ارتباط است و نشان می‌دهد که صدمه دیدن هر یک از این اجزا، باعث لطمه دیدن سایر بخش‌ها نیز خواهد شد.

با داشتن چنین تصویری از انسان، تشخیص بیماری و بخش معیوب وجود او کاری تقریباً غیرممکن است. درمان تاکنون به این شکل بوده است که هر مکتب و شیوه‌ی فکری فقط از یک زاویه‌ی خاص به انسان نگاه کرده و از آن زاویه، نقایص را مورد شناسایی قرار داده و به‌دنبال آن بیماری و درمان را تعریف کرده است. برای مثال، **طب رایج** انسان را مانند یک ماشین دانسته وفقط به کالبد فیزیکی انسان، گوشت، پوست و استخوان توجه دارد؛

هومیوپاتی فقط به شعور سلولی می‌پردازد؛ «**پولاریتی‌درمانی**» حوزه‌ی پولاریتی و«**سایمتیک‌تراپی**» فرکانس مولکولی را مدنظر قرار داده است و نگرش‌های دیگر که هر یک از زاویه‌ای خاص به انسان نگاه کرده، تعریفی یک بُعدی از او ارائه کرده و انسان را فقط از یک جهت مورد بررسی قرار داده‌اند. از این رو داستان انسان، مانند ماجرای فیلی در تاریکی جناب مولانا است که در آن نقل می‌شود، عده‌ای در تاریکی فیلی را لمس کردند؛ کسی که پای فیل را گرفت، گفت فیل یک ستون است و آن‌کس که بر پشت فیل دست کشید، گفت فیل یک تخت است و فردی که گوشش را گرفت، گفت فیل یک بادبزن است و تا آخر.

ماجرای انسان نیز بدین‌گونه است؛ کسی که گوشت، پوست و استخوان را شناخته است، بیماری را فقط نتیجه‌ی عملکرد بد این بخش‌ها می‌داند و کسی که شعور سلولی را می‌شناسد، می‌پندارد بیماری زمانی حادث می‌شود که شعور سلول مختل شود، کسی که با **چاکرا** سر و کار دارد، می‌گوید بیماری زمانی رخ می‌دهد که تعادل چاکراها به هم خورده باشد و کسی که بر **طب سوزنی** واقف است، این‌گونه نظر می‌دهد که بیماری زمانی پیش می‌آید که تعادل انرژی در هریک از کانال‌های چهارده گانه برهم خورده و یا مسدود شده باشد و یا بیماری در سایمتیک تراپی، برهم خوردن فرکانس مولکولی بدن، تعریف می‌شود. پولاریتی درمانگرها نیز بیماری را نتیجه برهم خوردن حوزه‌ی پولاریتی بدن می‌دانند و آن‌ها که **هاله** را مدنظر قرار داده‌اند، بیماری را در این رابطه می‌بینند و فقط در جهت اصلاح هاله‌ها برمی‌آیند و....

اما تعریف جامع و کامل بیماری چیست و چه تعریف کلی می‌توان برای آن ارائه داد؟

مطابق نظریه‌ی فراکل‌نگری، تعریف بیماری عبارت است از:

وجود هرگونه اختلال، انسداد، صدمه و عدم تعادل در هریک از بی‌نهایت اجزای تشکیل‌دهنده‌ی وجود انسان.

درصورتی که بخواهیم تعریف فراکل‌نگری را از بیماری قبول کرده و به‌کار ببریم، تشخیص بیماری توسط انسان کاری محال و غیرممکن است. یکی از دلایل تعدد شاخه‌های درمان نیز به‌همین دلیل است که قابلیت اجرایی توسط درمانگر را پیدا کند.

برای این منظور تا حد امکان یک شاخه را به شاخه‌های متعدد و تخصصی‌تری تقسیم می‌کنند تا تشخیص، آسان‌تر و دقیق‌تر صورت بگیرد؛ ولی با این همه، بسیاری از تشخیص‌ها غلط است.

در فرادرمانی، درمان بیمار با توجه به تعریفی که در فراکل‌نگری از بیماری ارائه شد، دنبال می‌شود. تشخیص نوع بیماری و بهبود آن، بر خلاف همه‌ی رشته‌ها که توسط فرد انجام می‌گیرد و درمانگر در انجام آن نقش تعیین‌کننده‌ای بازی می‌کند، مستقل از وجود عوامل انسانی انجام می‌شود و در آن هوشمندی عظیمی که کار **کاوش(اِسکن)** بدن و تشخیص اجزای معیوب و رفع آن‌ها را به‌عهده دارد، نقش اصلی را ایفا می‌کند. در واقع، اِسکن عبارت است از زیر ذره بین گذاشتن همه‌ی وجود انسان و همان‌طور که تعریف شد، انسان شامل بی‌نهایت اجزای مختلف است، و این کار جز به کمک یک هوشمندی عظیم و مافوق هوش و تخصّص و علم انسان امکان‌پذیر نیست.

فرادرمانگر به دو دلیل از کلیه‌ی توان‌های فردی خلع سلاح می‌شود:

1) در جهت اثبات هوشمندی مورد بحث، به‌طوری که پس از انجام درمان مطمئن باشد که به‌جز شعور الهی هیچ پدیده‌ی دیگری در انجام درمان نقشی نداشته است و پس از ایمان و یقین پیدا کردن نسبت به آن، به‌صاحب این هوشمندی که خداوند است پی برده و با این ترتیب به خداشناسی عملی نایل شود. زیرا:

روشن بنگـر که آفتـاب است آن نـور که خوانیـش به مهتاب
(شاه نعمت‌الله)

مستیـــم وخـراب، در خرابات این مست خوش خراب، دریاب
آینــه به نــور اوســت روشــن مــه بــنگــر و آفتــاب دریــاب
(شاه نعمت‌الله)

2) تسلیم شدن و خود را سپردن و دست برداشتن از تلاش و تقلاّ در موارد معنوی و آسمانی، در حلقه‌های رحمانیت.

به سعی خود نتوان برد، پی به گوهر مقصود
خیــال بــاشــد کــاین کــار، بی‌حواله برآید
(حافظ)

در ضمن برای انجام فرادرمانی نیازی به نیت کردن نیست.

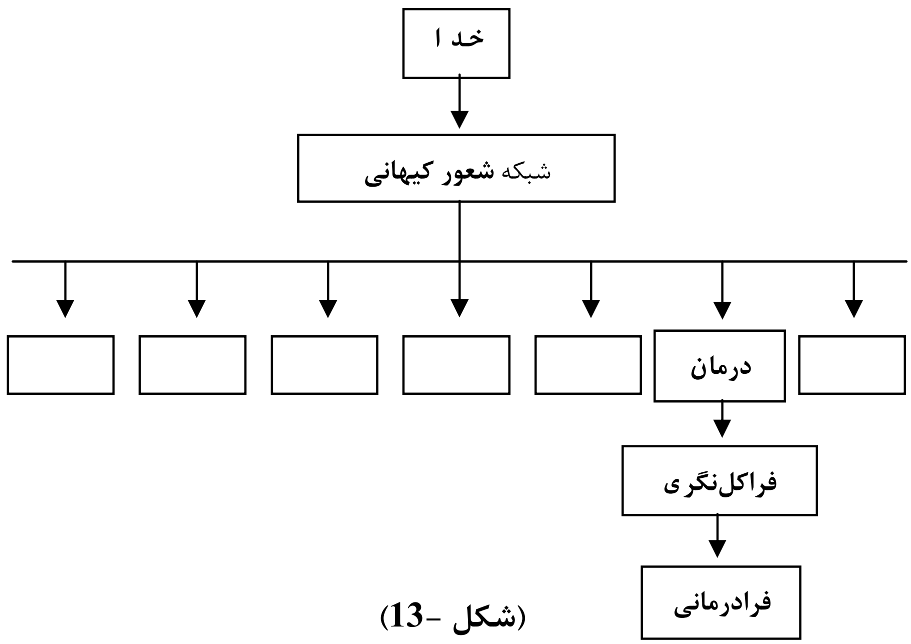
جام جهان نماست، ضمیر منیــر دوســت
اظهار احتیاج خود آنجا، چه حاجت است
(حافظ)

قانون کار آسمانی: تسلیم
قانون کار زمینی: تلاش و مجاهدت
«**لَیسَ للاِنسان اِلاّ ما سَعی**» (نجم: 39)
«**وَ جاهَدوا فی سَبیله....**» (مائده: 35)
«**... وَ جاهَدوا بِأموالِکم و اَنفُسِکم فی سَبیلِ الله....**» (توبه: 41)

پس فرادرمانی ضمن فراهم کردن امکان درمان، ما را به خداشناسی عملی نیز رهنمون می‌شود و به‌عنوان وسیله‌ی مؤثری در این رابطه به‌کار می‌آید.

در این‌جا با توجه به این‌که، فرادرمانی از طریق اتصال به شبکه‌ی شعور کیهانی صورت می‌گیرد، این شبکه را مورد بررسی بیش‌تری قرار می‌دهیم.

شبکه‌ی شعور کیهانی، هوشمندی حاکم بر جهان هستی مادی است. در عرفان کیهانی (حلقه).



(شکل -13)

همان‌گونه که در (شکل-13) مشاهده می‌شود، حلقه‌های اتصال زیادی به شبکه شعور کیهانی وجود دارد که حلقه‌ی فرادرمانی فقط یکی از آن‌هاست. [که در این کتاب مورد مطالعه و بررسی قرار می‌گیرد.]

هر یک از حلقه‌های شبکه شعورکیهانی، تسهیلات خاصی را در اختیار انسان قرار می‌دهد که در عرفان کیهانی(حلقه) به کمک این حلقه‌ها می‌توان مسیر خودشناسی را طی کرد.

انسان، بیماری و تحول

مبارزه با بیماری، یکی از مهم‌ترین مبارزه‌های انسان در طول حیات او روی کره‌ی خاکی بوده و رویای پیروزی بر آن، یکی از بزرگ‌ترین آرزوهایش را شکل داده است. انسان پیوسته در این اندیشه بوده که اگر بیماری وجود نداشت، می‌توانست طعم خوشبختی را چشیده و دمی را به آسایش بگذراند. اما به‌راستی اگر انسان با مشکل بیماری دست به گریبان نبود، آیا می‌توانست به سعادت، خوشبختی و آرامش برسد؟

بدون‌شک جواب ما به این سؤال مهم منفی است؛ چرا که با اندکی دقت نظر می‌توان به این مسأله پی برد، عاملی که مانع رسیدن انسان به سعادت، خوشبختی و آرامش است، بیماری نیست بلکه وجود خود اوست که هم چون زهری علیه خویشتن همواره به‌کار رفته و آسایش و آرامش او را به باد داده است.

از بدی‌ها آنچه گویم، هست قصدم خویشتن

زان که زهری من ندیدم در جهان، چون خویشتن

....

دشمن جانم منم، افغان من هم از خود اســت

کز خودی خود، بخواهم همچو هیزم، سوختن

(مولانا)

و یا به قول حافظ:

حجاب راه تویی حافــظ، از میــان برخیــز

خوشا کسی که در این راه، بی‌حجاب رود

بنابراین، دشمن اصلی و حجاب خوشبختی انسان، وجود خود اوست؛ و با حذف و از بین رفتن بیماری، مشکلات او نه تنها حل نشده، بلکه امکان افزایش آن نیز می‌رفت زیرا بیماری خود عامل مؤثری برای جلوگیری از بلند پروازی‌ها و سرکشی‌های انسان بوده است؛ همان‌جاه طلبی‌هایی که انسان خود شیفته را به ورطه‌ی نابودی و فلاکت کشانید.

گر سـر فـرعـون را، درد بُدی و بـلا

لاف خدایی کجا، در دَهَدی آن عُنود

(مولانا)

در این‌صورت به خوبی می‌توانیم بفهمیم که درمان بیماری‌ها راه نجات و رهایی انسان سرگشته نیست و او به چیزی فراتر از درمان نیاز دارد؛ عاملی که بتواند باعث تحول او شده و او را از دست خویشتن نجات دهد، تحولی مثبت به سوی کمال؛ و بدون چنین تحولی، انسان همواره در فلاکت به سر خواهد برد.

در راستای تحقق چنین آرمانی، ما با نگرشی نو به انسان و مشکلات او نگاه می‌کنیم و هر راه‌حلی را در جهت تحول او مورد بررسی و پی‌گیری قرار داده و درمی‌یابیم که خارج از این دیدگاه، راه‌حل‌ها تأثیر چندانی در ایجاد تحولی مثبت نخواهند داشت.

بنابراین، درمان از دید این مکتب، فقط وسیله‌ای است برای ایجاد تحول در بیمار و درمانگر.

مکتب عرفانی «**فرادرمانی**» به‌عنوان راهی در جهت رسیدن به اهداف متعالی است تا ضمن تحقق بخشیدن به امر درمان، زمینه‌ی ایجاد تحول فکری و بینشی را برای انسان فراهم کند. شیوه‌ای که در ضمنِ درمان بیمار، توجه او را به یک مبدأ هوشمند و یک شعور لایزال جلب کرده تا این عمل، زمینه ساز ایجاد تحولی تعالی بخش شود و مشکل انسان، عدم آشنایی عملی با چنین منبعی بوده است.

فرادرمانی می‌تواند چنین روندی را برای بیمار فراهم کند تا با مشاهده‌ی روند هوشمندانه درمان خود که بدون دخالت هیچ‌گونه عامل مادی و یا کاری که منتسب و مربوط به مهارت‌ها و علم و دانش انسان باشد؛ او بتواند

ناخودآگاه در مقابل قدرتی عظیم قرار گرفته و به درک این منبع هوشمند برسد و به‌دنبال آن تغییرات بینشی لازم و تحولات بعدی به‌وجود بیاید.

بنابراین در این مکتب، توجه به این موضوع بسیار حایز اهمیت است که، اصالت این نگرش حفظ شده و فرد را فقط در ارتباط با شعور کیهانی قرار دهد و از دخالت هم زمان شیوه‌های جانبی درمان، مانند گیاه درمانی، حجامت، ماساژ درمانی، هومیوپاتی و... هر روش غیرمتعارف درمانی دیگر که ذهن بیمار را از شعور الهی منحرف کند، خود داری کرده تا برای بیمار ایجاد سردرگمی نکند و همچنین باعث نشود که روند و شیوه‌های تفکری بیمار، بدون هیچ‌گونه تغییری ادامه یابد. این عمل، جلال و عظمت شبکه‌ی شعور کیهانی را مخدوش کرده و بیمار را از دسترسی به آگاهی ناب و رهایی بخش محروم می‌کند و فرادرمانگر خود نیز دچار آشفتگی‌ها و به هم ریختگی‌هایی خواهد شد.

ساقی بیا، که هاتف غیبم به مژده گفت
با درد صبر کن، که دوا مــی‌فــرستــمت
(حافظ)

زمانی که **اتصال** به شبکه‌ی شعور کیهانی برقرار باشد، تجویزهای انسانی میل به خود نمایی و ایجاد اختلالی، بیش نیست.

تعریف اتصال

منظور از اتصال در فرادرمانی، برقراری نوعی ارتباط است که هیچ تعریف دقیقی ندارد، زیرا در دنیای بی‌ابزاری انجام می‌گیرد و ما فقط می‌توانیم آثار آن را مورد بررسی قرار دهیم و نه خود اتصال را.

برقراری اتصال

• **اصل:** جهت بهره‌برداری از عرفان عملی عرفان حلقه، نیاز به ایجاد اتصال به حلقه‌های متعدد شبکه شعور کیهانی است.

این اتصالات، اصل جدایی‌ناپذیر این شاخه‌ی عرفانی است. جهت تحقق بخشیدن به هر مبحث در عرفان عملی کیهانی، نیاز به «حلقه»ی مشخص و «حفاظ»های خاص آن حلقه است. اتصال به دو دسته کاربران و مربیان ارائه می‌شود که تفویضی بوده و در قبال مکتوب نمودن سوگند نامه‌های مربوطه، به آنان تفویض می‌شود. تفویض‌ها، توسط مرکزیت که کنترل و هدایت‌کننده‌ی جریان عرفان حلقه است، انجام می‌گیرد.

• **اصل:** دو نوع کلی اتصال به شبکه‌ی شعور کیهانی وجود دارد:

الف: راه فردی (اُدعُونی استجب لکم-غافر: 60).

راه فردی راهی است که هیچ‌گونه تعریفی نداشته و در آن شخص، به واسطه‌ی اشتیاق بیش از حد خود، بدون کمک معلم و راهنمایی به شبکه شعور کیهانی اتصال پیدا کرده است. برای برقراری این اتصال وجود اشتیاق زاید الوصفی نیاز است. (شکل 14– الف)

حافظ آن ساعت که این نظم پریشان می‌نوشت

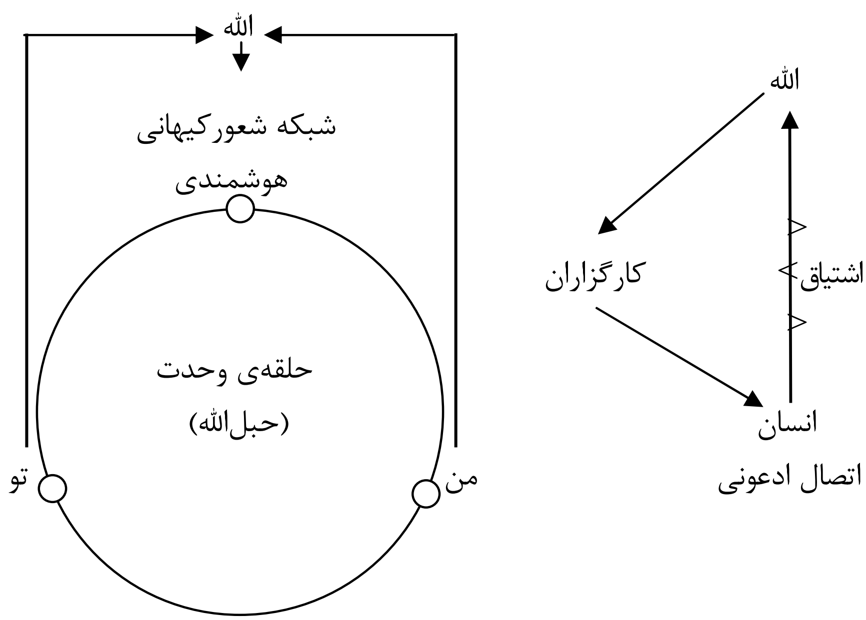
طایر فکرش به دام اشتیـــاق افتــاده بــود

(حافظ)

ب: **راه‌جمعی (و اعتَصموا بحَبل الله جمیعاً و لا تَفرّقوا**- آل‌عمران:104). راه جمعی راهی است که در آن فرد با کمک یک شخص متصل‌کننده، در حلقه‌ی وحدت قرار می‌گیرد. این حلقه مطابق (شکل-14ب) سه عضو دارد: شعور کیهانی، فرد متصل‌کننده و فرد متصل‌شونده. با تشکیل حلقه، بلافاصله **«فیض‌الهی»** در آن به جریان افتاده و انجام کارهای مورد نظر، از طریق

حلقه‌های مختلف در چارچوب این عرفان تحقق می‌پذیرد. برای تحقق حلقه‌ها، وجود سه عضو ذکر شده کافی است، در این‌صورت عضو چهارم، «**الله**» خواهد بود.

عرفان حلقه بر مبنای راه جمعی(اعتصموا)، ایجاد اتصال کرده و فیض الهی نیز در آن‌جاری می‌شود. تشکیل این حلقه مطابق (شکل– 14 ب) است:



(ب) **(الف)**

(شکل-14)

در دنیای عرفان با تعابیر مختلفی، به کرّات از حلقه‌ی وحدت نام‌برده شده و به آن اشاره شده است؛ برای مثال، سعدی در مورد این حلقه می‌گوید:

سلسله‌ی موی دوســت، حلقــه‌ی دام بــلاست

هرکه دراین حلقه نیست، فارغ ازاین ماجراست

او ضمن بیان وجود این حلقه، اشاره دارد کسی که در این حلقه نباشد، از بهره‌مندی فیض جاری در آن محروم می‌ماند. همچنین او به روشنی به این نکته اشاره می‌کند که تا فرد در وحدت با شخص دیگری قرار نگیرد، چیزی را به او نشان نمی‌دهند.

هرکه مجمـوع نبـاشـد، بـه تماشا نرود

یار با یار سفـر کـرده، بـه تنـهـا نـرود

(سعدی)

و حافظ به این نکته اشاره دارد که هر کسی که با خداوند کار داشته باشد، پای از این دایره که همان حلقه‌ی اتصال است، هرگز بیرون نخواهد گذاشت.

هرکـه را بـا سـر سبزت، سر سودا باشد

پای از این دایـره بیـرون ننهـد، تا باشد

مولانا در رابطه با اتصال انسان با خداوند چنین سروده است:

اتصالی بی‌تکلف، بـی‌قیـاس هسـت رب الناس را با جان ناس

اتصالـی کـه نـگنجـد در کلام گفتنـش تکلیـف باشد والسلام

و جناب حافظ نیز اتصال گرفتن را به نوشیدن می از جام ساقی تشبیه کرده است و آن را باعث افزایش کرامت و رسیدن به کمال می‌داند.

بیا ساقی آن می که حـال آورد کرامـت فـزایـد، کـمـال آورد

به من ده که بس بیدل افتاده‌ام وزین هر دو بی‌حـاصل افتاده‌ام

و شاعری دیگر می‌افزاید:

بیا ساقی آن‌جـام صـافی صفت که بر دل گشـایـد در معـرفت

بـده تـا صـفـا در درون آردم دمـی از کـدورت، بـرون آردم

به‌دنبال قرارگرفتن در حلقه‌ی وحدت و برقرار شدن اتصال، فیض رحمت او جاری می‌شود که عرفا این اتصال را به نوشیدن می‌تشبیه کرده‌اند؛ می از خُم معرفت او که ضمن سرخوشی روحانی، علم و آگاهی و معرفت و عشق را بر جان انسان می‌ریزد. و این خداوند است که با زبان عارف «**ساقی**» نامیده می‌شود.

ساقیــا بده جامی، زان شراب روحانی
تا دمی بیاسایم، زین حجاب جسمانی
(شیخ بهایی)

جناب مولانا در رابطه با این اتصال و نوشیدن از خُم وحدت الهی و مقایسه آن با خُم باده‌ی زمینی چنین می‌سراید:

ای ساقی جان پر کن، آن ساغر پیشیــن را
آن راهـــزن دل را، آن راهــبــر دیـــــن را
زان مــی که ز دل خیــزد، با روح درآمیــزد
مخمور کند جوشش، هر چشم خدا بیــن را
آن باده انــگــوری مــر امّــت عــیســـی را
و ایــن بــاده منصوری مــر امّت یاسیــن را
خُم‌هاست از آن باده، خُم‌هاست از این باده
تا نشکنی آن خُم را، هرگز نچشی ایــن را
آن باده به جز یک دَم، دل را نکنــد بی‌غم
هرگز نَکشد غم را، هرگز نَــکنــد کیــن را
یک قطره از این ساغر، کار تو کند چون زر
جانم بــه فــدا بــادا، ایــن ساغــر زریــن را

و در خاتمه:

آه که سبوی تن من، خــــــالی است
می‌چه می‌ای، در کف آن ساقی اســت
پس تو بیا ساقــــــی جــــان، می بریز
می بـــه سبـــوی دل و جانــم بریـــز
می ز خُـــمِ مــعــرفــت و فــهــم خــود
از خــرَد و وحــدت و آن عشــق خــود
(طاهری)

فیض حلقه‌ی وحدت از برکت نزدیکی و وحدت حداقل دو نفر ایجاد شده و هر کجا حداقل دو نفر در حلقه جمع باشند، عضو سوم روح‌القدس و عضو چهارم آن خداوند است.

تنها شرط حضور در حلقه‌ی وحدت «شاهد» بودن است. شاهد کسی است که نظاره‌گر و تماشاچی باشد و در حین نظاره هیچ‌گونه قضاوتی نداشته و هرگونه اتفاقی را در حلقه مشاهده کرده، زیر نظر داشته باشد و در حین مشاهده از تعبیر و تفسیر جدا باشد (تعبیر و تفسیر پس از مشاهده).

هیچ‌کس حق معرفی این اتصال را با نام دیگری غیراز شبکه‌ی شعور کیهانی و یا شعور الهی نداشته، این کار فریب دیگران محسوب شده و باعث سوق آن‌ها به سمت غیر از خدا و انحراف آن‌ها خواهد شد (اصل اجتناب از **من دون الله**) و همچنین هر عاملی که فرد اتخاذ کند تا بدان‌وسیله خود را مطرح کرده و یا منجر به «**منیّت**» و ادعای رجحان و برتری نسبت به دیگران شود، از انحرافات بارز است (اصل اجتناب **از آنَا خِیرٌ مِنهُ**).

از توضیحات فوق مشخص می‌شود، درمان توسط فرادرمانگر انجام نشده، بلکه از طریق اتصال به **شبکه‌ی شعور کیهانی** صورت می‌گیرد و فرادرمانگر فقط نقش عضوی را بازی می‌کند تا حلقه‌ای به نام **حلقه‌ی وحدت،** که حلقه‌ی فیض الهی است، تشکیل شود.

بنابراین، درمان وابسته به انرژی و مهارت او نبوده، بلکه توسط هوشی بسیار برتر از هوش انسان هدایت می‌شود. همچنین استعداد و توان فرادرمانگر نیز تأثیری در نتیجه‌ی فرادرمانی ندارد. در این‌صورت فرادرمانگر نیز دچار هیچ‌گونه عارضه‌ی جسمی مانند خستگی و تحلیل جسمی نشده و نیازی به جبران انرژی از طبیعت و غیره را نیز نخواهد داشت. شرط ورود به این حلقه، تسلیم است که به منزله‌ی شاهد بودن است و جداگانه درباره‌ی آن صحبت خواهد شد.

قانون ارتباط انسان با خدا

اصل: هنگامی که انسان از خداوند درخواستی داشته باشد، به‌طور مستقیم از خدا درخواست می‌کند.

ایاک نستعین فقط (مطلق) از تو کمک می‌جوییم (فاتحه: 5)

قُل انَّما اَنا بَشرٌ مثلکم یُوحی اِلَیّ اَنَّما اِلهکم اِله واحد فاستقیموا اِلیه و استغفروهُ و ویل للمشرکین. (فصلت: 6)

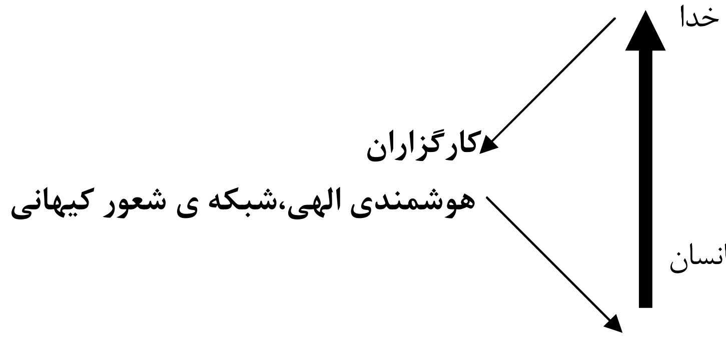
«بگو: من بشری هستم مثل شما که به من وحی می‌شود، خدای شما خدایی است یگانه، پس مستقیم به سوی او بروید و از او استغفار بطلبید و وای بر مشرکین(کسانی که «**فاستقیموا الیه**» را نقض می‌کنند).»

اما درخواست انسان ازطریق هوشمندی الهی و یا به‌طور قراردادی از طریق شبکه‌ی شعور کیهانی پاسخ داده خواهد شد:

و ما کان لبَشرٍ اَن یکلِّمَهُ اللهُ اِلا وَحیاً اَو مِن ورآیء حِجابٍ أو یرسِلَ رَسُولاً فَیوحی بِاِذنِه مایشاء (شوری: 51)

«و هیچ بشری را نرسد که خدا با او سخن بگوید جز به وحی مستقیم یا از پشت مانعی یا رسولی بفرستد که به اجازه‌ی او آن‌چه را بخواهد وحی کند...»

و هیچ انسانی از این قاعده مستثنا نیست، پس نام انسان به هر کس اطلاق شود، باید مطابق نمودار زیر در جایگاه خود قرار بگیرد. همچنین اگر نام انسان از روی کسی برداشته شود، دیگر در این زمره تلقی نشده و کمال او از صورت انسانی خارج می‌شود و دیگر در چار چوب کمال و تعالی که در مورد انسان‌ها صدق می‌کند، قابل بحث و بررسی نخواهد بود و باید به‌عنوان موجودی غیراز انسان تلقی شود؛ در غیراین‌صورت گذشته از نقض آیه‌های شریفه فوق، عدالت الهی را نیز مبنی بر برابری همه‌ی انسان‌ها در مقابل خداوند، زیرسؤال می‌برد.



در مسایل آسمانی (معنوی)، تسلیم و در مسایل زمینی (دنیوی) تلاش عوامل تعیین‌کننده‌ای هستند؛ مسایل زمینی خود نیز تابع جبر و اختیار می‌باشند. به‌طور کلی، جبر عاملی است که جهان دوقطبی را غیرقابل محاسبه کرده و به فلسفه‌ی حرکت انسان معنا داده است. در غیراین‌صورت همه‌ی اتفاقات قابل محاسبه و پیش‌بینی می‌شد و دیگر نیازی به تصمیم‌گیری و اختیار انسان نبود، لذا حرکت انسان به‌طور کامل بی‌معنی شده و فلسفه‌ی خلقت انسان پوچ و بیهوده می‌شد.

درعرفان‌حلقه، عوامل‌انسانی، کلیه‌ی‌خصوصیات فردی، شرایط جغرافیایی و اقلیمی، امکانات و توان‌های فردی و... نقشی در ایجاد اتصال و دریافت‌های ماورایی ندارند. بنابراین موارد زیر هیچ‌گونه تأثیری در استفاده از شبکه و دریافت آگاهی‌های آن ندارد.

- جنسیت، سن، ملیت، استعداد، سواد، معلومات، تفکرات، اعتقادات، تجارب عرفانی، و...
- ریاضت، ورزش، نوع تغذیه و...
- سعی، کوشش، تلاش، اراده، تقلا و...

- تخیل و تصور و تجسم، ذکر و مانترا، نماد و سمبل، تلقین و تکرار، تمرکز و...

- نوع تیپ ساختاری فرد مانند تیپ دموی، صفراوی، سوداوی، بلغمی و یا تیپ‌های کافا، واتا، و پیتا و...

تعریف شاهد و تسلیم

شاهد کسی است که:

- نظاره‌گر باشد.
- در امر نظاره‌گری چیز دیگری را مانند تخیل، تصور، تفسیر و... وارد نکند، زیرا باعث خروج او از عمل نظاره‌گری می‌شود.
- واقعیت و حقیقت را بتواند ببیند.
- بی‌طرف بوده و پیش‌داوری نداشته باشد.
- در زمان حال حاضر، حضور داشته باشد.
- شرطی نشده باشد.
- آزاد باشد. (عدم‌استفاده از مواد توهم‌زا)
- تسلیم باشد. (عدم انجام هر کاری در حلقه)

نیست کس را از توکل خوب‌تر   چیست از تسلیم خود محبوب‌تر

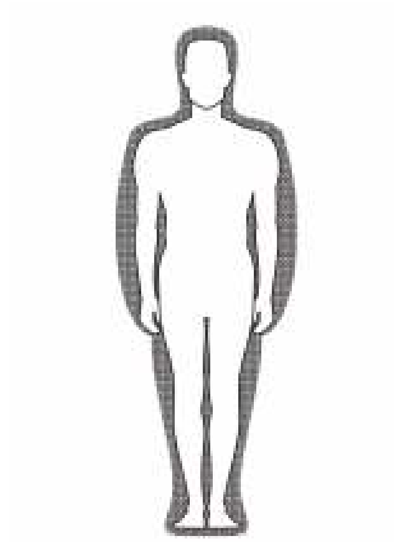
(مولوی)

تنها شرط حضور در حلقه‌ی وحدت، شاهد بودن است. شاهد کسی است که نظاره‌گر و تماشاچی باشد و در حین نظاره هیچ‌گونه پیش‌داوری و قضاوتی نداشته و هرگونه اتفاقی را در حلقه مشاهده کرده، زیر نظر داشته باشد و در حین مشاهده از تعبیر و تفسیر خوداری کند (تعبیر و تفسیر پس از مشاهده). تسلیم بودن، تنها شرط تحقق موضوع حلقه‌ی مورد نظر است.

تعریف لایه‌ی محافظ

لایه‌ی محافظ لایه‌ای از جنس آگاهی است که در فرادرمانی با مکتوب نمودن سوگندنامه به فرادرمانگر تفویض می‌شود.

این لایه تحت هوشمندی شبکه‌ی شعور کیهانی ضمن محافظت فرادرمانگر، بیمار را نیز چه در فرادرمانی از راه دور و چه از راه نزدیک در حفاظ مطمئنی قرار داده تا از **«تداخل شعور معیوب سلولی» و «تشعشعات منفی» و به‌خصوص در مقابل نفوذ «موجودات غیراُرگانیک» محافظت کند.** (شکل- 15)



(شکل -15)

زبان اصلی انسان، زبان تشعشعات است. این موضوع را شاید همه به خوبی تجربه کرده باشند. برای مثال، اگر دقایقی را در کنار یک فرد افسرده بنشینیم، بدون این‌که او را بشناسیم و یا با او حرفی زده باشیم، پس از زمان کوتاهی ما نیز احساس سنگینی، رخوت و خمودگی پیدا خواهیم کرد و در واقع «افسرده دل افسرده کند انجمنی را» و برعکس؛ زمانی که در کنار یک انسان سرحال و خوشحال بنشینیم پس از مدت زمانی ما نیز احساس

سرحالی خواهیم کرد. ما از روبه‌رو شدن با بعضی افراد احساس آرامش و با برخی دیگر، احساس اضطراب می‌کنیم.

روان‌پزشکان و افرادی که به‌مدت طولانی مجبور هستند با افراد روان‌پریش صحبت کرده و درحین روانکاوی و صحبت مجبور هستند که به‌روی آن‌ها تمرکز کنند، به‌میزان بسیار بیش‌تری در معرض تداخل تشعشعات منفی و سایر تداخلات قرار دارند، در نتیجه، تیک‌های منفی بیماران از طریق تشعشعات به آن‌ها، انتقال پیدا می‌کند.

همچنین، افراد دیگری نیز که به‌واسطه‌ی حرفه‌ی خود، باید برای مدت‌های طولانی رو به روی مراجعین خود نشسته و با دقت به حرف‌های آن‌ها گوش داده و تمرکز کنند، بیش از سایرین در معرض انتقال این آلودگی‌ها قرار دارند. از این گروه می‌توان وکلا، هیپنوتیزورها، مشاورین و... را نام برد.

به اعتقاد فرادرمانی یکی از راه‌های سرایت آلودگی به انسان «**آلودگی تشعشعاتی**» است.

• **نکته‌ی مهم**: پس از مکتوب نمودن سوگند نامه، فرادرمانگر زمان دریافت لایه‌ی محافظ را تعیین و به مربی خود اعلام می‌کند و مربی نیز آن را به شبکه‌ی شعور کیهانی اعلام می‌کند. برای دریافت لایه‌ی محافظ، وضعیت فرد از نقطه‌نظر جهت جغرافیایی و موقعیت بدنی از قبیل: نشسته، ایستاده، خوابیده و... در حال حرکت و یا سکون و... تأثیری در نتیجه‌ی دریافت لایه‌ی محافظ ندارد و حتی درصورتی که فراموش کند ارتباط برقرار کند، لایه‌ی محافظ، اجرا خواهد شد.

لایه‌ی محافظ هر کسی، مانند اثر انگشت او، منحصر به فرد بوده و نحوه‌ی اجرا و شکل آن برای هر فرد به نوع خاصی است و امکان این‌که برای دو نفر یکسان باشد، نخواهد بود.

فرادرمانگری

فرادرمانگری به‌عملی اطلاق می‌شود که در آن فرد درمانگر که در این‌جا **فرادرمانگر** نامیده می‌شود، از طریق متصل کردن بیمار به شبکه‌ی شعور کیهانی، او را در معرض این هوشمندی قرار داده تا درمان بیمار مطابق آن‌چه که در فرادرمانی توضیح داده شده است، صورت بگیرد. به بیمار نیز **فرادرمانگیر** گفته می‌شود و درصورتی که فعالیت فرادرمانی در محل‌های اختصاصی صورت بگیرد، این محل‌ها را **فرادرمانگاه** می‌نامیم.

هدف از فرادرمانگری

درمان به‌عنوان یک روش عرفانی، در راه رسانیدن فرادرمانگر به اهداف زیر مورد استفاده قرار می‌گیرد:

1. آشنایی عملی با شعور الهی(شبکه شعور کیهانی) و خداشناسی عملی

با انجام کار عملی درمان، هوشمندی حاکم بر جهان هستی به اثبات رسیده و به‌دنبال آن سؤالی مطرح می‌شود که منبع این هوشمندی کجاست و یا صاحب آن کیست؟

بنابراین، ما به منبعی رسیده و یا مجبور خواهیم شد که بگوییم این هوشمندی خود از جایی آمده است و یا منبع و صاحبی دارد که آن را «**خدا**» می‌نامیم و در واقع می‌خواهیم از اثر، پی به صاحب اثر ببریم.

روشن بنگر کـه آفتـاب اسـت   آن نور که خوانی‌اش به مهتـاب

(شاه نعمت‌الله ولی)

از دیدن مهتاب به منبع اصلی تأمین نور آن که آفتاب است، پی می‌بریم ضمن این‌که لحظه‌ای نمی‌توانیم به خورشید نگاه کنیم، در حالی که بدون هیچ‌خطری به مهتاب نگاه کرده و از نور آن لذت می‌بریم.

2. رهایی از اسارت در خویشتن

یکی از بزرگ‌ترین مشکلات انسان، اسارت در خویشتن است. همه‌ی انسان‌ها پیوسته در حال تفکر و صحبت درباره‌ی مشکلات خود هستند، اما اگر شخص دیگری بخواهد در مورد مشکل خود با ما صحبت کند، به او گفته می‌شود که آن مشکل خود اوست و به دیگران ارتباطی ندارد. به‌گونه‌ای انسان در خویشتن گرفتار شده و در یک سیر تسلسل باطل قرار گرفته است. انسان گرفتار از درون قلعه‌ی وجود خود نمی‌تواند بسیاری از حقایق جهان هستی را درک کند.

اگر در خویشتن گردی گرفتار حجاب تو شود عالم به یک بار
(شبستری)

بنابراین، در این شاخه‌ی عرفانی، درمانگری به‌عنوان وسیله‌ای برای جدا شدن از خویشتن مورد استفاده قرار گرفته و شخص از خود بیرون آمده، جویای مشکلات دیگران خواهد شد و پس از کسب این تجربه، متوجه می‌شود که بیرون از قلعه وجودی خویشتن نیز محیطی زیبا و دل پذیر وجود دارد و او بی‌جهت درون قلعه‌ای زندانی بوده است.

نبندی زان میان، طرفی کمروار اگر خود را، بـبینـی در میانـه
(حافظ)

و یا:

تا علم وفضل بیـنی، بـی‌معرفـت نشینـی
یک نکته ات بگویم، خود را مبین که رستی
(حافظ)

3. توفیق به انجام عبادت عملی

عبادت بر دو گونه است: **عبادت نظری** و یا زبانی و **عبادت عملی**. برای درک بهتر این بحث، می‌توانیم عبادت را با رفاقت مقایسه کنیم.

رفاقت نیز مانند عبادت بر دو نوع است: **رفاقت زبانی** و **رفاقت عملی**. در رفاقت زبانی، همان‌گونه که از نام آن پیداست، زبان تعیین‌کننده‌ی همه‌چیز است و با زبان و زبان بازی ما خود را حتی قربانی و فدای یکدیگر می‌کنیم و خاک زیرپا، غلام و چاکر و نوکر همدیگر می‌شویم، درد یکدیگر را به جان می‌خریم اما همین که مشکلی برای کسی پیش بیاید، همان‌ها که فدایی بودند و قربان یکدیگر می‌رفتند، فرار را بر قرار ترجیح داده، هریک از گوشه‌ای و به بهانه‌ای صحنه را خالی می‌کنند. با این توضیح، چه موقع می‌توانیم روی دوستی افراد حساب کنیم. مسلماً زمانی که در عمل و به هنگام گرفتاری، در صحنه‌ی مشکلات ما حاضر شده باشند، در این‌صورت دوستی واقعی خود را به ما ثابت کرده‌اند. در عبادت عملی نیز بدین‌گونه است. ما خطاب به خداوند می‌گوییم، الحمدلله، سبحان‌الله و خیلی چرب زبانی‌های دیگر. اما عالم بالا چه زمانی روی ما و حرف‌های ما باید حساب کند. به‌طور قطع زمانی که حرف‌ها و شیرین زبانی‌های ما با عمل همراه شده باشد واعمال ما تأییدکننده‌ی حرف‌های ما باشند. لذا «**حی‌علی خیرالعمل**» تعیین‌کننده‌ی نهایی دوستی ما با عالم بالا است. در غیراین‌صورت چرب‌زبانی، کاری ندارد و همه قادر به انجام آن هستند. «**رفاقت‌عملی**» تضمین‌کننده‌ی «**رفاقت زبانی**» است، بدون رفاقت عملی، رفاقت زبانی نیز فاقد ارزش است، هرچقدر هم که چرب و شیرین باشد. امّا وقتی که انسان می‌خواهد نسبت به رفاقت با خداوند، کار عملی انجام دهد، به این نکته بر می‌خورد که خداوند به‌هیچ یک از کارهای ما نیازی ندارد و در بی‌نیازی مطلق قرار دارد.

ز عشق ناتمام ما، جمال یار مستغنـــی است

به آب و رنگ و خال و خط، چه حاجت روی زیبا را

(حافظ)

پس در این‌صورت چه باید کرد؟

در جواب می‌توان گفت، کارهای عملی مثبت انسان، باید معطوف به تجلیات او که جهان هستی است، شده و انسان یکی از این تجلیات است که باید خدمت

عملی ما شامل این بخش شود. لذا در دنیای عرفان گفته می‌شود «**عبادت به جز خدمت خلق نیست**» و همچنین گفته می‌شود «**حی‌علی خیر العمل**».

و یا:

همه روزه روزه بودن، همه شب نماز کردن
همه ساله حج نمودن، سفر حجــاز کــردن
شب جمعه‌ها نخفتن، به خــدای راز گفتــن
ز وجــود بی‌نــیــازش، طلــب نیــاز کــردن
به مساجــد و معابد، همــه اعتکاف جستن
ز مناهی و ملاهــی، هــمه احــتراز کــردن
ز مدینه تا به کعبه، سر و پا بــرهنه رفتــن
دو لب از برای لبیک، به وظیفه بــاز کــردن
به خدا که هیچ یک را، ثمر آنقــدر نبــاشد
که به روی نا امیــدی، در بستــه باز کــردن
(شیخ بهایی)

به‌دنبال این توضیح، متوجه می‌شویم توفیق فرادرمانگری که اینک به کمک رحمانیت الهی، در اختیار ما قرارگرفته است، وسیله‌ی مناسبی برای انجام عبادت عملی بوده و ضمن کمک به حل مشکلات دیگران، آن‌ها را نیز با شعور الهی آشنا می‌سازد.

4. شناختن گنج درون

انسان در رابطه و اتصال با شعور لایزال الهی، می‌تواند کلید دسترسی به گنج درونی وجود خویشتن را شناخته، به‌کارایی معنوی خود بیفزاید و مسیر کمال را به سرعت طی کند.

تو ز چشم خویش پنهانی، اگر پیدا شوی
در میان جان تو، گنجی نهان آید پــدید
(عطار)

5. فراهم نمودن راه نجات جمعی

نجات انسان، نجاتی است جمعی و کسی که بخواهد تنها خود را نجات دهد، دلیلی بر خودخواهی و خود شیفتگی اوست. راه خدا از دل خلق می‌گذرد. به قول ابن عربی:

اذا دان لک الخلقُ، فقد دانَ لک الحقُ.

«هرگاه خلق در پیش تو خوار شد، حق در نظرت بی‌مقدار شود.»

تا هست غم خودت، نبخشـاینـدت
تا با تو، توهست، هیـچ نـنمـایندت
تا از خود و هر دو کـون، فارغ نشوی
این در مزن‌ای خواجه، که نگشایندت
(شبستری)

و یا:

هرکه را افسرده دیدی، عاشق کار خود است
منگر اندر کار خویش و بنگـر انـدر کار من
(مولوی)

نحوه‌ی فرادرمانگری

اتصال فرادرمانگری طی یک‌جلسه به شخص تفویض می‌شود. این تفویض فقط با مکتوب نمودن «سوگندنامه‌ی مربوطه» مبنی بر استفاده‌ی صحیح و انسانی از این اتصال، صورت می‌گیرد. پس از مکتوب نمودن سوگندنامه، قابلیت درمانگری و «**لایه‌ی محافظ**» آن به فرد تفویض می‌شود که بلافاصله پس از دریافت لایه محافظ می‌تواند از راه‌دور و نزدیک فرادرمانگری را با تمام جزئیات آن تجربه کند. اما قبل از آن لازم است که از هدف و منظور خود از فرادرمانگری آگاهی کامل داشته باشد و بداند که این موضوع فقط در جهت کسب کمال است و نزدیک شدن به آن به‌عنوان کسب قدرت، کاری خطرناک

بوده، فرد را به دامن شبکه منفی می‌کشاند و به‌زودی از او انسانی می‌سازد مغرور و خودبزرگ بین که فقط به‌دنبال معرکه‌گیری و خودنمایی است؛ در این‌صورت، امکان کسب معرفت که هدف نهایی این حرکت است از شخص سلب می‌شود. بنابراین، بهتر است اصول مقدماتی درمان و هدف از فرادرمانگری، به دقت مطالعه و یا از مربیان این رشته فراگرفته شود و قبل از مکتوب نمودن سوگندنامه، اطلاعات لازم را از مربی دریافت کند.

• **نکته‌ی خیلی مهم:** فرادرمانی از طریق کتاب قابل فراگیری نیست، زیرا رشته‌ای است عرفانی و کسب آن‌چه را که در عرفان عملی، مطرح است نمی‌توان از طریق کتاب و نوشته به‌دست آورد بلکه باید از طریق مربیان به شاگردان تفویض شود.

بشوی اوراق، اگر هم درس مایی که درس عشــق، در دفتر نباشد
(حافظ)

و یا:

آن نقطه‌ی خاموشی، در حرف نمی‌گنجد
بر طاق فراموشی، بگــذار کتــاب اول
(صائب تبریزی)

به‌طور کلی اهداف دوره‌ی فرادرمانی عبارت است از:

- آشنایی نظری با شبکه شعور کیـهانی و مقدمه‌ی انســان‌شناسی و عرفـان.

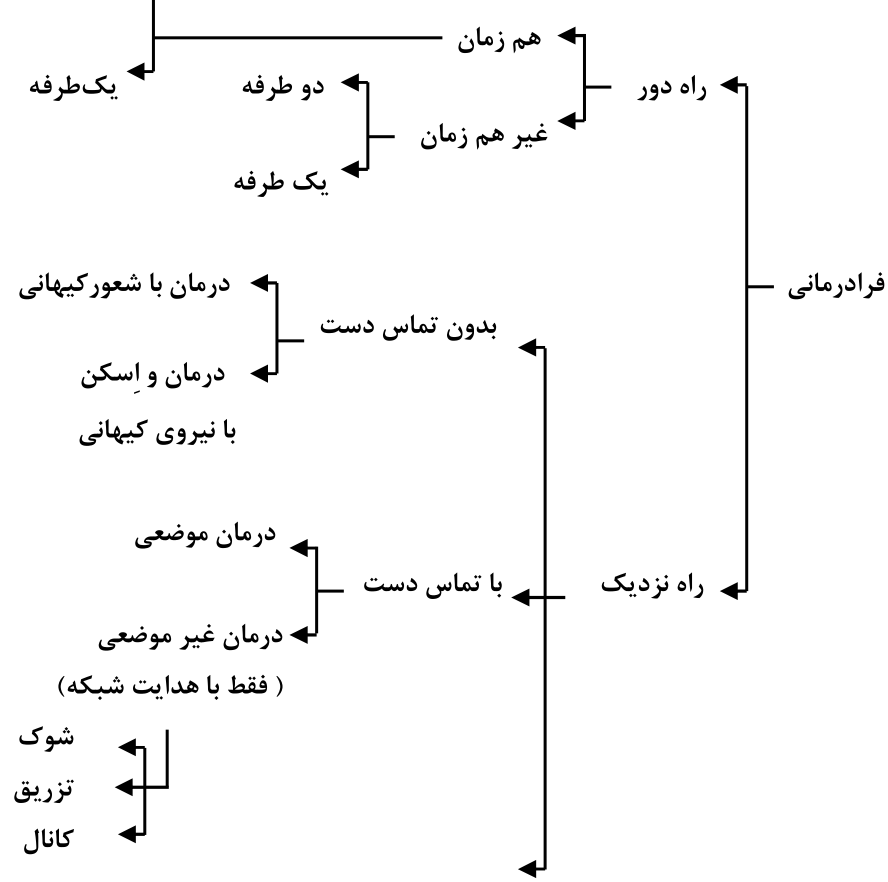
آشنایی عملی با شبکه‌ی شعور کیهانی از طریق:

- اتصال به شبکه و در معرض درمان قرار گرفتن (اِسکن بدن) به‌منظور تشخیص سابقه‌ی بیماری‌ها و تنش‌های بدن و کمک به برقراری سلامت روحی و جسمی، حذف حرکات غیرارادی و تیک‌های عصبی و افزایش میزان آرامش و تمرکز فکر.

- انجام عملی درمانگری و کسب لایه‌ی محافظ در مقابل تداخل و تشعشع شعور معیوب و تشعشعات منفی محیط و محافظت در مقابل نفوذ موجودات غیراُرگانیک، به‌منظور ایجاد ایمنی لازم در کارهای عملی با شبکه‌ی شعور کیهانی.

انواع راه‌های ارتباط در «فرادرمانی»

در فرادرمانی از نقطه‌نظر نحوه‌ی ارتباط با بیمار، راه‌هایی وجود دارد که مطابق با نمودار زیر می‌توان آن‌ها را تقسیم‌بندی کرد.



درمان با هدایت شبکه شعور کیهانی

در فرادرمانی همان‌گونه که توضیح داده شد، درمان از راه دور و نزدیک قابل انجام است. هر چند که آموزش فرادرمانی باید توسط مربیان انجام شود ولی در مورد راه‌های مختلف برقراری ارتباط به منزله‌ی ایجاد اتصال، توضیح مختصری ذکر می‌شود.

فرادرمانی راه دور

ساده‌ترین نوع فرادرمانی، درمان از راه دور است، که از طریق اتصال به شبکه‌ی شعورکیهانی و به دو طریق **هم‌زمان** و غیر**هم‌زمان** قابل انجام است.

الف. فرادرمانی راه دور غیرهم زمان

در این نوع درمان به‌طور کلی به حداقل یک مشخصه از مشخصات بیمار نیاز است، نام بیمار و یا در اختیار داشتن عکس بیمار، آشنا بودن چهره‌ی بیمار برای فرادرمانگر و یا مُعرف بیمار، برای شروع فرادرمانی کافی است. در این‌صورت ما نام بیمار و یا مُعرف (کسی که با چهره بیمار آشناست حتی اگر نام بیمار را نداند) را وارد فهرست بیماران خود کرده و یا ذهنی آن را مرور می‌کنیم (موضوع «نظر» درعرفان) و این ثبت به منزله‌ی پذیرش نمودن بیمار در «شبکه‌ی شعور کیهانی» است. از این پس لازم نیست هیچ‌کار دیگری از طرف فرادرمانگر و یا بیمار در جهت درمان صورت گیرد و هر دو طرف تسلیم شده و کار درمان را به این شبکه واگذار می‌کنند. انجام هرکاری، مداخله در کار شعور الهی بوده و ایجاد اختلال در امر فرادرمانی می‌کند.

هرچقدر مداخله طرفین کم‌تر باشد، درجه‌ی تسلیم نیز بالاتر بوده و درمان آسان‌تر انجام می‌گیرد؛ و این خود سخت‌ترین مرحله از کار با شبکه‌ی شعور کیهانی است. زیرا انسان عادت کرده است که هر کاری را با تلاش و سعی خود انجام دهد؛ لذا در برخورد با مسایل غیرزمینی که قانون تسلیم بر آن حاکم است و در آن‌جا فقط تسلیم معنا داشته و توان‌های فردی هیچ

جایگاهی ندارند، انسان دچار سردرگمی می‌شود که البته با کمی دقت‌نظر و توجه، این مفهوم جا افتاده و به‌راحتی خواهیم توانست که از رحمت‌عام الهی استفاده کنیم.

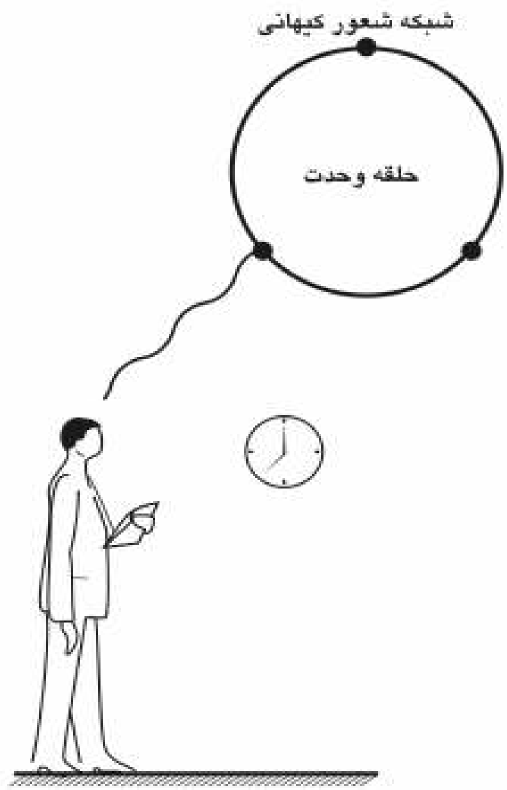
درمان راه دور غیرهم زمان دو گونه است:

1. ارتباط فرادرمانی غیرهم زمان دو طرفه

در این نوع ارتباط، بیمار خود قبول کرده که وارد حلقه‌ی وحدت شود و در واقع درمان از طریق شبکه‌ی شعور کیهانی را پذیرفته، مایل به برقراری اتصال است. پس در واقع این نوع ارتباط دو طرفه است. در این‌صورت غیراز مشخصات بیمار، لازم است که ساعت و یا ساعت‌هایی را در خلال بیست و چهار ساعت شبانه روز برای برقراری اتصال، به فرادرمانگر اعلام کند. در این حالت فرادرمانگر در اولین فرصت، زمان‌های تعیین شده را یک بار مرور کرده تا با این وسیله اطلاعات مربوط به بیمار در شبکه‌ی شعور کیهانی ثبت شود و از این پس ضمن برقرار بودن اتصال بیست و چهار ساعته که اتصال عام آن فرد است، در ساعت‌های اعلام شده، فرد می‌تواند اتصال خاص نیز برقرار کند و به این طریق بتواند مراحل اِسکن خود را دنبال کند.

فرادرمانگر غیراز اعلام لیست بیماران خود به شبکه‌ی شعور کیهانی، نیاز به انجام هیچ‌کار دیگری ندارد ولی اگر مایل باشد، می‌تواند هر روز لیست بیماران خود را مرور کند که البته این امر الزامی نبوده، فقط به میل خود او بستگی دارد. در این‌جا به‌ذکر مثالی می‌پردازیم، فرادرمانگر در ساعت هفت صبح نام بیمار خود رابه شبکه اعلام می‌کند(شکل-16) و بیمار در ساعت ده شب ارتباط خود را دریافت می‌کند.(شکل-17)

در این زمان فرادرمانگر در حال انجام کارهای خود است و نیازی نیست که او نیز همراه بیمار، ارتباط خاصی داشته و یا کارهایی را در این رابطه انجام دهد.



(شکل-16)

یکی از دلایلی که فرادرمانگیر برای برقراری ارتباط‌ها ساعت‌های مشخصی را تعیین می‌کند، این است که پیمان بسته و برای ایجاد اتصال ملزم باشد و بتواند خود نظاره‌گر این باشد که روی او و در جهت بهبود، چه کارهایی صورت می‌گیرد. شروع ارتباط، مطابق با ساعتی است که بیمار اعلام کرده است ولی زمان خاتمه‌ی آن مشخص نیست و با مصلحت شبکه‌ی هوشمندی است. اگر این زمان خیلی طولانی شود، بیمار می‌تواند پس از حدود 15 الی 20 دقیقه از حالت «اسکن شدن» بیرون بیاید.



(شکل-17)

2. ارتباط فرادرمانی غیرهم زمان یک طرفه

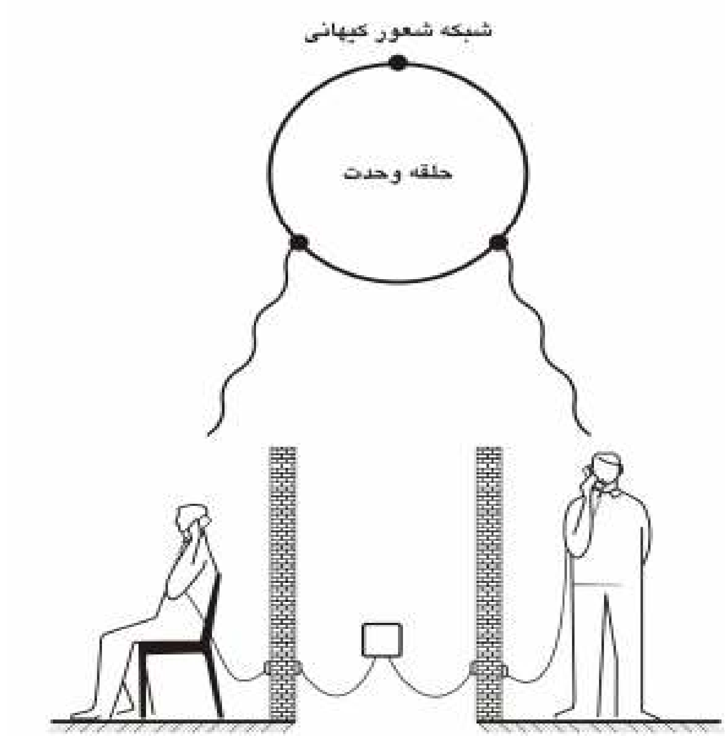
این نوع ارتباط برای افرادی است که برای اتصال به شبکه‌ی شعور کیهانی اعلام آمادگی نکرده‌اند و در واقع، هیچ‌گونه همکاری با فرادرمانگر ندارند و فقط تمایل اطرافیان آن‌هاست که می‌خواهند برای فرد از شبکه کمک بگیرند.

برای برقراری این نوع ارتباط، مانند توضیحات فوق عمل شده، با این تفاوت که بیمار فاقد ساعت ارتباط است و ما فقط به‌طور یک جانبه نام او را به شبکه اعلام می‌کنیم.

بدیهی است درصد بهبودی این افراد، کمتر از موارد دو طرفه است.

ب. فرادرمانی راه دور هم زمان

این نوع درمان برای مواردی است که امکان استفاده از فناوری‌هایی مانند تلفن، اینترنت و غیره موجود است. در این‌صورت مانند درمان راه نزدیک، بدون نیاز به‌کارهای فیزیکی، فقط به گزارش بیمار (درصورت تمایل) گوش داده و روند درمان را پی‌گیری می‌کنیم. البته می‌توان از طریق تلفن ایجاد اتصال کرده و سپس تلفن را قطع کرد تا در فرصت مناسبی، گزارش بیمار مبنی بر چگونگی نوع ارتباط دریافت شود. (شکل- 18)



(شکل -18)

فرادرمانی راه نزدیک

منظور از درمان راه نزدیک، درمانی است که بیمار و فرادرمانگر با یکدیگر رو در رو هستند. در این‌صورت همین که فرادرمانگر اقدام به اخذ گزارش کند، جریان درمان به راه افتاده و اِسکن بیمار آغاز می‌شود. در این حالت بیمار تنها کاری که باید انجام دهد، نظاره‌گری و شاهد بودن است و باید جریانِ اِسکن وجود خود را پی‌گیری کرده و درصورت تمایل فرادرمانگر، نحوه‌ی اِسکن خود را لحظه به لحظه گزارش کند. بیمار بهتر است ارتباط را با چشمان بسته دنبال کند تا بهتر بتواند حواس خود را روی نحوه‌ی اسکن جمع کند.

• **نکته:** فرادرمانگر و بیمار نیازی به **نیت** کردن نـدارند، زیرا در آن لحظه، هر دو طرف در اتصال قرار داشته و در این‌صورت نیـت کردن بی‌معنی خواهد بود.

جام جهان نماست، ضمیر منیـــر دوســت
اظهار احتیاج خود آن‌جا، چه حاجت است
(حافظ)

درمان راه نزدیک نیز خود به سه دسته تقسیم می‌شود:

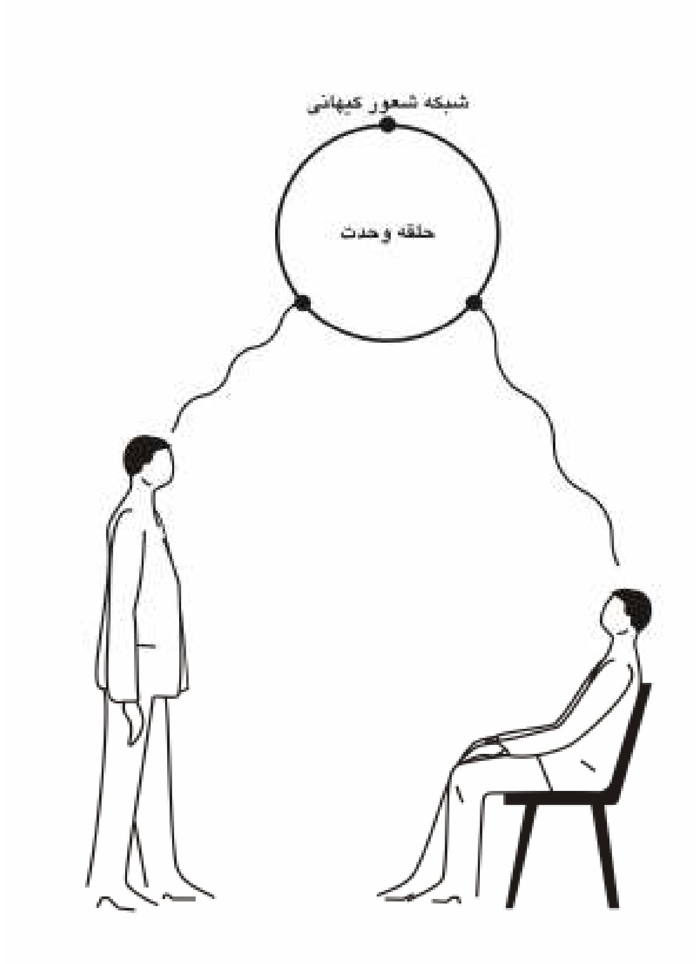
الف- فرادرمانی بدون تماس دست

این نوع درمان خود شامل بخش‌های زیر است:

1. فرادرمانی و اِسکن از طریق شعور کیهانی

اِسکن توسط شعور کیهانی عامل اصلی در فرادرمانی بوده و در جریان آن، فرادرمانگر با شروع فرادرمانی و در خلال آن، بدون نیاز به هیچ‌گونه حرکت فیزیکی و انجام کارهای خاص، فقط گزارش‌های بیمار را شنیده (البته درصورت تمایل) و روند درمان را پی‌گیری می‌کند. درصورتی که فرادرمانگر مایل به شنیدن گزارش‌های بیمار نباشد (اصلاً مورد نیاز نیست) می‌تواند با

ایجاد اتصال، بیمار را تنها گذاشته تا در زمان مناسب دیگری، گزارش مربوط به نتیجه‌ی این اتصال را پی‌گیری کند. (شکل–19)

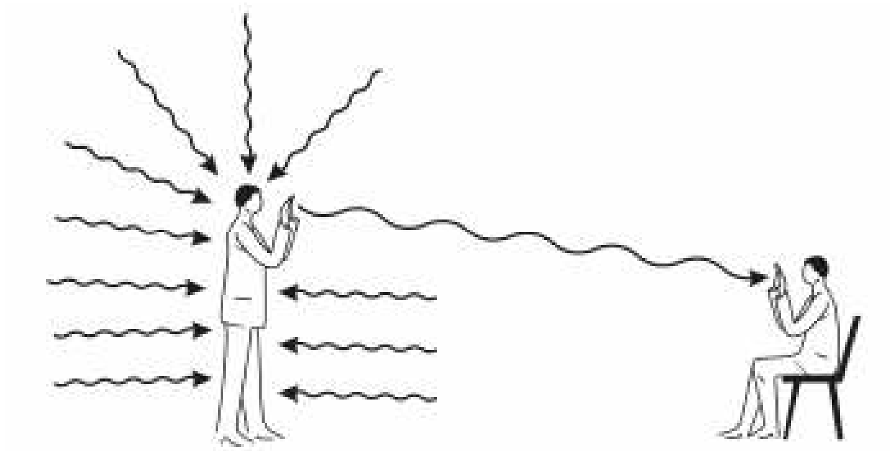


(شکل–19)

2. درمان و اِسکن با نیروی کیهانی

این نوع اِسکن زمانی انجام می‌شود که فرادرمانگر در مقابل فرادرمانگیر قرار دارد. در این‌صورت فرادرمانگر دست خود را به سمت بیمار گرفته (فاصله فرادرمانگیر از فرادرمانگر مهم نیست و از راه دور هم به این کار نیازی نیست)

و بیمار از طریق کف دست‌ها و سایر اعضا، ورود نیرویی را حس کرده و نیرویی وارد بدن او شده، کار اِسکن را آغاز می‌کند. بیمار متوجه می‌شود که روی بخش‌های مختلف بدن او کارهایی در حال انجام است و فرادرمانگر می‌تواند گزارش آن را از بیمار دریافت کند. این نوع اِسکن، درمان‌هایی را برای بیمار به ارمغان می‌آورد و در فرادرمانی به آن «**اِسکن با نیروی کیهانی**» گفته می‌شود. (شکل–20)



فرادرمانگر **فرادرمانگیر**

(شکل– 20)

• **نکته‌ی مهم:** وضعیت و جهت قرار گرفتن بیمار به هنگام اِسکن شعور کیهانی، هیچ‌گونه تأثیری بر نتیجه درمان نخواهد داشت. بیمار می‌تواند در **وضعیت خوابیده، نشسته، ایستاده و همچنین می‌تواند به هر جهتی و سمتی قرار داشته باشد.** در ضمن بستن چشم به هنگام اِسکن برای بیمار الزامی نیست اما درصورت انجام، به بیمار کمک می‌کند تا نحوه‌ی اِسکن خود را بهتر پی‌گیری کند؛ به‌خصوص زمانی که بیمار تشتت ذهنی داشته باشد، بستن چشم توصیه می‌شود. نکته‌ی دیگر این‌که بیمار لازم نیست که به بیماری خود فکر کند و فقط باید کل وجود خود را زیر نظر داشته باشد.

ب- فرادرمانی با تماس دست

1. فرادرمانی از طریق دست گذاشتن و لمس (درمان موضعی)

پس از مکتوب نمودن سوگندنامه، یکی از تفویض‌هایی که برای فرادرمانگر صورت می‌گیرد، انجام فرادرمانی موضعی از طریق دست گذاشتن و یا گرفتن موضع درد است.

روش کار بسیار ساده است؛ بدین‌گونه که فرادرمانگر موضع درد را گرفته و یا بر آن دست می‌گذارد و از بیمار می‌خواهد که تغییرات موضعی را گزارش کند، بیمار لحظاتی پس از این عمل، کاهش درد و بهبود را گزارش می‌دهد.

2. فرادرمانی راه نزدیک (تماسی غیرموضعی)

یکی دیگر از تفویض‌هایی که به فرادرمانگر می‌شود که متعاقب آن دست فرادرمانگر خاصیت جدیدی پیدا می‌کند، قابلیت اعمال شوک، کانال و تزریق است که هر یک ویژگی منحصر به فردی را دارد. نحوه‌ی اجرا به این‌صورت است که فرادرمانگر اعضایی مانند مچ پا، دست و ساعد، گوش و... را گرفته و از بیمار گزارش می‌خواهد و بیمار نیز بر حسب نیاز و کارهای مورد نیاز، احساس شوک، ایجاد کانال و احساس حرکت میله‌ای را از محل گرفتن دست فرادرمانگر تا درون بدن خود، احساس می‌کند. نوع عمل، که در آن ایجاد شوک، کانال و یا تزریق صورت بگیرد، توسط شبکه‌ی شعور کیهانی و بر اساس نیاز بیمار صورت می‌گیرد و فرادرمانگر در مورد آن نمی‌تواند تصمیم بگیرد. برای مثال در مورد بیمارهایی که در حال اغما هستند، با گرفتن اعضا بدن او توسط فرادرمانگر، ممکن است شوک اعمال شده و به‌دنبال آن بیمار از حالت اغماء خارج شود و یا در مورد بیماران با مشکلات حرکتی، با گرفتن دست و یا پا توسط فرادرمانگر، کانال ایجاد شده و از محل تماس دست تا مغز و یا سایر اعضا امتداد پیدا کرده و توسط فرادرمانگیر گزارش داده می‌شود که به‌دنبال آن گزارش مثبتی را از اعضای فلج خواهیم داشت. در

بعضی مواقع نیز فرادرمانگیر حرکت میله و یا جریانی را گزارش می‌دهد که با درد همراه است و تزریق انجام می‌شود که کاری شبیه مورد کانال را در آن خواهیم داشت، اما در حدی که بسیار محسوس‌تر است.

تعریف نیروی کیهانی

نیروی کیهانی یکی از زیر مجموعه‌های شبکه‌ی شعور کیهانی است که ازهوشمندی کیهانی ناشی شده است و به‌صورت نیرو، در سطح کیهان‌جاری است. در فرادرمانی، احساس این نیرو طی یک جلسه به فرادرمانگر تفویض می‌شود و پس از آن، او می‌تواند با حرکت دست خود در هوا، این نیرو را حس کرده و به این موضوع پی ببرد که ما در آن غوطه ور و شناور هستیم.

نیروی کیهانی مانند آبی است که به یک مزرعه جاری است و بدون آن همه‌ی گیاهان خشکیده و از بین می‌روند. در این مزرعه صرف‌نظر از نوع گیاه، همگی از آن استفاده می‌کنند. پس همه‌ی جهان هستی دارای یک ریشه‌ی اشتراکی هستند و یک منبع تغذیه‌ی مشترک دارند که نیروی کیهانی نامیده می‌شود. کار با این نیرو در مکاتب مختلف، از طریق انجام «**تخیل**» صورت می‌گیرد به این ترتیب که فرد تخیل می‌کند این نیرو را تنفس کرده و به درون بدن خود کشیده و آن را به سایر بخش‌های وجودی هدایت می‌کند و این نیرو نیز در این بخش‌ها، نیرو بخشی و کارهای لازم را انجام می‌دهد (برای نمونه در یوگا) و یا تخیل مبنی براین‌که با حرکت دست در هوا، این نیرو با دست ما برخورد می‌کند (برای مثال در تای چی) و ما آن را جذب بدن خود می‌کنیم و... اما مشکل این روش‌ها این است که سرانجام پس از سال‌ها تمرین، زمانی که فرد بگوید آن را حس می‌کنم، مشخص نیست که این احساس تخیلی بوده و بر اثر شرطی شدن ایجاد شده و یا

به‌طور واقعی به آن رسیده است. از آن‌جا که در فرادرمانی انجام «تخیل» و «شرطی شدن» مجاز نیست، لذا از این شیوه به‌هیچ‌عنوان استفاده نمی‌شود، تا از شرطی شدن افراد جلوگیری به‌عمل آید.

درمان با کمک حوزه‌ی پولاریتی بدن(پولاریتی درمانی- انرژی درمانی)

از آن‌جا که فرادرمانی، پولاریتی و انرژی درمانی نیست و فرادرمانی نیازی به‌کار با حوزه‌ی پولاریتی ندارد، فقط جهت اطلاع توضیحاتی دراین خصوص ارائه می‌شود. پولاریتی درمانی، کشیدن پاس دست به فاصله چند سانتیمتری بدن به‌منظور اصلاح حوزه‌ی پولاریتی بدن بیمار است (شکل-22).

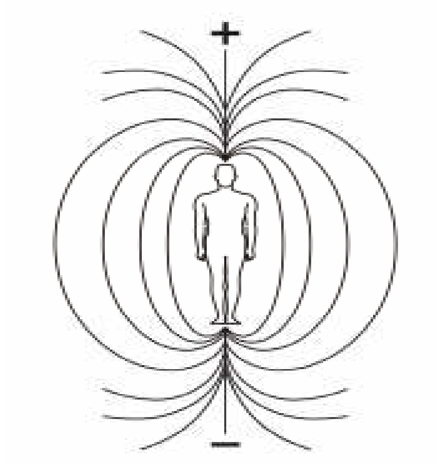
تعریف نیروی پولاریتی

یکی از حوزه‌های نیروی اطراف انسان و سلول، حوزه‌ی پولاریتی است. پولاریتی به معنای قطبیت بوده و انرژی پولاریتی نوعی انرژی است که دارای **دوقطب مثبت و منفی** (شکل-21) است.

این حوزه به واسطه‌ی تبادلات یونی و الکترونی صد تریلیون سلول بدن ایجاد شده است. در واقع بدن انسان سیستمی است که در آن جریان‌های مختلفی وجود دارد که یکی از آن‌ها، جریان الکتریک است و می‌دانیم طبق قوانین فیزیک، وقتی که جریان الکتریک وجود داشته باشد به دور آن حوزه‌ای خواهیم داشت.

این حوزه نیز به نوبه‌ی خود دو قطب مثبت و منفی در دو سر خود ایجاد می‌کند.

چندین دهه است که نقشه‌ی حوزه‌ی پولاریتی بدن انسان، در یکی از دانشگاه‌های آمریکا تهیه شده است و امروزه این رشته، در دانشگاه‌های مختلف دنیا، تحت‌عنوان «انرژی‌درمانی» تدریس می‌شود. پس از کشف حوزه‌ی پولاریتی در آمریکا، نام **پولاریتی درمانی؛ انرژی درمانی و یا نیرو درمانی** در سرتاسر دنیا بر سر زبان‌ها افتاد.



(شکل- 21)

پولاریتی درمانی- نیرو درمانی –انرژی درمانی

ضمن تحقیقات اولیه در مورد حوزه‌ی پولاریتی بدن، محققین متوجه شدند که یکی از دلایل بیماری انسان، می‌تواند وجود اختلال در حوزه‌ی پولاریتی بدن باشد. به‌دنبال این تحقیقات، به این نکته پی برده شد که با دست کشیدن از فاصله‌ی چند سانتی متری بدن و پاس دادن از طریق دست‌ها، بدن بیمار در تداخل با حوزه‌ی پولاریتی دست درمانگر قرار گرفته (شکل-22)، تداخل این حوزه باعث ایجاد نوعی حرکت و جابجایی در آن می‌شود که منجر به تشدید حرکت الکترونی و تبادلات یونی در بدن می‌گردد و اگر بیماری به این علت باشد، در این‌صورت این عمل مفید واقع شده و منجر به اصلاح حوزه‌ی پولاریتی بدن شده و متعاقب آن درمان صورت می‌گیرد. اگر بیماری به این علت نباشد، برای مثال در عیب‌های مکانیکی مانند آرتروز، لهیدگی و یا صدمات نخاعی، بیماری‌های مادرزادی و...، به‌طور مسلم این حرکت، تأثیری در بهبود وضعیت بیمار نخواهد داشت.



(شکل-22)

همه‌ی انسان‌ها بدون استثنا دارای نیروی پولاریتی هستند، به‌دلیل این‌که حوزه‌ی پولاریتی، جزیی از وجود فیزیکی هر انسانی است، اما بعضی اشخاص حوزه‌ی قوی‌تری نسبت به دیگران دارند. در فرادرمانی بر اثر اتصال به شبکه شعور کیهانی با منظم شدن تبادلات یونی و الکترونی سلول‌های بدن، این حوزه خود به خود اصلاح شده و گسترش می‌یابد و نیازی به انجام آن با دست نیست.

● **نکته‌ی خیلی مهم:** در فرادرمانی، فرادرمانگر نیازی به پولاریتی درمانی ندارد زیرا درصورت نیاز بیمار، در تماس و اتصال با شبکه شعورکیهانی، حوزه‌ی پولاریتی خود به خود اصلاح می‌شود و اگر هم در درمان راه نزدیک از آن استفاده شود، فقط با هدایت شبکه‌ی شعور کیهانی صورت گرفته و درمانگر در انتخاب آن نقشی ندارد، مگر این‌که بخواهد این موضوع را آزمایش کند.

علل برهم خوردن حوزه‌ی پولاریتی

در این زمینه، چند علت را مورد بررسی قرار می‌دهیم:

الف- تأثیر پیشرفت‌های تکنولوژی

پیشرفت‌های تکنولوژی، شرایط جدیدی در زندگی انسان به‌وجود آورده که باعث بر هم خوردن تعادل محیطی شده و آلودگی‌هایی را در این زمینه برای انسان فراهم کرده است که می‌توان آن‌ها را به چند دسته‌ی کلی تقسیم کرد از آن جمله:

1. دسته‌ی اول که نام «**آلودگی پولاریتی** (Polarity Pollution) » را بر آن می‌گذاریم:

- **آلودگی پولاریتی ناشی از وجود فلز** در زندگی انسان.

برای مثال زندگی در ساختمان‌ها با اسکلت فلزی، استفاده از اشیای فلزی، استفاده از خودرو و غیره. این فلزات در پیرامون خود تشکیل حوزه‌ای داده که تماس و نزدیکی با آن‌ها، باعث تشکیل حوزه‌های جدید شده است و در زمان طولانی روی تبادلات یونی و الکترونی سلول، اثر نامطلوبی به‌جا می‌گذارد و تغییرات مدام و پی در پی، برای سلول ایجاد سردرگمی و اختلال می‌کند.

- **آلودگی پولاریتی ناشی از تأثیر جریان الکتریسته** در زندگی انسان.

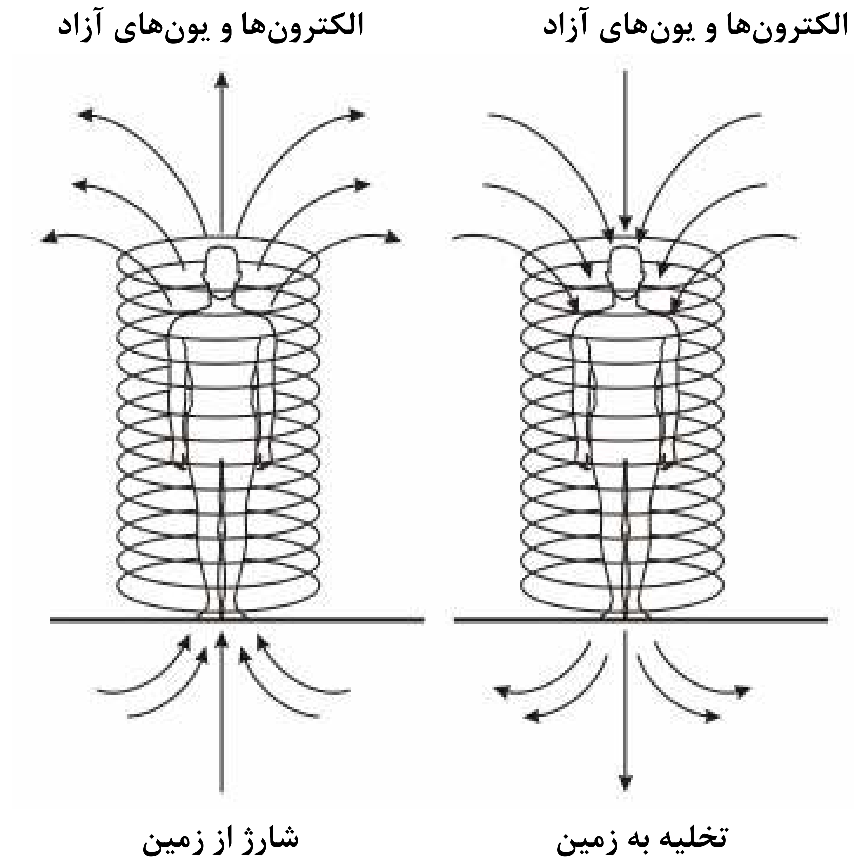
سیم و کابل‌های برق، وسایل برقی و به‌طور کلی هر جایی که برق جریان داشته باشد، در اطراف خود حوزه‌ای تشکیل می‌دهد که ما در معرض آن‌ها قرار داریم. این حوزه‌ها باعث ایجاد اختلال در حوزه‌ی سلول‌ها می‌شود که متعاقب آن عملکرد سلول مختل شده و شخص دچار اختلال سلولی و بیماری می‌شود.

2. دسته‌ی دوم که نام «**آلودگی امواج** (Wave Pollution)» را بر آن می‌گذاریم، مربوط به گسترش استفاده‌ی انسان از طول موج‌های مختلف در زمینه‌های «ارتباطات و مخابرات» و غیره است.

دنیای امروز به‌عبارتی دنیای امواج ایجادشده‌ی دست بشر است. در هر لحظه میلیون‌ها موج مختلف با فرکانس‌های متفاوت از انواع موج‌های رادیویی، تلویزیونی، بی‌سیم، تلفن‌های همراه و... از بدن ما عبور می‌کنند که به احتمال زیاد باید تأثیرات منفی در جهت ایجاد اختلال روی بدن انسان داشته باشند و احتمال می‌دهیم که عبور امواج مختلف، خود ایجاد حوزه‌های جدید کرده و به این‌صورت، اختلالاتی را برای سلول ایجاد کنند.

3. دسته سوم که نام «**آلودگی هدایتی** (Conductivity Pollution)» را بر آن می‌گذاریم، ناشی از وجود مواد عایق و مصنوعی است که تبادلات یونی و الکترونی بدن انسان و زمین را قطع می‌کند، مانند: کفش با زیره پلاستیکی و جوراب از الیاف مصنوعی که عایق بوده و به خوبی اجازه تبادلات یونی و الکترونی را نمی‌دهند. مطابق (شکل-23) انسان از طریق «هوا» تحت‌تأثیر جریانات حوزه‌ای و امواج ماگنتیک قرار دارد و از طریق زمین نیز تحت‌تأثیر الکتریک و تبادلات یونی و الکترونی است. عوامل فوق، باعث جذب الکترون‌ها و یون‌های آزاد و هدایت و تخلیه‌ی آن‌ها از طریق کف پاها و سایر عضوهایی که با زمین در اتصال قرار بگیرند، می‌شود. لباس‌هایی با الیاف مصنوعی نیز میزان جذب یون‌ها و الکترون‌های آزاد را کاهش داده و این هم می‌تواند به نوعی دیگر در همین زمینه ایجاد مشکلاتی کرده و سلامتی انسان را به خطر بیاندازد. با جدا شدن انسان از وضعیت فیزیولوژیک طبیعی خود، ارتباط بدن انسان و زمین قطع شده در نتیجه، تبادلات آزاد یون‌ها و الکترون‌ها و شارژ طبیعی سلول‌ها نیز انجام نمی‌شود و روزبه‌روز هم این جدایی بیشتر می‌گردد. نوع زندگی، شغل و لوازم ساخته شده‌ی دست بشر، زمینه ساز این جدایی هستند. برای مثال، در مشاغلی مانند هوانوردی که ساعت‌هایی را در آسمان سپری می‌کنند و فقط تحت‌تأثیر شرایط ماگنتیک هوایی هستند و به زمین اتصال ندارند تا تعادل الکترونی در آن‌ها به‌وجود بیاید، ممکن است پس از ساعتی پرواز بیش‌تر از فردی که روی زمین مشغول کار بوده است، احساس خستگی داشته باشد؛ یا کسانی که

بهمدت طولانی در زیردریایی بهسر می‌برند و یا در آینده در ایستگاه‌های فضایی ساکن می‌شوند، از این نقطه‌نظر، برای آن‌ها، نارسایی‌هایی به‌وجود بیاید که مجبور شوند با تمهیداتی آن را جبران کنند.



(شکل-23)

پس، در ارتباط با زمین (منظور با پای برهنه)، بدن مانند یک خازن از طریق تبادلات یونی و الکترونی، شارژِ الکتریک شده و این در عملکرد سلول می‌تواند نقش مؤثری داشته باشد. شاخه‌ای از درمان‌های غیرمتعارف،

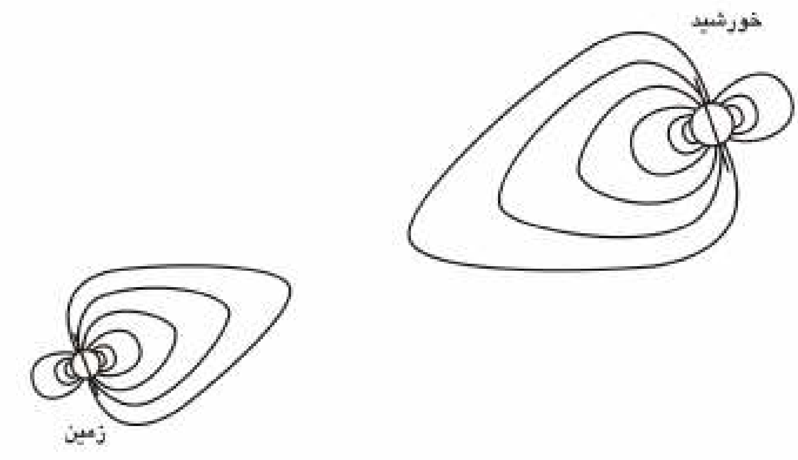
به‌این‌صورت انجام می‌شود که درمانگر خود را در تماس مستقیم با زمین و طبیعت قرار می‌دهد و مانند یک خازن شارژ می‌شود و پس از آن، در تماس و ارتباط با بیمار، آن‌چه را که شارژ کرده است، روی بیمار تخلیه می‌کند. در نتیجه، با دشارژ شدن درمانگر، بیمار شارژ شده و عملکرد سلول‌ها بهتر و حال عمومی بیمار بهبود پیدا می‌کند. ولی با عمل شارژ بیمار، درمانگر به‌شدت تحلیل رفته و هر بار پس از درمانگری، نیاز به شارژ مجدد دارد. در این شیوه نوع بیماری‌های قابل درمان نیز بسیار محدود بوده و بیش‌تر شامل بیماری‌هایی است که نارسایی سلول از نقطه‌نظر تبادلات یونی و الکترونی نقش عمده‌ای در ایجاد بیماری دارند، ولی در نقص‌های فیزیکی، مانند: لهیدگی نخاع، بیماری‌های مادرزادی و... تأثیری نخواهد داشت.

• **نکته‌ی خیلی مهم:** درفرادرمانی این روش، به‌هیچ‌وجه کاربرد درمانی ندارد.

ب- تأثیر اجرام سماوی

اجرام سماوی هریک مانند کره‌ی زمین، دارای حوزه‌ی مغناطیسی هستند و ما تحت‌تأثیر آن‌ها قرار داریم. برای مثال، وجود ماه و خورشید به‌خصوص در بعضی از زمان‌ها و موقعیت‌های خاص، مانند موقعیت «قمر در عقرب» که کره‌ی ماه درصورت فلکی عقرب قرار می‌گیرد؛ تجربه‌ی تاریخی نشان داده است که در این موقعیت، نابسامانی‌های جسمی، روانی و ذهنی به حداکثر خود می‌رسد.

در واقع، انسان همواره تحت‌تأثیر حوزه‌های مغناطیسی و سایر حوزه‌های سماوی قرار دارد. (شکل-24) چگونگی تغییر حوزه‌ی پولاریتی زمین و خورشید را نشان می‌دهد که ناشی از تأثیرات آن‌ها بر روی یکدیگر است. در زمان‌هایی این تغییرات بسیار شدیدتر است و اثر آن روی انسان بیش‌تر خواهد بود.



(شکل-24)

درمان طبیعی در مورد حوزه‌های انرژی انسان

طبیعت بهترین عامل شفای انسان است. در اصل، بیماری انسان ناشی از فاصله گرفتن از طبیعت، طی قرون متمادی بوده است. حضور در دل طبیعت به دور از مظاهر تکنولوژیکی، یکی از بزرگ‌ترین منابع رفع نقص حوزه‌های مختلف وجودی انسان است.

انسان این تجربه را دارد که وقتی در طبیعت قرار می‌گیرد، از حال بهتری برخوردار می‌شود و این را به حساب هوای پاک و مملو از اکسیژن می‌گذارد. درست است که این مورد نیز تأثیر مثبتی در سلامتی انسان دارد ولی عامل مؤثر در این زمینه، برخورد با حوزه‌های طبیعی است که موجب اصلاح حوزه‌های وجودی انسان شده و منجر به بهبود وضعیت سلامتی انسان می‌شود.

همان‌گونه که ذکر شد، شرط چنین استفاده‌ای از طبیعت و برخورداری از مواهب آن، فاصله گرفتن از مظاهر زندگی مدرن است و نیز این‌که تا حد

امکان با طبیعت آشتی کنیم. پس هر زمان که در دل طبیعت قرار گرفتیم، فلزات را از خود دور کرده و تا حد امکان با پای برهنه در دامن طبیعت قرار بگیریم تا از محبت بی‌پایان آن برخوردار شویم.

فرادرمانی و پیوند اعضا

پیوند اعضا در برخی از موارد با مشکل پس زدن عضو، روبه‌رو است و با وجود پیش‌بینی همه‌ی تدابیر لازم و آزمایش‌های گوناگون که تضمین‌کننده‌ی موفقیت عمل پیوند است اما عضو پس زده می‌شود و مورد حمله‌ی سیستم دفاعی بدن قرار می‌گیرد، بدون این‌که در ظاهر اشکالی وجود داشته باشد. اما علت پس زدن از دیدگاه فرادرمانی، **عدم هم‌فازی و هم‌خوانی شعور سلولی** عضو انتقالی با شعور سلولی بدن گیرنده است که باعث عدم شناسایی عضو جدید توسط مدیریت بدن (ذهن- عامل توزیع شعور سلولی) شده و در نتیجه، مورد حمله‌ی سیستم دفاعی بدن قرار می‌گیرد.

حتی در پاره‌ای از موارد که بخش انتقالی از بدن خود بیمار گرفته شده، ممکن است این انتقال با عدم هم‌خوانی شعوری روبه‌رو شود. برای مثال درعمل قلب باز که رگ انتقالی از پای بیمار گرفته می‌شود ممکن است که با چنین اشکالی روبه‌رو شود. دراین‌صورت، فرد به‌احتمال بسیار زیادی دچار تضاد شعوری شدیدی در بدن خود بوده است. عواملی مانند پریشانی که مختل‌کننده‌ی مدیریت بدن است، می‌تواند اختلال شعوری در بدن فرد ایجاد کند که باعث بروز عدم‌هم‌خوانی شعور سلولی شود.

انتقال خون هم می‌تواند عوارض نامطلوبی در بدن، روان و ذهن بیمار ایجاد کند. پس از انتقال خون، برای انطباق کامل و هم‌خوانی شعوری طبیعی، به‌مدت زمانی وقت نیاز است.

اصل انتخاب اصلح از نظر شعور سلولی

آلوده بودن به میکروارگانیزم‌ها، دلیل قطعی برای بیمارشدن نیست. بسیاری از افراد، ناقل میکروارگانیزم‌ها هستند، اما خود بیمار نیستند. برای مثال، افرادی ناقل ویروس ایدز هستند ولی خود ایدزی محسوب نمی‌شوند و یا ناقل ویروس سل و یا آنفلونزا و... بوده، ولی خود مبتلا و بیمار نیستند.

در اپیدمی‌هایی که در طول تاریخ اتفاق افتاده و بیماری‌های مسری که تلفات سنگینی را به جوامع بشری تحمیل کرده است، همواره عده‌ای سالم باقی مانده و از این مهلکه‌ها جان سالم به در برده‌اند؛ با وجود این‌که این افراد نیز به‌طورقطع مانند سایرین آلوده بوده‌اند، اما چگونه جان‌سالم به‌دربرده‌اند؟

در جواب از دیدگاه «فرادرمانی» باید بگوییم، آن عده که زنده مانده‌اند، دارای مدیریت شعور سلولی سالم بوده‌اند. طبیعت براساس **اصل انتخاب اصلح، از نقطه‌نظر شعور سلولی** آن‌ها را حفظ کرده است. در مورد این‌دسته، سیستم دفاعی بدن، به‌واسطه‌ی برخورداری از شعور سالم سلولی، توانسته است دفاع مؤثری در مقابل تهاجم میکروارگانیزم‌ها داشته باشد. در نتیجه، باوجود آلودگی قطعی محیط، به‌بیماری مبتلا نشده‌اند.

اصول مهم در فرادرمانی

فرادرمانی تابع اصولی است که توجه به آن‌ها، مسیر را هموارتر کرده، تفسیر و تعبیر روند حرکت را شفاف‌تر می‌سازد. اصول مهم عبارت است از:

- **اصل**: اولویت درمان، با پزشکی رایج است و درصورتی که مؤثر واقع نشده باشد، فرادرمانگیر می‌تواند از فرادرمانگران در جهت آزمایش فرادرمانی کمک بگیرد. فرادرمانگیر به کسی گفته می‌شود که از درمان‌های رایج، نتیجه‌ای نگرفته باشد. لذا هر کسی بخواهد فرادرمانی را تجربه کند، چنین تلقی

می‌شود که از طب رایج نتوانسته است نتیجه‌ای حاصل کند (لازم است که این موضوع به فرادرمانگیر تفهیم شود). فرادرمانگر به کسی گفته می‌شود که فرادرمانی را روی فرادرمانگیر آزمایش می‌کند.

• **اصل:** کسانی که داروهایی مصرف می‌کنند که نمی‌توانند آن‌ها را به یک‌باره قطع کنند و تاکنون هم نتیجه‌ای از درمان رایج نگرفته‌اند، می‌توانند از طریق فرادرمانی جهت معالجه، اقدام کرده و زیر نظر پزشک معالج خود، پیشرفت‌های درمانی را پی‌گیری کرده و با نظر آنان نسبت به کاهش دارو اقدام کنند. بدیهی است در این مورد، کلیه‌ی مسؤلیت‌های دارویی به‌عهده‌ی فرادرمانگیر است.

• **اصل:** اطلاع از نوع بیماری فرد، تأثیری در فرادرمانی ندارد. در ضمن نوع بیماری اشخاص محرمانه است و فرادرمانگر حق سؤال کردن در این مورد را ندارد، مگر این‌که بیمار مایل باشد راجع به نوع بیماری خود توضیح دهد که این موضوع نیز کمکی به فرادرمانگر نمی‌کند.

• **اصل:** زمانی که فرادرمانگر برای فردی ایجاد اتصال کند؛ خود نیز در معرض اتصال و اِسکن قرار خواهد گرفت.

• **اصل:** فرادرمانی ← اسکن شعور کیهانی ← بیرون ریزی ← درمان

• **اصل:** عدم احساس اِسکن و ارتباط به علل زیر می‌تواند باشد:

- تشتت ذهنی (آشفتگی ذهنی شدید)
- افسردگی
- قفل ذهنی

قفل ذهنی نتیجه‌ی عملی برنامه‌ریزی‌های ضمیر ناخودآگاه است که در اکثریت افراد بر مبنای عقل، علم و دانش از دوران طفولیت و کودکی برنامه‌ریزی شده است. دراین حالت این برنامه از ورود و حس همه‌ی مسایل غیرعقلانی و خارج از چار چوب منطق جلوگیری کرده و چنین اطلاعاتی را سانسور می‌کند. فرد را از قبول و تجربه متافیزیک محروم می‌کند و

احساس‌های مربوط به آن را سانسور می‌کند. در واقع این نرم‌افزار این‌گونه برنامه‌ریزی شده است که خارج از عقل، علم و واقعیت هیچ‌چیز دیگری نمی‌تواند وجود داشته باشد و به این دلیل که فرادرمانی، برای بیمار به‌هیچ‌وجه توجیه علمی و عقلانی ندارد؛ درنتیجه، نرم‌افزار ناخودآگاهی اجازه‌ی ورود اطلاعات مربوط به آن را نداده و در مقابل آن ایجاد قفل ذهنی می‌کند و شکسته شدن این قفل ممکن است، مدتی زمان لازم داشته باشد.

- عدم‌حضور در حلقه‌ی فرادرمانی، بی‌طرف نبودن و داشتن موضع‌گیری منفی و احساس تمسخر نسبت به آن و...

تبصره: غیر از مورد آخر، عدم احساس اِسکن و ارتباط، تأثیری در فرادرمانگری و فرادرمانگیری ندارد.

تبصره: فرادرمانی، انرژی درمانی(نیرو درمانی) نیست، زیرا انرژی درمانی متکی به حوزه‌ی پولاریتی بدن درمانگر است در حالی که فرادرمانی به شبکه‌ی شعور کیهانی متکی است. حوزه‌ی پولاریتی را همه‌ی انسان‌ها دارند ولی در بعضی از افراد قوی‌تر از سایرین است. «**انرژی درمانی**» جزء بسیار کوچکی از «فرادرمانی» است. لازم است که فرادرمانگران به آن توجه کافی داشته باشند تا معرفی شبکه‌ی شعورکیهانی به بهترین نحوی انجام شود.

• **اصل:** دریک زمان تعدادی فرادرمانگر می‌توانند روی یک فرادرمانگیر، فعالیت فرادرمانی انجام دهند و همچنین تعدادی فرادرمانگیر می‌توانند در یک زمان، تحت فرادرمانی یک فرادرمانگر قرار بگیرند. نتایج حاصله مشابه بوده و تأثیری در نتیجه ندارد. در ضمن با توجه به این‌که درمان توسط شعور کیهانی انجام می‌شود، هیچ فرقی بین فرادرمانگران وجود ندارد.

• **اصل:** داشتن ایمان و اعتقاد برای حضور در حلقه‌ی وحدت لازم نیست و تنها شرط لازم، شاهد بودن است.

• **اصل:** نوع بیماری(مادرزادی و ژنتیکی، عیب در عملکرد اعضا، بیماری‌های عفونی، معایب مکانیکی، کهولت و خستگی، اشکالات ذهنی، روانی، روان‌تنی، ذهنی تنی و...) مزمن، حاد بودن و قدمت بیماری، تأثیری در فرادرمانی ندارد.

• **اصل:** زمان‌های ارتباط راه دور فرادرمانگیر می‌تواند در خلال تمام مدت شبانه روز و به تعداد دفعاتی که مایل است، انجام شود و محدودیتی ندارد. همچنین این زمان‌ها با ساعت محلی تعیین شده و فرادرمانگیر در هر کجای دنیا که باشد، می‌تواند ساعت‌های ارتباط خود را به وقت محلی به فرادرمانگر اعلام کرده و فرادرمانگر نیز همین زمان‌ها را به شبکه اعلام می‌کند.

• **اصل:** فرادرمانی از راه‌دور و نزدیک با یکدیگر تفاوتی نداشته و تأثیر یکسان در نتیجه‌ی درمان دارند و ارتباطی به توان، لیاقت، استعداد و... فرادرمانگر ندارد.

• **اصل:** در موارد زیر نیازی به اخذ اجازه و دریافت گزارش از خود فرادرمانگیر نیست ولی لازم است که حداقل یکی از اطرافیان او، در جریان فرادرمانی قرار داشته باشد.

- اطفال و کودکان
- بیماران اغمائی
- بیماران خیلی مسن
- عقب مانده‌های ذهنی
- بیماران روانی- ذهنی
- موارد اورژانس
- بیماران خاص مانند افراد آلزایمری که قادر به ارائه‌ی گزارش نیستند.

• **اصل:** فرادرمانگیرانی که محل زندگی آن‌ها در نقاطی است که ساعت محلی آنان با ساعت محلی فرادرمانگر تفاوت دارد، زمان ارتباط‌های فرادرمانی را به وقت محلی خود اعلام کرده و فرادرمانگر نیز برای اعلام این زمان‌ها به

شبکه شعور کیهانی، از همان ساعت‌ها استفاده خواهد کرد و نیازی به تبدیل آن‌ها به زمان محلی خود را ندارد.

• **اصل:** بهتر است که تا حد امکان فرادرمانی از راه دور و بدون تماس دست صورت گرفته و در خلال فرادرمانی، از خوراندن هرچیزی حتی آب توسط فرادرمانگر، خودداری به‌عمل آمده و درصورت نیاز توسط اطرافیان فرادرمانگیر انجام شود تا از ایجاد شبهات احتمالی جلوگیری به‌عمل آید.

• **اصل:** فرادرمانگری هیچ‌گونه کارما و عکس‌العمل منفی برای انسان ندارد زیرا توسط شعورالهی انجام می‌شود نه توسط فرادرمانگر.

• **اصل: افراد تا قبل از دریافت لایه‌ی محافظ، نباید اقدام به فرادرمانگری کنند زیرا در معرض تشعشعات منفی بیمار و نفوذ موجودات غیرارگانیک قرار می‌گیرند که اثرات آن در کوتاه و طولانی مدت روی آنان پدیدار خواهد شد. دریافت لایه‌ی محافظ با مکتوب نمودن سوگندنامه مبنی بر استفاده‌ی مثبت و انسانی از آن، به فرد تفویض می‌شود که پس از تجهیز به آن محافظت فرادرمانگر در مقابل تشعشعات شعور معیوب سلولی و سایر تشعشعات منفی و تداخل موجودات غیرارگانیک صورت می‌گیرد.**

• **اصل:** نظر به این‌که فرادرمانی توسط شعور کیهانی صورت می‌گیرد، فرادرمانگر حق ندارد هیچ نوع از انواع بیماری‌ها را غیرقابل علاج بداند.

• **اصل:** با توجه به این‌که شبکه‌ی شعور کیهانی، مجموعه‌ی هوشمندی حاکم بر جهان هستی می‌باشد که در این‌صورت نه ماده و نه انرژی است؛ در نتیجه، بُعد زمان و مکان بر آن حاکم نبوده و درمان از راه دور و نزدیک توسط آن امکان‌پذیر است.

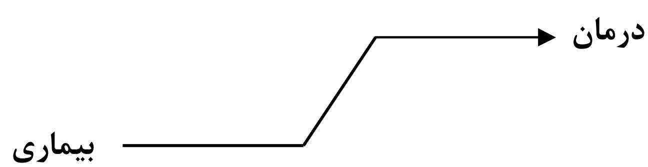
• **اصل:** نظر به این‌که فرادرمانی توسط شعور کیهانی انجام می‌گیرد، پس فرادرمانگر حق ندارد از بابت انجام آن چیزی را به خود منتسب کند.

• **اصل:** از آن‌جا که شعور الهی نیاز به هیچ مکملی ندارد، لذا هیچ چیزی تحت هر نام و عنوان، قابل اضافه کردن به آن نبوده و این موضوع به‌راحتی قابل اثبات است؛ چرا که با حذف عامل اضافه شده، مشاهده می‌شود که حلقه‌ی وحدت کماکان عمل می‌کند و این خود رسواکننده‌ی بدعت‌گذاران و متقلبین خواهد بود. در این رابطه هیچ‌گونه بدعتی پذیرفته نیست و فقط نشان‌دهنده میل فرد به خودنمایی و مطرح کردن خود است.

• **اصل:** ارتباط راه دور فرادرمانگیر، به‌صورت نشسته، ایستاده، درازکش و به هر صورت، حالت و وضعیتی و به هر جهتی که برای او مقدور باشد و در هر محلی، ثابت و یا متحرک (مانند درون اتوبوس، هواپیما، کشتی و...) قابل برقراری است.

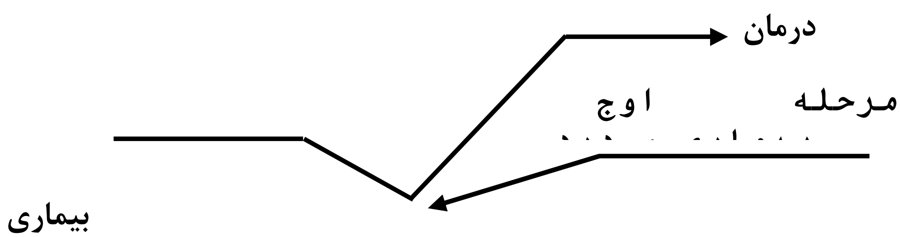
• **اصل:** دردها و بیماری‌های فعلی و همچنین پرونده‌ی بیماری‌های گذشته‌ی فرادرمانگیر که یا درمان نشده و یا در گذشته به‌طور ناقص درمان شده‌اند، دوباره بازخوانی شده و علایم آن آشکار و مطابق الگوهای زیر، روند درمان آغاز می‌شود.

- در پاره‌ای از موارد، درمان به‌طور سریع صورت می‌گیرد.



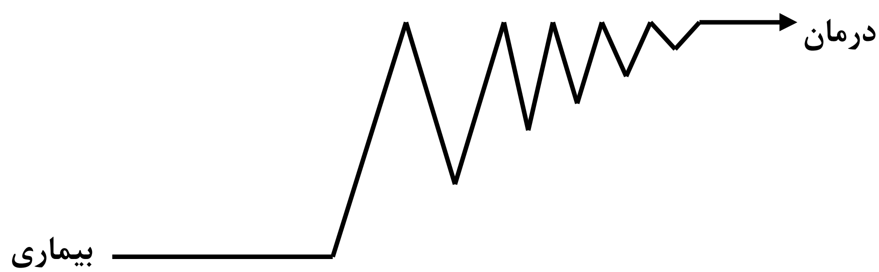
- در خیلی از موارد علایم درد و بیماری به اوج خود رسیده، سپس تا مرحله‌ی درمان، شروع به کاهش می‌کند و به‌دنبال آن درمان رخ می‌دهد. منظور از اوج بیماری، بازسازی علایم بیماری است که حافظه‌ی سلولی آن علایم را از خود نشان داده، تا مورد پی‌گیری‌های لازم قرار گیرد و شعور

سلولی سالم جایگزین آن شود. برای مثال، اگر غده‌ای در بدن بیمار وجود داشته باشد پس از اِسکن فرادرمانی، علایم آشکارکننده‌ی آن، فعال می‌شود ولی به‌هیچ‌عنوان غده بزرگ‌تر نخواهد شد بلکه درد و آثار آن ظاهر شده و به‌دنبال آن روند درمان و بهبود رخ می‌دهد و یا در یک بیمار مبتلا به آلرژی، بعد از گرفتن اتصال فرادرمانی، علایم آلرژی آغاز شده و ممکن است به اوج خود برسد اما پس از آن، با کاهش علایم ظاهر شده، روند درمان و بهبود آغاز می‌شود. یا به‌دنبال فرادرمانی روی یک بیمار مبتلا به میگرن، علایم میگرن ظاهر می‌شود و تا مرحله‌ی اوج خود پیش رفته و پس از آن با کاهش علایم فوق، روند بهبود نمایان می‌شود.

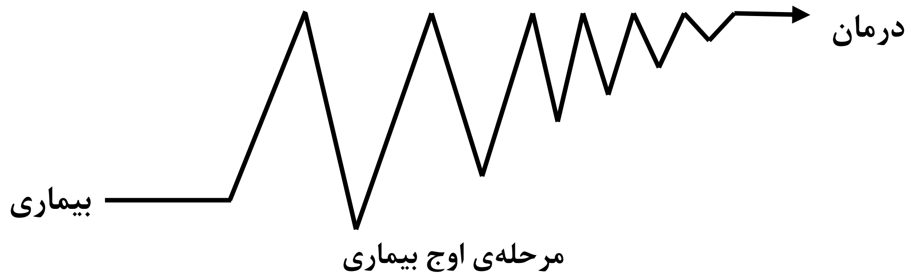


– درمان بیماری‌های«روان‌تنی» (سایکوسوماتیک) مطابق نمودارهای زیر است:

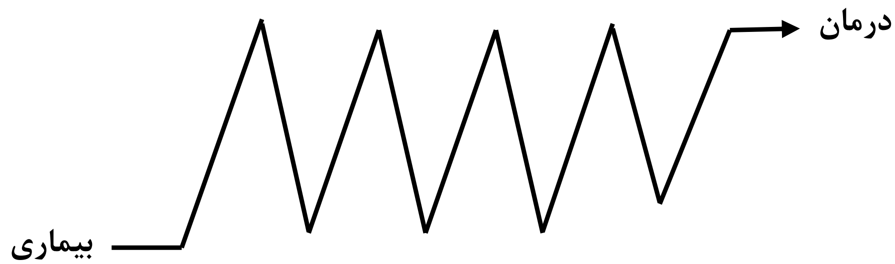
1. نمودار E-A بیماران روان‌تنی



2. نمودار E-B بیماران روان تنی



3. نمودار E-C بیماران روان تنی با مشکلات بینشی



- در مورد بیماران «ذهنی» نمودار درمان به‌صورت‌های زیر است:

1. نمودار M-A1



2. **نمودار** M-A2



3. **نمودار** M -B1



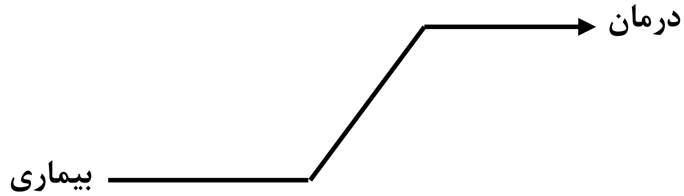
4. **نمودار** M-B2



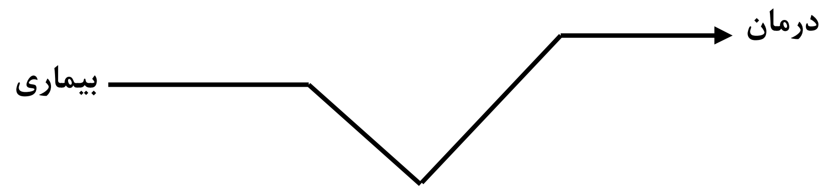
5. نمودار M-CA1: با فرم کلی نمودار M-A1 ولی با فرم نامنظم.
6. نمودار M-CA2: با فرم کلی نمودار M-A2 ولی با فرم نامنظم.
7. نمودار M-CB1: با فرم کلی نمودار M-B1 ولی با فرم نامنظم.
8. نمودار M-CB2: با فرم کلی نمودار M-B2 ولی با فرم نامنظم.

- نمودار درمان بیماران «جسمی» و «روانی» به‌صورت‌های زیر است:

الف. بدون بیرون‌ریزی

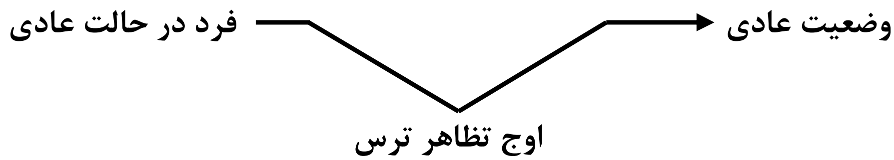


ب. با بیرون‌ریزی

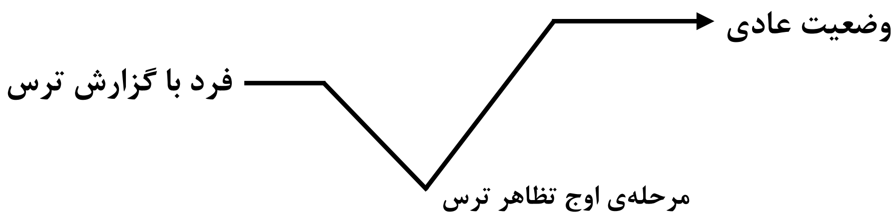


مرحله‌ی اوج بیماری و درد

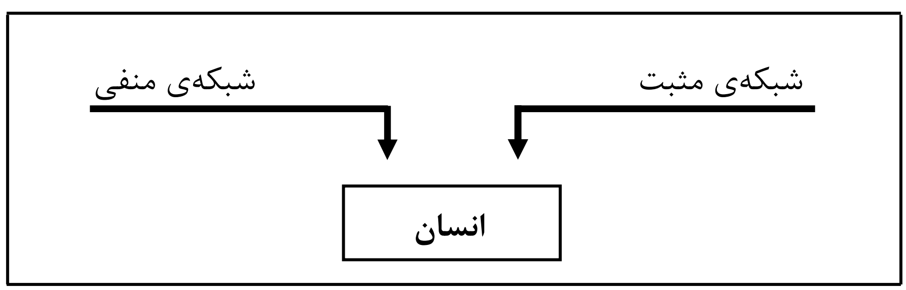
- اسکن فرادرمانی شامل آشکار سازی ترس‌های دوران کودکی نیز می‌شود که در ضمیر ناخودآگاه فرد ثبت و ضبط است. در این مورد با دو دسته گزارش روبه‌رو خواهیم شد. دسته‌ی اول افرادی هستند که درگذشته هیچ‌گونه سابقه و گزارشی از وجود ترس نداشته‌اند، پس از اسکن فرادرمانی با ترس‌های مبهم و ناشناخته‌ای روبه‌رو می‌شوند که خود از چگونگی آن هیچ‌گونه اطلاعی ندارند. در خیلی از موارد این ترس و یا ترس‌ها، در ابتدا رو به افزایش می‌گذارد و پس از یک دوره بیرون‌ریزی، کاهش پیدا کرده و خاتمه پیدا می‌کند. این بیرون‌ریزی ممکن است در خواب و به‌صورت کابوس هم اتفاق بیافتد.



دسته‌ی دوم در مورد افرادی است که سابقه و گزارش وجود ترس‌هایی را از قبل دارند و جزء مورد شکایت آنهاست. در این افراد پس از اسکن فرادرمانی ممکن است در ابتدا ترس آن‌ها رو به افزایش بگذارد و پس از آن کاهش پیدا کرده و در انتها خاتمه یابد.



- **اصل :** وقتی که انسان به شبکه مثبت متصل شود و در معرض آگاهی‌های این شبکه قرار گیرد، شبکه‌ی منفی نیز برای فرد اقدام به ایجاد اتصال کرده و دریچه‌ی آگاهی‌های منفی را به روی او باز می‌کند (مانند فکرخوانی، نفوذ در افراد، آینده‌بینی و...).



تأثیرات شبکه‌ی مثبت و منفی و دریافت آگاهی‌های دو شبکه می‌تواند در خواب و بیداری اتفاق بیافتد (مراجعه به متن شبکه‌های مثبت ومنفی). لازم است که از پذیرش آگاهی‌های شبکه‌ی منفی اجتناب کنیم.

• **اصل:** درعرفان کیهانی (حلقه)، عوامل انسانی، خصوصیات فردی، شرایط جغرافیایی و اقلیمی، امکانات و توان‌های فردی و... نقشی در ایجاد اتصال و دریافت‌های ماورایی ندارند. بنابراین، موارد زیر هیچ‌گونه تأثیری در استفاده از حلقه‌های عرفان کیهانی (حلقه) و کمال‌پذیری انسان ندارد:

- سن، جنسیت، نژاد و ملیت، استعداد، میزان تحصیلات، معلومات، نوع تفکرات، اعتقادات و...
- ریاضت، ورزش، نوع تغذیه و...
- تیپ (**مورفولوژی- تیپ‌شناسی**) ساختاری افراد مانند تیپ دموی، بلغمی، سوداوی و صفراوی و یا تیپ‌های واتا، پیتا، کافا و همچنین تیپ‌های اِندومورفی، مِزو مورفی، اِکتو مورفی و...
- قیافه‌ی افراد از نظر **قیافه شناسی**
- سعی، کوشش، تلاش، اراده، تقلا و...
- تخیل، تصور و تجسم، ذکر و مانترا، ترسیم نماد و سمبل، تلقین و تکرار، تمرکز و...
- علم اعداد، موقعیت ستارگان، سال و ماه تولد افراد و...

در نتیجه، هر انسانی در هر گوشه‌ی دنیا می‌تواند تحول پذیر بوده و جویای کمال باشد.

• **اصل:** فرادرمانی دیگران کمک به درمان خود خواهد شد.

• **اصل:** فرادرمانی درمورد گیاهان و حیوانات نیز موثر است.

• **توصیه‌ی مهم:** پس از هر نوع بهره‌برداری از شبکه شعور کیهانی، بهتر است شکرگذاری به درگاه خداوند را فراموش نکنیم.

آن‌چه که دانستن آن به بیمار کمک می‌کند:

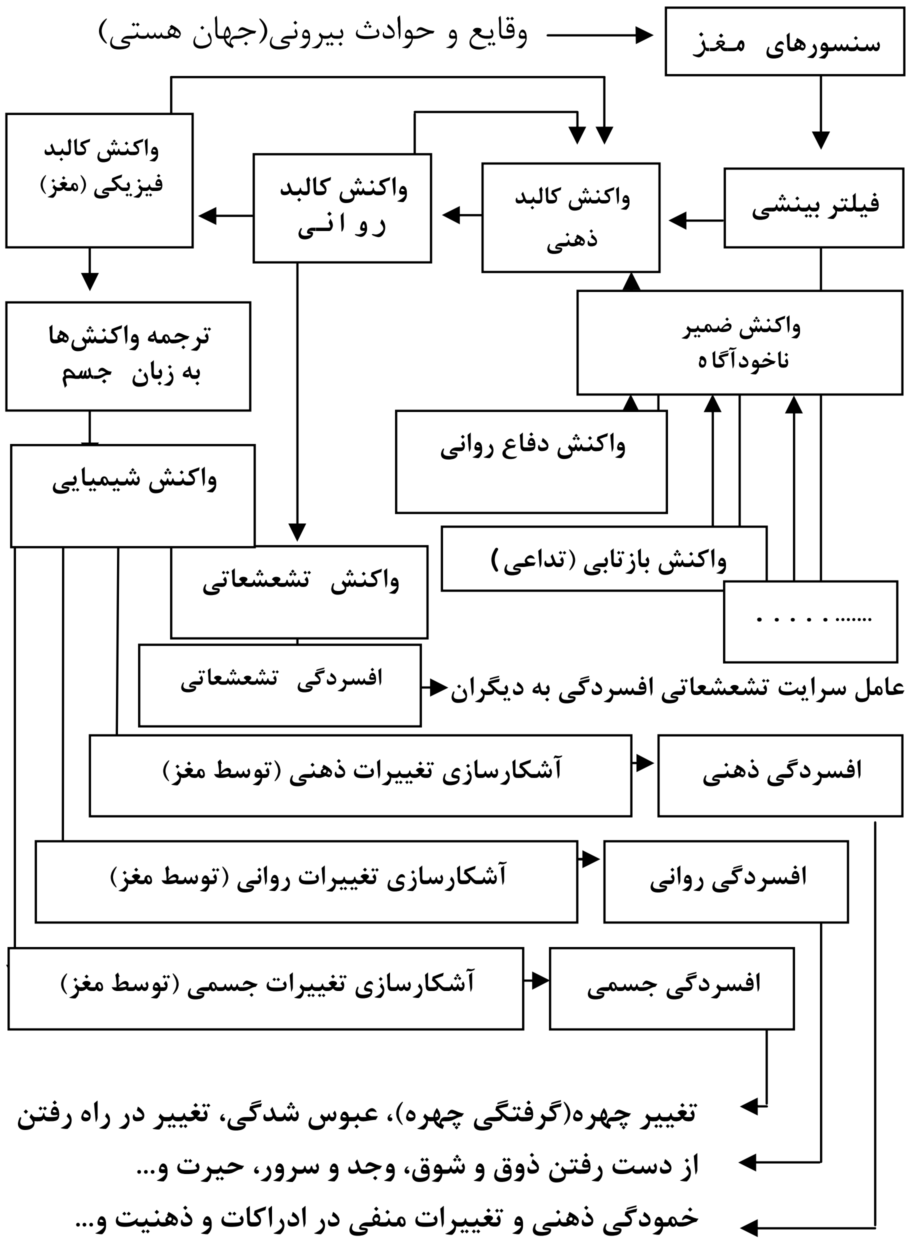
- تسلیم و شاهد شدن در کلیه‌ی موارد و عدم انجام هر کاری مانند تخیل، تصور، ادای ذکر و مانترا، خود هیپنوتیزم، ترسیم سمبل و نماد و...

- اطلاع از چگونگی جریان اِسکن که در آن سابقه‌ی بیماری‌ها رو آمده و بیمار ممکن است در ابتدا حال ظاهری خوبی نداشته و به‌شدت دچار بیرون‌ریزی شود. البته در این مورد بیمار باید بداند که فقط علایم بیماری بازسازی می‌شوند و برای بیمار هیچ‌گونه خطری ندارد.
- داشتن اطلاع کافی از اصول مهم در فرادرمانی
- اطلاع از نمودارهای درمان و نحوه‌ی اِسکن و بیرون‌ریزی بیماری‌ها.

تعریف افسردگی (از دیدگاه فرادرمانی)

طرز تلقی فرد از محیط و جهان هستی مادی و حوادث بیرونی، توسط حواس انسان به مغز گزارش شده و پس از آن از فیلتر و چار چوبی عبور می‌کند که آن را **بینش** می‌نامیم. این فیلتر بر اساس طرز فکر، تجربه، برداشت‌های فردی و تأثیرات محیطی از قبل برنامه‌ریزی شده است که راجع به‌شدت و ضعف، ارزش وجودی یک حادثه و معیارهای دیگر آن، ارزیابی‌های لازم را صورت می‌دهد. «**بینش**» به‌طور کلی عبارت است از طرز تلقی انسان از خود و جهان هستی. ذهن، واکنش ادراکی لازم را در مقابل هرحادثه پس از عبور از این چارچوب و طبق برنامه‌ریزی‌های موجود در آن، از خود نشان داده و ذهنیت ما در مقابل آن حادثه شکل می‌گیرد. به‌دنبال شکل‌گیری ذهن، نوبت به واکنش روان می‌رسد که تعیین‌کننده‌ی نوع احساس ما در مقابل هر حادثه است. بعد از این مراحل، نتیجه‌گیری ذهن و روان به مغز مخابره شده و این پیام‌های مخابراتی توسط مغز به زبان فیزیک و جسم ترجمه می‌شود که به‌صورت پیام‌های شیمیایی و عصبی به بدن منتقل می‌شود و پس از آن جسم نیز واکنش‌های لازم را نسبت به آن پیام‌ها از خود نشان می‌دهد. در ضمن ادراکات و احساسات نیز پس از مخابره، توسط بخش‌های مختلف مغز به همین صورت پس از ترجمه به وسیله پیام‌های شیمیایی برای ما آشکار می‌شود.

در نمای شماتیک ساده‌ای، نحوه‌ی شکل‌گیری مراحل مختلف افسردگی را از نظر فرادرمانی نشان می‌دهیم:



وقایع و حوادث بیرونی(جهان هستی)
سنسورهای مغز
فیلتر بینشی
واکنش کالبد ذهنی
واکنش کالبد روانی
واکنش کالبد فیزیکی (مغز)
ترجمه واکنش‌ها به زبان جسم
واکنش ضمیر ناخودآگاه
واکنش دفاع روانی
واکنش شیمیایی
واکنش بازتابی (تداعی)
واکنش تشعشعاتی
. . . .
افسردگی تشعشعاتی
عامل سرایت تشعشعاتی افسردگی به دیگران
آشکارسازی تغییرات ذهنی (توسط مغز)
افسردگی ذهنی
آشکارسازی تغییرات روانی (توسط مغز)
افسردگی روانی
آشکارسازی تغییرات جسمی (توسط مغز)
افسردگی جسمی
تغییر چهره(گرفتگی چهره)، عبوس شدگی، تغییر در راه رفتن
از دست رفتن ذوق و شوق، وجد و سرور، حیرت و...
خمودگی ذهنی و تغییرات منفی در ادراکات و ذهنیت و...

مطابق نمای شماتیک فوق، **افسردگی تشعشعاتی** اولین مرحله‌ای است که به‌وجود می‌آید و در آن تشعشع فرد تغییر می‌کند. در این مرحله هیچ‌گونه علایم دیگری مبنی بر افسردگی ظاهری مشاهده نمی‌شود و خود فرد نیز هیچ‌اظهاری مبنی بر افسردگی ندارد. اما مدتی بعد، افسردگی به ذهن نیز سرایت کرده و **افسردگی ذهنی** آغاز می‌شود و در ادراکات فرد، به‌تدریج آثار افسردگی انعکاس پیدا می‌کند. اما در این مرحله هنوز احساسات، تحت‌تأثیر افسردگی قرار ندارد و شخص قادر به نشان دادن احساسات مثبت هست. با گذشت زمان و ادامه‌ی روند افسردگی، روان نیز درگیر می‌شود و احساسات تحت‌تأثیر قرارگرفته و به سمت منفی گرایش پیدا می‌کند. این مرحله را **افسردگی روانی** می‌نامیم. در این مرحله، تشعشع فرد کاملاً منفی و ادراکات او مخدوش و احساسات نیز منفی است. با ادامه این روند، سرانجام آثار مخرب افسردگی به جسم نیز سرایت می‌کند و حرکات، راه رفتن، حالات چهره و بدن، همگی دچار اُفت و خمودی می‌شود.

با ادامه‌ی روند افسردگی، تشعشعات افسردگی نیز روبه گسترش گذاشته و به‌طور کامل با بدن منطبق می‌شود. (شکل-25)

با گذشت زمان و درگیر شدن جسم، افسردگی تشعشعاتی نیز به‌راحتی همه‌ی بدن را در مدارات بیضی شکل تسخیر کرده و زمانی که همه‌ی بدن را فرا گرفت، از ورود جریانات مثبت مانند نیروی کیهانی و انرژی‌های مختلف کیهانی که برای فعالیت چاکراها و رآکتورهای انرژی لازم است، جلوگیری به‌عمل می‌آورد. در نتیجه به‌دنبال اختلال در آن‌ها، بخش روان قدرت خود را در تفکیک احساسات و بخش ذهن توانایی خود را در تشخیص ادراکات از دست داده و به‌دنبال آن ضمن این‌که فرد معنای همه‌چیز را به خوبی می‌فهمد اما قادر به درک روح و معرفت پدیده‌ها نیست و همه‌چیز برای او مرده و به‌تدریج درک و احساس خود را نسبت به همه‌چیز از دست می‌دهد.

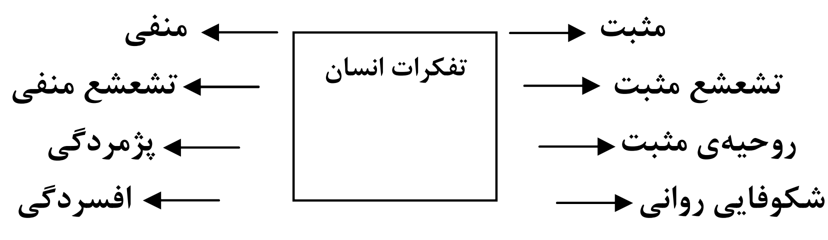
برای مثال، فرزند خود را به خوبی می‌شناسد ولی دیدن او احساسی را در او برنمی انگیزد. درک رابطه‌ها از بین می‌رود و به‌طور کلی ارتباط معرفتی فرد با بیرون از خود به‌طور کامل قطع شده و دیگر ارزش و اهمیت پدیده‌ها برای او از بین می‌رود و حالتی برای شخص به‌وجود می‌آید که آن را «**مرگ نامحسوس**» می‌نامیم.

افسردگی تشعشعاتی

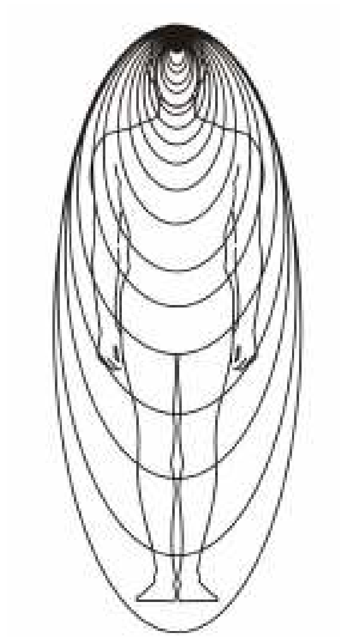
زمانی که این نرم‌افزاربینش با نگرش منفی، حوادث بیرونی را تعبیر و تفسیر کند، کالبد روانی تشعشعات منفی ایجاد می‌کند؛ این تشعشعات می‌تواند باعث آلودگی و درگیری دیگران شده و آن‌ها را تحت شعاع خود قرار بدهد، یعنی افرادی که در ارتباط با اشخاص افسرده قراربگیرند پس ازمدتی احساس افسردگی نیز به آن‌ها دست می‌دهد. به‌عبارتی «افسرده دل، افسرده کند انجمنی را.»

از گروه‌هایی که به‌شدت درمعرض آلودگی‌های تشعشعاتی قرار دارند، روان‌پزشکان هستند که در معرض این‌گونه انتقالات قرار می‌گیرند. به‌طور خلاصه می‌توان گفت:

تفکرات انسان یا جنبه‌ی مثبت دارد یا منفی. درصورتی که مثبت باشد، ایجاد تشعشعات مثبت کرده و به‌دنبال آن روحیه‌ی مثبت و شکوفایی ایجاد می‌شود.



درصورتی که تشعشعات انسان منفی باشد، تشعشعات ایجاد شده کالبد روانی را آلوده کرده و در مدارهای بیضی شکلی که به‌نظر می‌رسد منطبق با مرکز مغز باشد، شروع به رشد کرده و به‌تدریج همه‌ی وجود را فرامی‌گیرد (شکل-25).



توزیع امواج منفی افسردگی در کالبد روانی و انطباق آن با کالبد فیزیکی (شکل -25)

افسردگی ذهنی

دومین مرحله از افسردگی است که پس از آلودگی تشعشعاتی، درگیری به ذهن فرد کشیده می‌شود و به‌تدریج آثار تفکرات ذهنی منفی در شخص پدیدار می‌شود. اما در این مرحله هنوز قابلیت ابراز احساسات مثبت مانند خنده و شوخی در فرد مشاهده می‌شود.

افسردگی روانی

سومین مرحله‌ی افسردگی «افسردگی روانی» است که درگیری از ذهن به روان شخص گسترش پیدا کرده و از این پس، روان نیز تحت‌تأثیر قرار گرفته و احساسات فرد به سمت منفی سوق پیدا می‌کند. در این مقطع، علایم پژمردگی در روحیه‌ی شخص ظاهر می‌شود.

افسردگی جسمی

سرانجام ادامه‌ی این وضعیت به جسم انتقال پیدا می‌کند و نشانه‌های افسردگی در جسم آشکار می‌شود. چهره‌ی فرد تغییر پیدا کرده، نحوه‌ی گفتار و حرکت او شکل خاصی به خود می‌گیرد و به‌دنبال آن، راه بر تشعشعات مثبت و از جمله برشعور کیهانی بسته شده و در نهایت پس از این‌که همه وجود فرد از تشعشعات افسردگی اشباع شد، او را به وضعیتی می‌رساند که می‌توان آن را مرحله‌ی **مرگ نامحسوس** نامید. در آن صورت ارتباط معنایی و معرفتی فرد با دنیای بیرون از خود، قطع می‌شود و آن‌چه را که می‌بیند و یا می‌شنود ضمن این‌که مفهوم آن‌ها را می‌فهمد ولی در او ایجاد هیچ‌گونه انگیزشی نمی‌کند. بنابراین یک دسته افرادی که ارتباط با شعور کیهانی را در ابتدا خوب متوجه نمی‌شوند؛ افراد افسرده‌ای هستند که یا اصلاً جریان اِسکن را متوجه نشده و یا آن را تا ناحیه‌هایی از بدن خود حس می‌کنند. در چنین حالتی می‌توانیم بفهمیم که تا چه ناحیه‌ای از کالبد روانی فرد، در اشغال انرژی منفی افسردگی قرار دارد.

آزمایش افسردگی تشعشعاتی از طریق اسکن نیروی کیهانی

درصورتی که اِسکن نیروی کیهانی را روی افراد انجام دهیم، متوجه می‌شویم نیروی کیهانی که وارد بدن فرد می‌شود تا محدوده‌ای نفوذ کرده و

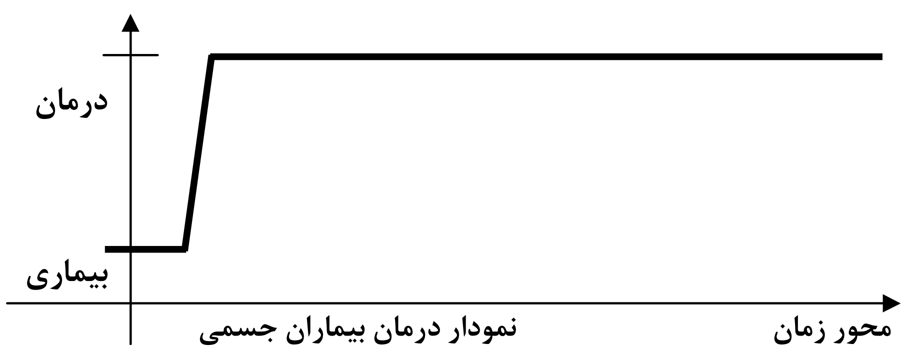
در آن‌جا قفل می‌شود و فرد مورد اسکن چنین گزارش می‌دهد که نیرویی در مقابل جریان ورودی قرار دارد؛ این محدوده به‌طور تقریبی به ما نشان می‌دهد که تا چه ناحیه‌ای از بدن، در اشغال تشعشع منفی افسردگی قرار دارد.

با ادامه‌ی اسکن، پیشروی نیروی کیهانی به سمت مرکز مغز(شکل-25) آغاز می‌شود که با رسیدن نیرو به آن مرکز، انرژی منفی افسردگی خنثی شده و عارضه‌ی افسردگی برطرف می‌شود.

نمودارهای فرادرمانی و دلایل بازگشت بیماری

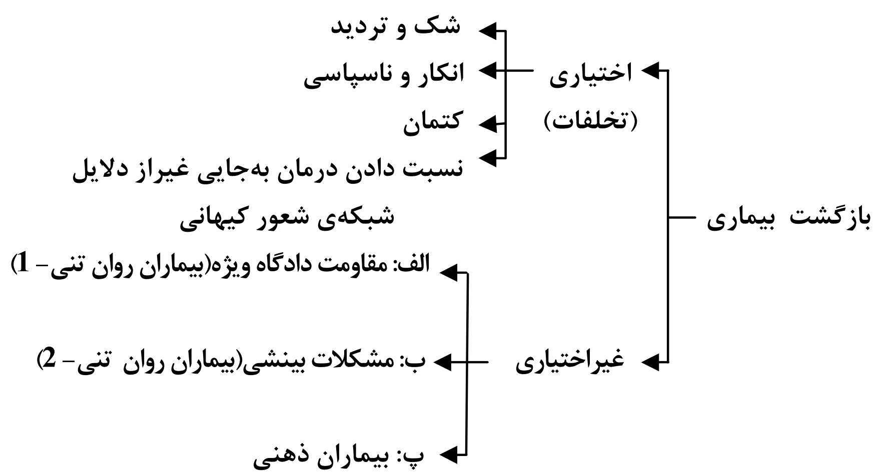
در فرادرمانی، درصد قابل توجهی از بیماران با یک بار ارتباط فرادرمانی، بهبود پیدا کرده و از چنگ آن بیماری نجات پیدا می‌کنند.

این مسأله ارتباطی به نوع بیماری، حاد و مزمن بـودن و طــول مدت درگیری بیمار با بیماری و... ندارد. درمان این بیماران مطابـق نمودار زیر است:



نمودار درمان بیماران جسمی

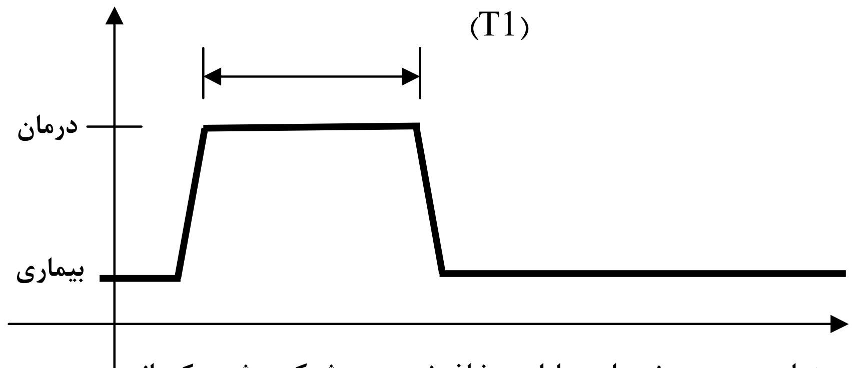
اما در بعضی از موارد در فرادرمانی، مشاهده می‌شود که بیماران پس از بهبود و درمان، دچار بازگشت بیماری می‌شوند.دلایل بازگشت بیماری را می‌توان به شرح زیر خلاصه کرد:



دلایل بازگشت بیماری«اختیاری»

این نوع بازگشت زمانی رخ می‌دهد که بیمار به‌صورتی اختیاری مرتکب تخلفاتی می‌شود که در آن به نوعی نقش شعور کیهانی در درمان، از طرف بیمار نادیده گرفته شده و یا مورد کتمان قرار گرفته است.نمونه‌های بارز این تخلفات، شک و تردید، انکار و ناسپاسی، کتمان و نسبت دادن درمان به‌جایی غیراز شبکه‌ی شعور کیهانی است.

لذا درصورت بروز این تخلفات، احتمال دارد که بیمار پس از این‌که مدت زمان (T1) را در بهبودی به سر برده است، به ناگاه بیماری برگشت کرده و حال او مانند قبل از درمان شود.



نمودار بیماران متخلف نسبت به شبکه‌ی شعور کیهانی

دلایل بازگشت بیماری«غیر اختیاری»

این نوع بازگشت را بیمارانی خواهند داشت که مشکلات روان و ذهن، عامل اولیه و اصلی بیماری آن‌ها بوده و یا دچار مشکلات بینشی باشند.

در این‌صورت بدون این‌که خود در بازگشت بیماری نقشی داشته باشند؛ بنابرساز و کارهایی از سوی روان و ذهن، درمان آن‌ها با مقاومتِ (دادگاه ویژه) روبه‌رو می‌شود که باعث بازگشت بیماری خواهد شد.

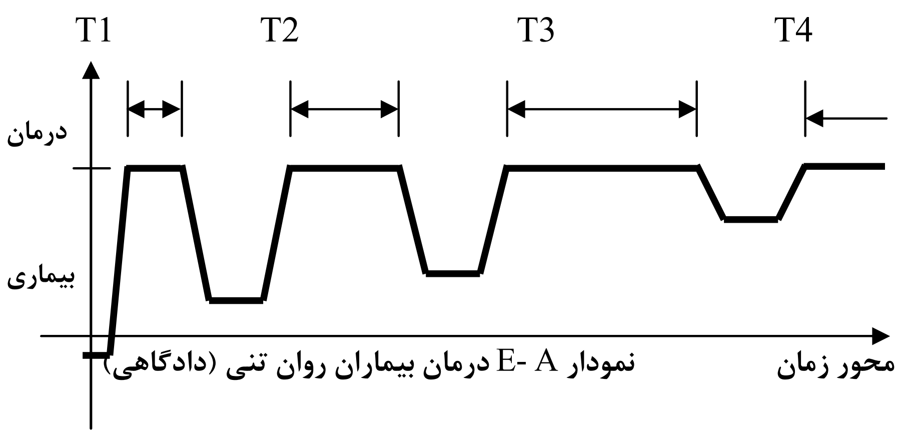
البته با چند بار تکرار فرادرمانی، همان‌طور که نمودارها نشان می‌دهند، این مقاومت‌ها شکسته شده و بیمار نجات پیدا می‌کند. در مطالب بعدی، نمودارهای درمانی این قبیل بیماران مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

الف- مقاومت دادگاه ویژه

1- نمودار E-A (بیماران روان تنی)

این دسته از بیماران در ابتدا بهبود پیدا کرده و پس از مدت زمان T1 دچار بازگشت بیماری می‌شوند، اما گزارش آن‌ها نشان می‌دهد که وضعیت

بیمار نسبت به قبل از درمان، بهتر است. با ادامه‌ی روند فرادرمانی، بیمار دوباره به وضعیت مطلوب رسیده و این وضعیت را طی زمان T2 که از زمان T1 طولانی‌تر است، حفظ کرده و پس از طی این زمان، دوباره بیماری بازگشت می‌کند، با این توضیح که این بار وضعیت بیمار نسبت به دفعه‌ی قبل، باز هم بهتر گزارش می‌شود و این روند تا تثبیت وضع بیمار و رسیدن به شرایط قابل قبول، ادامه پیدا می‌کند.

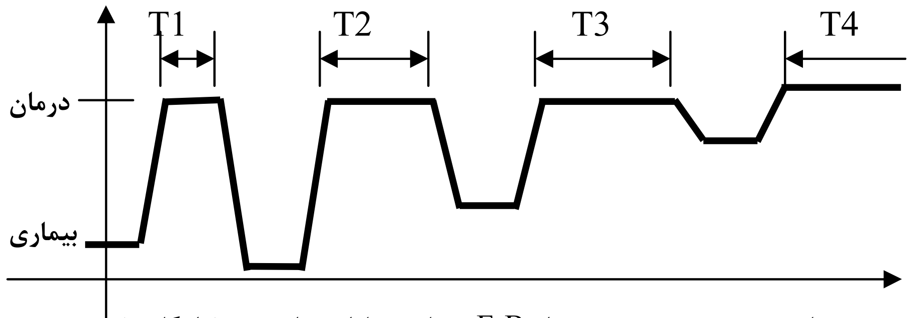


نمودار E- A **درمان بیماران روان تنی (دادگاهی)**

2- نمودار E- B **(بیماران روان تنی)**

نمودار این دسته از بیماران نیز مانند نمودار A است، با این تفاوت که اولین بازگشت که پس از زمان T1 رخ می‌دهد، بسیار وخیم‌تر از وضعیت اولیه‌ی گزارش می‌شود به‌طوری که بیمار ممکن است دچار وحشت شده و از ادامه فرادرمانی منصرف شود.

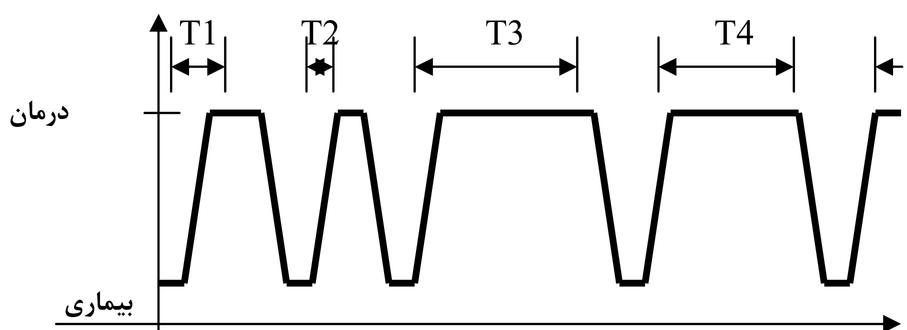
البته درصورت ادامه‌ی روند فرادرمانی، بیمار پس از چندین بار نوسان، دوباره به وضعیت درمان، بازگشت خواهد کرد.



محور زمان نمودار E-B درمان بیماران روان تنی (دادگاهی)

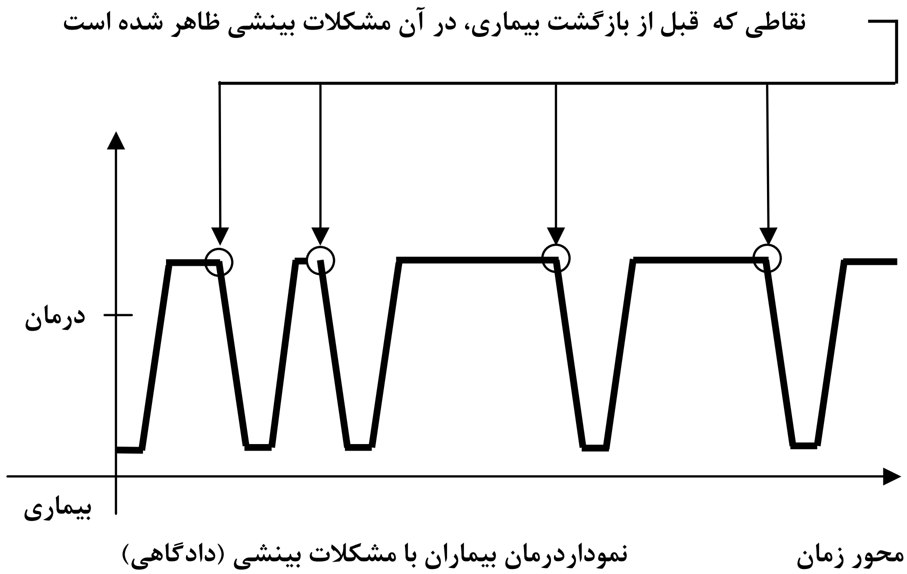
ب- مشکلات بینشی (بیماران ذهنی - تنی)

بیماری بعضی از افراد، به علت ضعف و مشکلات بینشی است و بیماری آن‌ها در این رابطه است. برای مثال، فردی که دچار ترس از مرگ باشد، اگر شروع بیماری او در این رابطه بوده، درصورتی که هنوز مشکلات بینشی فرد برطرف نشده باشد، ممکن است پس از فرادرمانی و بهبود پیدا کردن، با شنیدن خبر مرگ، دیدن اعلامیه‌ی ترحیم و هر موضوعی که او را به یاد موضوع مرگ بیاندازد، دوباره دچار بیماری شده و به وضعیت اولیه بازگشت کند. در فرادرمانی به این نوع بیماری‌ها که ریشهٔ آن مشکلات بینشی و ادراکی فرد می‌باشد، بیمـاری‌هـای ذهنی —تنی گفته می‌شود.



محور زمان نمودار درمان بیماران با مشکلات بینشی (دادگاهی)

بنابراین اتفاقاتی که درست در لحظه‌ی قبل از بازگشت بیماری رخ می‌دهد، با یکدیگر وجه اشتراکی خواهند داشت که از بررسی آن‌ها می‌توان به مشکل بینشی فرد پی برد.



نموداردرمان بیماران با مشکلات بینشی (دادگاهی)

این دسته از بیماران پس از آگاه شدن از مشکل بینشی خود و پذیرش آن، پس از این‌که طالب برطرف شدن آن شدند، مورد حمایت شبکه‌ی شعورکیهانی قرار گرفته و تثبیت درمان آن‌ها نیز آغاز می‌شود. از این رو راهنمایی فرادرمانگران در این مورد و توضیح این نمودار برای این گروه از بیماران، الزامی است.

پ- بیماران با مشکلات ذهنی

مطابق تقسیم‌بندی‌های فرادرمانی، مشکلات دسته‌ای از افراد، «ذهنی» محسوب می‌شود.در این‌صورت ادراکات آن‌ها نسبت به دیگران غیرعادی تلقی می‌گردد؛ مانند: وسواس، توهم(اسکیزوفرنی)، بدبینی(پارانوئیدی)، انحرافات جنسی، فراموشکاری، بیش فعالی، ترس‌های افراطی و غیرمنطقی(فوبیا) و...

(در فرادرمانی نسبت به این گروه دیدگاه خاصی وجود دارد و درمان آن‌ها از طریق شاخه‌ی اختصاصی به‌نام «**تشعشع دفاعی**» دنبال می‌شود و اساس آن در کتاب «**موجودات غیرارگانیک**» نوشته‌ی مؤلف، تشریح شده است). در زیر نمودارهای بهبود بیماران با مشکلات «ذهنی» ترسیم شده است.

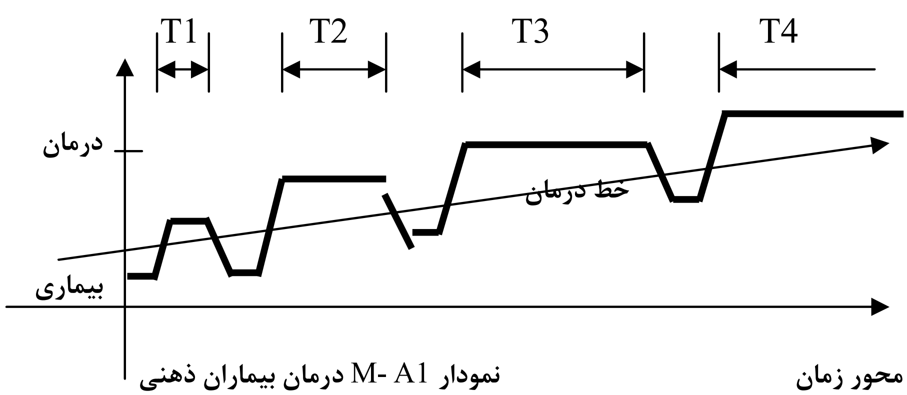
این نمودارها نشان می‌دهند که مسیر بهبود و درمان این گروه، روی خطی با شیب مثبت که آن را «**خط درمان**» می‌نامیم، طی می‌شود. حـرکـت روی این خط، زیگزاگی است و به دو شکل کلی A و B صورت می‌گیرد.

الف. نمودارهای گروه A بیماران با مشکلات ذهنی

بیماران این گروه، طی روندی زیگزاگی روی خط درمان، مسیر بهبود را طی می‌کنند و وضعیت آن‌ها در هر بار بازگشت، بهتر از دفعه‌ی قبل است.

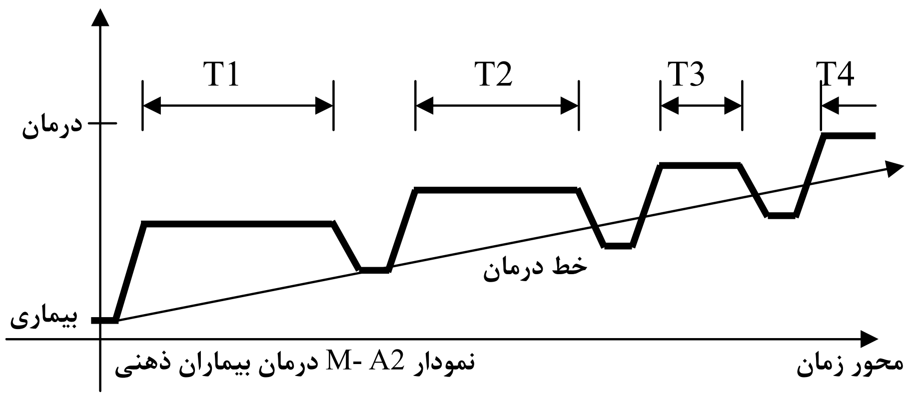
در نوع A1 هر چقدر که روی خط درمان پیش برویم، دندانه‌های زیگزاگ درشت‌تر شده و زمان هر دندانه طولانی‌تر می‌شود، ولیکن در نوع A2 هرچقدر روی خط درمان پیش برویم، دندانه‌ها کوچک‌تر و زمان آن‌ها نیز کوتاه‌تر می‌شود.

1. نمودار M-A1 بیماران با مشکلات ذهنی



نمودار M- A1 درمان بیماران ذهنی

2. نمودار M-A2 بیماران با مشکلات ذهنی



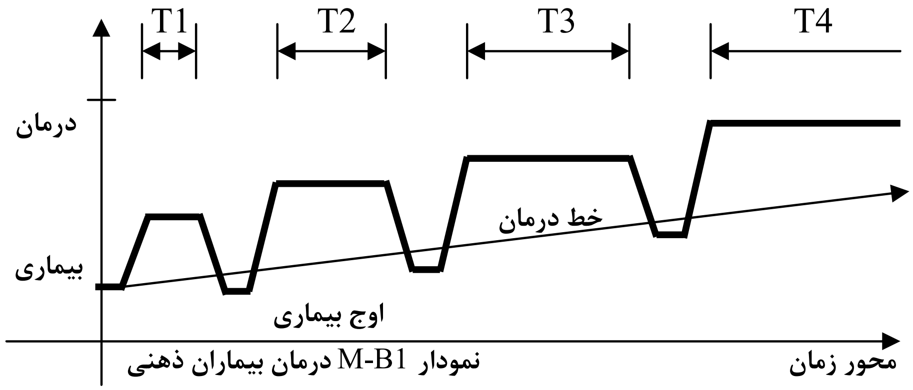
3. نمودار M-CA1: مطابق با نمودار M-A1 ولی با فرم نامنظم.
4. نمودار M-CA2: مطابق با نمودار M-A2 ولی با فرم نامنظم.

ب. نمودارهای گروه B بیماران با مشکلات ذهنی

نمودار درمان این دسته از بیماران نیز مانند نمونه‌های فوق بوده و روی خط شیب‌دار درمان صورت می‌گیرد؛ با این تفاوت که در دندانه‌ی ابتدایی آن، برگشت می‌تواند وخیم باشد و گزارش بیمار در برگشت اولیه حاکی از این است که نسبت به شروع درمان، وضعیت بدتری دارد ولی با ادامه‌ی روند درمان، مسیر بهبود مطابق با خط درمان طی خواهد شد. دودسته‌ی کلی نمودار در این گروه قرار دارند:

1. نمودار M-B1 بیماران ذهنی

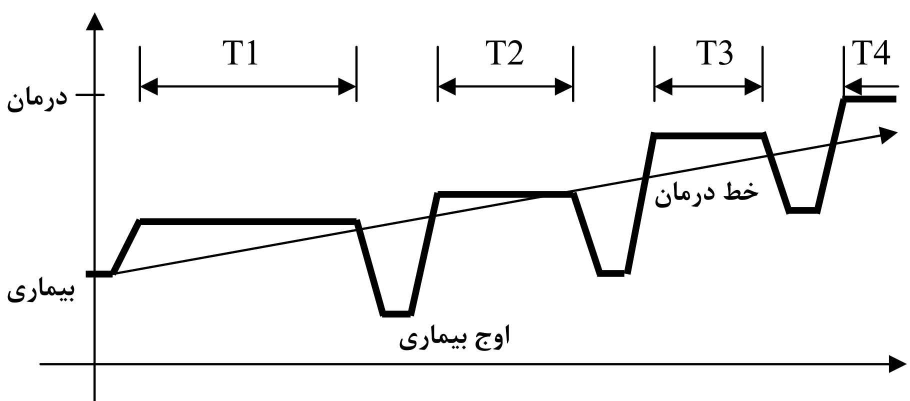
در این نمودار، دندانه‌های زیگزاگی مسیر درمان به سمت درشت شدن پیش می‌رود و زمان‌ها طولانی‌تر می‌شوند.



نمودار M-B1 درمان بیماران ذهنی

نمودار درمان M–B2 بیماران ذهنی

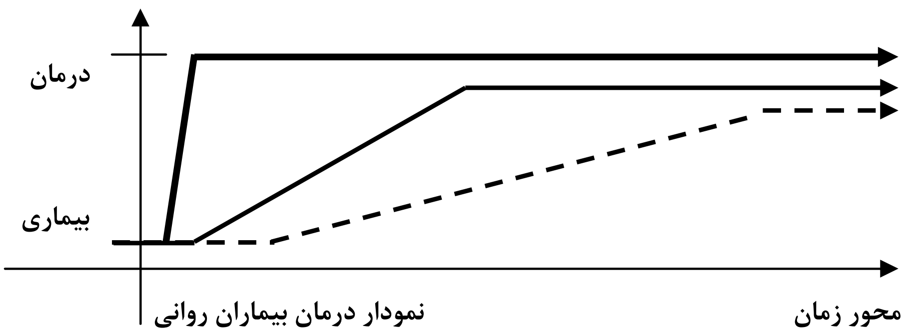
در این نمودار، دندانه‌ها ریزتر شده و زمان‌ها کوتاه‌تر می‌شوند. نمودارهای فوق، نمونه‌های مطلوبی نیستند چرا که بعد از تجربه‌ی اولین بازگشت که وضعیت بیمار وخیم‌تر می‌شود؛ ممکن است بیمار از ادامه‌ی درمان نگران شده و از پی‌گیری آن منصرف شود که در این مورد توضیحات فرادرمانگر و تشریح این نمودار، می‌تواند در توجیه بیمار بسیار مؤثر باشد.



نمودار M-B2 درمان بیماران ذهنی

3. نمودار M-CB1: مطابق با نمودار M-B1 ولی با فرم نامنظم.
4. نمودار M-CB2: مطابق با نمودار M-B ولی با فرم نامنظم.

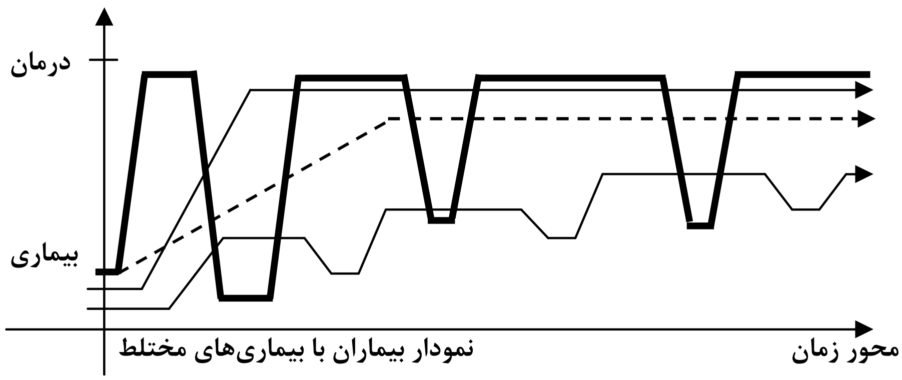
توضیح: خاطرنشان می‌سازد که درمان بیماران روانی غالباً بدون برگشت و آنی بوده و روی خط شیب‌دار درمان صورت گرفته و فقط زمان تثبیت آن در موارد مختلف متفاوت است.



نمودار بیماران با بیماری‌های متعدد (نمودار مختلط)

در بعضی مواقع، ممکن است فرد چندین بیماری در حوزه‌های مختلف داشته باشد که به هنگام اسکن فرادرمانی، همگی آن‌ها به‌یک‌باره آشکار شده و روند بیرون‌ریزی آغاز شود؛ در این‌صورت به‌طور معمول، به‌علت این‌که هر یک از بیماری‌ها، از نمودار خاص خود پیروی می‌کند، گزارش‌های بیمار، بسیار غیرعادی خواهد بود.

در واقع، نمودار درمان چندین بیماری بر یکدیگر منطبق شده و وضعیتــی غیرعادی ایجاد می‌کند که اگر بیمار در مورد آن توجیه نشود، ممکن اســـت از بروز این همه بیرون‌ریزی سر در گم شده و از ادامه درمان منصرف شود.



تعریف مشکلات ذهنی

- هرگونه تفکر، رفتار و تمایل غیرعادی و هر عاملی که در روند ادراکات انسان ایجاد اختلال کند. برای مثال: انحرافات جنسی، دیگر آزاری، خود آزاری، ناآرامی، عصبیت‌های بی‌دلیل و...؛ همچنین از جمله توهم‌های گوناگون (دیداری، شنیداری، احساسی، پنداری و...)، وسواس، دو قطبی، چند شخصیتی، ترس‌های غیرمنطقی، تمایل به خودکشی.

تعریف مشکلات روانی

هرگونه ناهنجاری احساسی مزمن و دایمی که جزء وجودی فرد شده باشد و هر عاملی که روند احساسی انسان را غیرعادی نشان دهد؛ مانند:

- احساس نارضایتی نسبت به خود، دیگران و محیط به‌طور دایم و پیوسته
- احساس عدم تحمل شرایط محیطی و تحریک‌پذیری دایمی
- احساس دل شوره، اضطراب و نگرانی
- احساس گناه و عذاب وجدان
- احساس غم و اندوه

- احساس بی‌انگیزگی، بی‌هدفی، بی‌تفاوتی
- احساس افسردگی

لازم به‌ذکر است که اکثر مشکلات روانی ریشه در ذهن بیمار داشته و در اصل ذهنی به‌حساب می‌آیند، مانند احساس نگرانی، اضطراب و دلهره که این حالات هرچند که جزو احساسات ما هستند و در زمره‌ی مشکلات روان به‌حساب می‌آیند ولی در اصل از ذهنیت و بینش‌های غلط فرد ناشی شده و سپس روان را درگیر کرده است. همچنین احساس عذاب وجدان و نارضایتی، از ذهنی مشکل‌دار که دچار برنامه‌ریزی‌های نادرست است، ناشی شده و به‌دنبال آن ذهن شروع به ترسیم‌های غلط از جهان هستی و پیرامون خود کرده و با ایجاد رعب و وحشتی کاملاً غیرواقعی و مصنوعی، احساس ترس را به روان تحمیل کرده است.

تعریف بیماری در فراکل‌نگری

وجود هرگونه نقصی، در هر یک از بی‌نهایت اجزای تشکیل‌دهنده‌ی وجود انسان، بیماری نامیده می‌شود.

از نقطه‌نظر دیگری باید کالبدهای مختلف انسان (جسمی، روانی، ذهنی، اختری و...) در ارتباط با یکدیگر بوده (هم فازی کالبدی)، چاکراهای مختلف در وضعیت درست و به دور از هرگونه اختلال و انسدادی باشد، کانال‌های انرژی چهارده گانه (مطروحه در طب سوزنی) در تعادل بوده، حوزه‌های انرژی پیرامون او(حوزه پولاریتی و بیوپلاسما) منظم و در موقعیت درست قرار داشته باشند، شعور سلولی سالم و فرکانس مولکولی سلولی، انحرافی از میزان واقعی خود نداشته باشند و...

البته می‌توان بیماری را به‌گونه‌ی دیگری نیز دسته‌بندی کرد. وجود انسان نیز مانند سایر اجزاء جهان هستی از سه بخش عمده تشکیل شده

است؛ بخش شعور، بخش ماده و بخش انرژی (البته همان‌گونه که گفته شد بخش ماده و انرژی خود از شعور به‌وجود آمده است). بیماری می‌تواند در هر یک از این سه بخش بر اثر تغییرات و تبدیلاتی که در وجود انسان پیدا می‌شود، ایجاد شود و چون وجود انسان یک پارچه عمل می‌کند؛ به سایر بخش‌ها نیز انتقال پیدا می‌کند؛ بنابراین می‌توان گفت:

بیماری‌دربخش‌ماده؛ شامل: صدمات مکانیکی، تأثیر سموم، تأثیر استهلاک، کهولت و خستگی.

بیماری در بخش انرژی؛ شامل: عدم‌تعادل کانال‌های انرژی، چاکراها، حوزه‌ی پولاریتی و... .

بیماری در بخش شعور؛ شامل: اختلالات شعور سلولی مانند سرطان و....

تعریف جنون آنی

انسان دارای کالبدهای مختلفی است؛ مانند کالبد فیزیکی، ذهنی، روانی، اختری و... .

عدم هم‌فازی کالبدهای مختلف وجودی انسان، منجر به بروز حالتی می‌شود که از به‌هم ریختگی‌های معمولی شروع شده و تا مرز جنون آنی ادامه پیدا می‌کند. برای فهم ساز و کار این موضوع مثالی می‌زنیم. شهری را درنظر بگیریم که بخش‌های مختلفی، اداره‌ی امور عمرانی آن شهر را به‌عهده داشته باشند؛ مانند، شهرداری، مخابرات، برق، آب وفاضلاب، گاز، مترو و... . در شهری که برنامه‌ریزی مدونی ندارد، نابسامانی زیادی مشاهده می‌شود. برای مثال، خیابانی را شهرداری آسفالت کرده، به‌دنبال آن سازمان آب و فاضلاب اقدام به کندن کانال برای لوله‌کشی آب می‌کند و دوباره پس از ترمیم آن، سازمان دیگری برای پروژه خود اقدام به کندن محل دیگری از عرض همان خیابان می‌کند و این‌ماجرا به‌طور

دایمی ادامه‌داشته و ضررمالی و ناراحتی‌های زیادی را به‌وجود می‌آورد. این نابسامانی به واسطه‌ی عدم‌هماهنگی بین سازمان‌های مختلف و نداشتن یک ستاد اجرایی برای ایجاد ارتباط بین آن‌هاست. وجود انسان نیز همانند چنین شهری است و افراد معمولی دارای وجودی از هم گسسته هستند که در آن کالبدهای مختلف وجودی، هر یک به‌طور خود مختار فعالیت می‌کنند؛ مثلاً کالبد ذهنی، کالبد روانی و کالبد جسمی هر یک به‌گونه‌ای مستقل فعالیت کرده، با یکدیگر در ارتباط نیستند. این‌گونه افراد خیلی از مواقع، حتی ساده‌ترین موضوع روزمره را به یاد نمی‌آورند و یا در برخورد با کوچک‌ترین مسأله‌ای به‌طور کامل کنترل و تعادل خود را از دست می‌دهند و به‌اصطلاح به هم ریخته می‌شوند. مرز نهایی این به هم ریختگی «جنون آنی» است که فرد ضمن این‌که کنترل خود را از دست می‌دهد، زمان و مکان را نیز فراموش کرده و بعدها نیز ممکن است اصلاً چیزی را به‌خاطر نیاورد زیرا با قطع بودن ارتباط کالبدها، ارتباطات ادراکی و احساسی با کالبد فیزیکی(جسم) قطع می‌شود و دسترسی به حافظه نیز از بین می‌رود.

تعریف مغز در فرادرمانی

مغز مجموعه‌ی آنتن‌هایی است که اطلاعات حواس مختلف داخلی و خارجی بدن را به کالبدهای مختلف وجودی انسان مانند کالبد ذهنی (بخش ادراکات)، کالبد روانی (بخش احساسات) و سایر کالبدها مخابره کرده، یا از آن‌ها دریافت و به زبان جسم ترجمه می‌کند.

در دنیای علم، مغز انسان را مانند یک اَبررایانه در نظر می‌گیرند که فرمانده بدن بوده و هدایت‌کننده‌ی تمام مسیر فکری و حیاتی انسان است. جهت بررسی دقیق‌تر مغز و تعیین فعالیت‌های مربوط به آن، در ابتدا کنترل فعالیت‌های حیاتی و ستادی را مورد مطالعه قرار می‌دهیم:

- فعالیت‌های فیزیکی
  - داخلی
    - کنترل اعمال حیاتی بدن مانند تنفس، ضربان قلب، قند خون، فشارخون، PH خون، تنظیم حرارت بدن، تنظیم دید چشم، حرکت پلک، معده، روده و...
    - کشف و واکنش مانند بررسی درد، و ...
  - خارجی
    - انجام حرکات ارادی مانند حرکات سر، دست و پا، گردن و...
    - انجام واکنش های غیر ارادی
- فعالیت های فکری (پله‌ی عقل)
  - جمع آوری اطلاعات
  - یادگیری و سپردن به حافظه
  - یادآوری و استخراج از حافظه
  - چیدمان اطلاعات (تفکر)
  - تشخیص اطلاعات
  - قیاس اطلاعات(منطق)
  - ارزیابی بینشی(طرز تلقی از وقایع بیرون و جهان هستی)
  - انتخاب اطلاعات و تصمیم گیری (اختیار)
  - تخیل
  - طراحی
  - اراده
  - ....
- فعالیت‌های ذوقی (پله‌ی‌عشق)
  - ذوق و شوق
  - وجد و سرور
  - حیرت و تعجب
  - ایثار و فداکاری
  - مهر و محبت
  - شور و هیجان
  - شیدایی و شوریدگی و از خود بی‌خودشدگی
  - ....

در این‌جا سؤالاتی مطرح می‌شود؛ برای مثال، یک رایانه باید از طریق اپراتور برنامه‌ریزی شده و سپس همان برنامه‌ها دوباره توسط اُپراتور مورد استفاده قرار گیرد و به‌هرحال بدون وجود اپراتور، هیچ سیستمی نمی‌تواند هم خود را برنامه‌ریزی کرده و هم از آن برنامه‌ها استفاده کند؛ بنابراین:

اگر مغز یک اَبَررایانه است، اُپراتور آن کجاست؟

اپراتور جزیی از مغز است و یا بخشی مستقل از مغز است؟

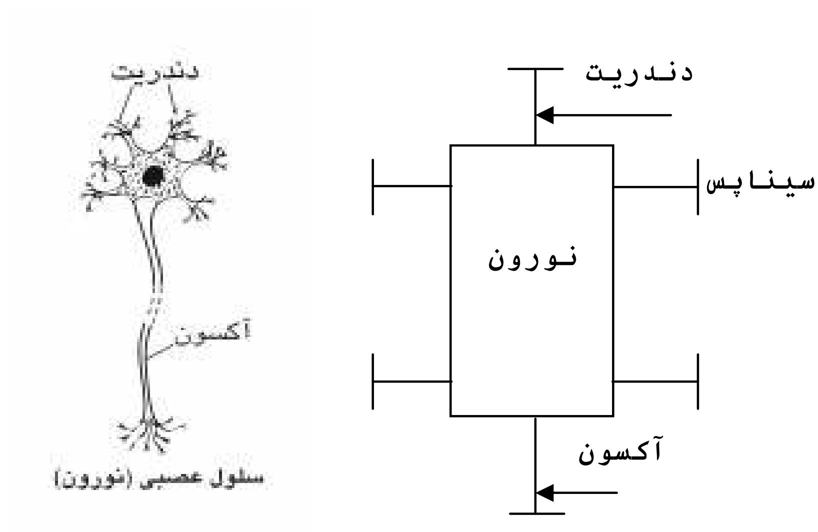
اکنون از زاویه‌ای دیگر به این مسأله نگاه می‌کنیم؛ می‌دانیم که مغز از نورون‌ها تشکیل شده است و یک نورون توزیع‌کننده‌ی سیستم الکتریک مغز است و مانند یک کنتاکتور برق عمل می‌کند. در واقع مجموعه‌ای از نورون‌ها تشکیل یک مدار فرمان برق را می‌دهند که با کمک این مدار فرمان، کلیه‌ی سیستم‌های خودکار(اتوماسیون) بدن کنترل می‌شود. در یک مدار فرمان کنتاکتور برق، با باز و بسته شدن کنتاکت‌ها، جریان برق قطع و وصل می‌شود؛ پالسی که هر لحظه از سنسورها و گیرنده‌های مختلف می‌رسد با تحریک بوبین‌های کنتاکتورها، باعث باز و بسته شدن کنتاکت‌ها شده و به‌دنبال آن کلیه‌ی اعمال فیزیکی و مکانیکی به‌طور اتوماتیک به اجرا در می‌آید.

در یک نورون نیز به‌گونه‌ی مشابهی از یک طرف جریان الکتریکی وارد شده و از طریق «سیناپس»ها که مانند کنتاکت‌های یک کنتاکتور برق عمل می‌کنند، توسط واکنشی به نام «واکنش استیل کولین» هادی و عایق شده و بدین‌ترتیب، یا جریان الکتریکی را از خود عبور می‌دهد و یا آن را قطع می‌کند و از این طریق، توزیع الکتریکی توسط نورون صورت می‌گیرد.

یک فرق اساسی بین نورون و کنتاکتور برق وجود دارد و آن هم این است که جریان الکتریک نورون، با ساز و کار تغییر ولتاژ و آمپراژ مجهز است که هر نورون با زبان این تغییرات، بی‌نهایت پیام الکتریکی را دریافت کرده و به نورون مجاور خود ارسال می‌کند. بدین طریق، با کمک سنسورهای مختلف

داخلی و خارجی بدن، اعمال حیاتی به‌طور خودکار انجام می‌گیرد. با توضیحات مختصر فوق در مورد نورون، یک سؤال اساسی را مطرح می‌کنیم:

اپراتور نورون کجاست؟ آیا نورون نیز دارای یک مغز جداگانه است؟ در آن صورت، اپراتور مغز نورون در کجا قرار دارد؟ به‌خصوص با توجه به این‌که تاکنون مغزی برای نورون یافت نشده است. (شکل-26)



(شکل – 26)

سؤالات دیگری را نیز می‌توان در مورد نورون مطرح کرد؛ برای مثال، آیا این نورون است که تصمیم می‌گیرد، انسان به سمت وحدت یا کثرت برود؟ از این راه برود و یا از آن راه؟ یا نورون است که تصمیم می‌گیرد که عاشق شده و از خود بی‌خود شود، یا به حیرت و تعجب بیفتد و یا ایثار و فداکاری کند.

مسلم است که این کار از نورون که یک کنتاکتور برق است، بر نمی‌آید و به‌هیچ‌وجه چنین کاری را نمی‌تواند انجام دهد. در واقع قسمتی از نورون‌ها، بخش خودکار (اتوماسیون) بدن را اداره می‌کنند و در موارد اعمال

غیرخودکار، همان‌طوری که مورد بررسی قرار خواهد گرفت، پیام‌ها از جای دیگری غیراز مغز دریافت می‌شود و در واقع مغز یک آشکارکننده است و دستوراتی را از کالبد روانی و کالبد ذهنی دریافت کرده، آن را به زبان جسم ترجمه می‌کند. برای این‌که موضوع فوق را بهتر بشکافیم، مطالبی را در مورد بدن و سلول مورد بررسی قرار می‌دهیم.

مدیریت بدن و سلول

یکی از بخش‌های کالبد ذهنی مدیریت بدن و سلول است که شرح وظیفه‌ی همه‌ی سلول‌ها را تعیین می‌کند و دارای آناتومی خاصی است که متشکل از صد تریلیون انشعاب نامرئی به تمامی سلول‌ها بوده، به این ترتیب همه‌ی سلول‌ها تحت مدیریت این بخش از کالبد ذهنی قرار دارند. برای اثبات این نظریه، مثال‌هایی را مطرح می‌کنیم.

مثال 1: در یکی از آزمایش‌های شناخته شده‌ی هیپنوتیزم، به سوژه‌ای تلقین می‌شود که ساعد دست او بی‌حس می‌شود. پس از انجام تلقین، ساعددست سوژه بی‌حس می‌شود. حال اگر سوزنی را به قسمت‌هایی از کف دست و بازوی سوژه بزنیم، احساس درد خواهد داشت ولی اگر سوزن را به ساعد او بزنیم، احساس دردی نمی‌کند. با توجه به این‌که سیستم عصبی سوژه به‌طور کامل سالم است، چگونه امکان دارد کف دست و بازوی او درد را حس کنند، ولی ساعد که در مسیر شبکه عصبی قرار دارد، دردی را حس نکند و بی‌حس باشد؟

جواب این است که با فریب خوردن و به اشتباه افتادن مدیریت بدن، بر اثر القاء خبر غیرواقعی، مدیریت بدن خبر را پذیرفته، به سلول‌های موضع ساعد، این دستور را مخابره می‌کند که درد را گزارش نکنند. (اثر تلقین

جداگانه بررسی می‌شود). در نتیجه، به‌دنبال صدور این دستور، ساعد دچار بی‌حسی موضعی می‌شود. یعنی در واقع این مدیریت با مخابره شرح وظایف سلول‌ها، آن‌ها را در انجام وظایف مورد نظر، هدایت می‌کند.

مثال2: به فردی که چشمانش بسته است، تلقین می‌شود که قطعه‌ای آهن‌گداخته را در کف دست او خواهند گذاشت اما در عمل یک تکه یخ قرار می‌دهند، مشاهده می‌شود که کف دست سوژه تاول می‌زند. با توجه به این‌که آهن داغی در کار نبوده است، چرا کف دست سوژه تاول زده است؟

جواب مانند مورد قبلی است، بعد از متقاعد شدن مدیر بدن در مورد خبر جعلی مبنی بر قرار گرفتن آهنی داغ در کف دست، این مدیریت به سلول‌های آن ناحیه، دستور واکنش در مقابل سوختگی را مخابره می‌کند و این سلول‌ها نیز همین واکنش را بروز می‌دهند.

اگر چشمان سوژه باز بود و مشاهده می‌کرد که یک تکه یخ کف دست او گذاشته می‌شود، این اتفاق نمی‌افتاد زیرا در این‌صورت مدیر بدن با اطلاعات غلط، فریب نمی‌خورد.

مثال3: آزمایشی برعکس مثال قبل را مورد بررسی قرار می‌دهیم به این شرح که به سوژه تلقین می‌شود که تکه یخی در کف دست او خواهند گذاشت، پذیرش این خبر توسط مدیریت بدن و سلول باعث می‌شود که این مدیریت دستور ابراز واکنش در مقابل یخ زدگی را به سلول‌های کف دست مخابره کند، در نتیجه این سلول‌ها نیز همین واکنش را از خود نشان خواهند داد و علایم یخ زدگی در کف دست ظاهر خواهد شد. هر چند که در عمل، آهنی داغ را در کف دست سوژه گذاشته‌اند.

بنابراین، واکنش جسم، بستگی به دستور مدیر بدن دارد و نه درگیری فیزیکی که اتفاق می افتد .

اکنون با فریب خوردن مدیر بدن به وسیله اطلاعات غلط و صدور دستور واکنش در مقابل تماس با یخ، با توجه به این‌که در عمل، قطعه‌ای آهن داغ در کف دست سوژه قرار دارد، چرا سلول در تماس با آهن داغ، تخریب نشده است؟

در جواب باید گفت، مقاومت سلول بسته به شرح وظیفه‌ای دارد که برای آن تعیین می‌شود و مقاومت آن نیز در هر شرایطی، نسبت به آن شرایط تعریف شده است. برای مثال، موجودات دریایی را که ازعمق 2500 متری سواحل ایتالیا بیرون آورده‌اند، درجه‌ی حرارتی معادل 250 درجه‌ی سانتیگراد و فشار بسیار زیادی را در چنین عمقی تحمل می‌کنند؛ در حالی که ساختمان سلولی آن‌ها فرقی با سلول‌های دیگر موجودات ندارد و اگر بعدها بتوانند از اعماق بیشتر اقیانوس‌ها موجودات آبزی را بیرون بیاورند، معلوم می‌شود که سلول بدن آن‌ها حرارت و فشار بسیار بالایی را می‌تواند تحمل کند و این نشان می‌دهد که اگر شرایط محیطی برای موجود زنده تعریف شده باشد می‌تواند حرارت و فشار بالا را تحمل کند.

آزمایش فوق نشان می‌دهد که چگونه عده‌ای با تمرین‌های طولانی و با استفاده از شیوه‌های خود هیپنوتیزم و وارد کردن دستورها و تغییر برنامه‌های نرم‌افزاری در بخش مدیریت بدن و سلول، قادر می‌شوند که روی آتش راه بروند بدون این‌که هیچ‌گونه آثار سوختگی در آن‌ها ایجاد شود، حتی شاید روی آتش، احساس یخ زدگی نیز داشته باشند. یا افرادی در دمای چند درجه زیر صفر، یخ روی سطح آب را شکسته و در آن اقدام به شنا کنند و...

مثال4: در بیماری‌های هیستریک که شامل فلج هیستریک، کوری هیستریک، کری هیستریک و... است، در این بیماری‌ها ضمن این‌که اعضا درگیر و مشکل دار به‌طور کامل سالم هستند، اما این بخش‌ها درگیر بوده و فرد بیمار بر بکارگیری این اعضا قادر نیست؛ برای مثال، در کوری هیستریک

فرد نمی‌تواند ببیند، در فلج هیستریک فرد از حرکت دادن عضو فلج عاجز است و در کری هیستریک فرد قادر به شنیدن نیست. اکنون با توجه به این‌که همه‌ی این عضوها سالم هستند؛ پس چرا در اختیار و کنترل فرد قرار ندارند؟

در جواب باید گفت که گذشته از ساز و کار بیماری‌های هیستریک (که جداگانه مورد بررسی قرار خواهد گرفت)، مدیر بدن به نوعی متقاعد شده که دستوراتی را به اجرا بگذارد؛ مثلاً برای پیاده کردن توجیهاتی که فرد را از یک سری مسئولیت‌هایش معاف کند، به بخشی از نخاع دستوری مخابره می‌کند که هیچ پیامی از آن موضع، به بالا گزارش نکند و درنتیجه فرد ضمن تندرستی کامل، فلج شده و قدرت حرکت را از دست می‌دهد و یا قادر به دیدن و یا شنیدن نیست.

مثال5: بعضی افراد با پیش آمدن خبری ناگوار غش می‌کنند، ساز و کار غش چگونه است؟

درصورت پیش آمدن حادثه‌ای ناگوار، اگر طبق تشخیص بخش واکنش دفاع روانی، وخامت اوضاع خارج از تحمل فرد باشد، گزارش آن به مدیریت بدن داده می‌شود و مدیر بدن نیز دستور عدم مبادله‌ی هرگونه اطلاعات خارجی را تا اطلاع ثانوی، برای مغز صادر می‌کند و از این پس حالت غش روی شخص به اجرا در می‌آید.

کودکانی که هنگام رفتن به دبستان، ناگهان دچار دل درد شدید می‌شوند و پس از سپری شدن زمان و اطمینان از این‌که زمان رفتن به مدرسه سپری شده است، دل درد آن‌ها خوب می‌شود و...

همه‌ی شواهد و مدارک نشان می‌دهد که سلول، شرح وظیفه‌ی خود را از جای دیگری دریافت می‌کند.

مدیر بدن در کجا قرار دارد؟ آیا جزیی از مغز است و یا در خارج از آن قرار دارد؟

در جواب باید بگوییم که این مدیریت جزیی از مغز نیست و نورون‌ها نیز دستورات و شرح وظیفه‌ی خود را از این بخش دریافت می‌کنند و در واقع مدیر بدن، کنترل صد تریلیون سلول را بر عهده دارد که نورون‌ها نیز جزیی از آن‌هاست. آناتومی این بخش از صد تریلیون انشعاب نامریی تشکیل شده که به تک‌تک سلول‌ها کشیده و از طریق این انشعاب‌ها، شرح وظیفه‌ی سلول‌ها به آن‌ها **مخابره** می‌شود.

با این توصیف، عملکرد مغز چگونه است؟

برای بررسی بهتراین موضوع،عملکرد مغز را به چند بخش کلی تقسیم می‌کنیم:

1. بخش اتوماسیون یا بخش کنترل خودکار بدن
2. کنترل واکنش‌های غیرخودکار
3. حافظه‌ی مغزی
4. آشکارسازی فعالیت‌های پله‌ی عقل و پله‌ی عشق
5. دریافت اطلاعات خارجی به کمک سنسورهای حواس مختلف
6. مخابره‌ی اطلاعات سنسورهای حواس به کالبدهای وجودی مختلف و دریافت اطلاعات مخابره شده از آن‌ها.
7. ترجمه‌ی اطلاعات دریافتی از کالبدهای مختلف به زبان جسم، از طریق تولید و ترشح‌های شیمیایی.

❊ ❊ ❊ ❊ ❊

❊ ❊ ❊

❊

فصل سوم

کالبدهای مختلف وجود انسان

دل گرچه در این بادیه بسیار شتافت   یک‌موی ندانست، بسی‌موی شکافت
گرچه ز دلم هزار خورشید بتافت   آخر به کمال ذره‌ای راه نیافت
(ابوسعید ابوالخیر)

انسان دارای چندین هزار کالبد مختلف است که در واقع بخش غیرمادی (خارج از حوزه‌ی فرکانسی قابل دید و حس انسان) وجود او را تشکیل می‌دهند. همان‌طور که درعملکرد مغز به اختصار توضیح داده شد، خیلی از حوزه‌های درک ما خارج از توان یک سلول است. برای مثال، وقتی پزشکی می‌گوید: اگر بیمار روحیه‌اش خوب باشد، امید نجات بیشتری دارد منظور او چیست؟ و یک نورون چگونه باید روحیه‌ی خوب داشته باشد و یا آن را ایجاد کند؟ اصولاً مگر یک کنتاکتور برق (نورون) می‌تواند روحیه ساز هم باشد؟

وقتی روان‌شناسی از روح جمعی صحبت می‌کند و...

به‌هرحال، همان‌طور که گفته شد، این نورون نیست که عاشق می‌شود، تصمیم می‌گیرد که از این طرف برود و یا از آن طرف، امیدوار باشد یا ناامید،

ایثارگر و فداکار باشد یا نباشد و این نورون نیست که جوک می‌سازد؛ هیچ مدار فرمان و مدار منطق (Logic) قادر به ساخت جوک و طرح شوخی نیست و...

تمام فعالیت‌های مختلف انسان، خارج از جسم و توسط کالبدهای دیگر وجود انسان هدایت و رهبری می‌شوند و سیستم تغذیه‌ی انرژی آن‌ها به‌گونه‌ای مجزا عمل کرده و این بخش‌ها را تغذیه می‌کند ولی ساختار آن‌ها در محدوده‌ی حواس و درک فیزیکی انسان نیست؛ اما با پیشرفت‌های فناوری و به کمک عکس برداری‌های چند دهه‌ی اخیر این موضوع به اثبات رسیده است که انسان ابعاد وجودی دیگری نیز دارد که تا چند دهه‌ی قبل مورد تمسخر قرار داشتند و موضوعاتی خُرافی محسوب می‌شدند. در شکل‌های شماتیک بعدی، ارتباط چند کالبد مهم در قالبی بسیار ساده نشان داده شده و دریافت‌های مؤلف را در موارد فوق ترسیم کرده است.

کالبد ذهنی(کالبد مدیریتی)

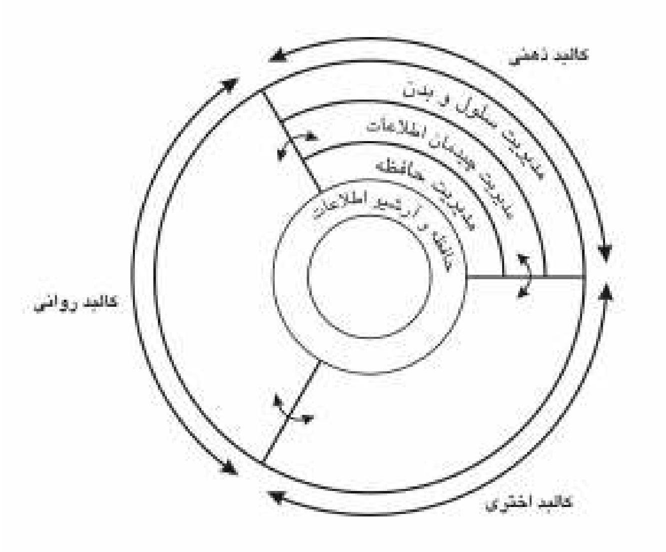
کالبد ذهنی خود از چندین بخش تشکیل شده است (شکل-27) که می‌توان هر یک از آن بخش‌ها را نیز یک کالبد به حساب آورد، این بخش‌ها عبارت است از:

- حافظه و آرشیو اطلاعات ابدی
- مدیریت حافظه
- مدیریت چیدمان اطلاعات (فکرسازی)
- مدیریت سلول و بدن

کالبد ذهنی مدیریتی است که بخش‌های مختلفی را سازمان‌دهی می‌کند و به‌طور کلی شامل بخش‌های زیر است. البته هر بخش نیز، خود زیرمجموعه‌های مفصلی دارد. بخش‌های اصلی عبارت است از:

- سازمان‌دهی بدن و سلول

- سازمان‌دهی ادراکات انسان
- سازمان‌دهی اطلاعات (آرشیو و بایگانی ابدی اطلاعات)



(شکل -27، کالبد ذهنی)

حال سؤالی مطرح می‌کنیم؛ چه عواملی باعث می‌شود که مدیر بدن برای سلول و یا سلول‌ها دستور و شرح وظیفه‌ی اشتباه صادر کند و برای مثال، سلولی دچار پر کاری (سرطان) و یا کم کاری (تحلیل رفتگی) شود؟

جواب این است که بخش زیادی از انرژی مدیر بدن هدر رفته و تلف می‌شود. دلایل اتلاف انرژی ذهنی مدیریت عبارت است از:

- درگیری بیش از حد این مدیریت با مسایلی که هیچ ارتباطی به فرد نداشته و تأثیری در زندگی او ندارند.

- درگیر شدن ذهن انسان با وحدت جهان هستی و چند پارچه کردن آن‌ها و ایجاد تبعیض و کثرت که خود باعث صرف انرژی ذهنی بیش‌تری می‌شود. سروده‌ای از مرحوم سهراب سپهری به خوبی این موضوع را بیان می‌کند:

«من نمی‌دانم که چرا می‌گویند، اسب حیوان نجیبی است، کبوتر زیباست.

و چرا در قفس هیچ‌کسی کرکس نیست؟

گل شبدر چه کم از لاله‌ی قرمز دارد؟ چشم‌ها را باید شست، جور دیگر باید دید، واژه‌ها را باید شست.

واژه باید خود باد، واژه باید خود باران باشد.»

از آن‌جا که انرژی ذهنی انسان محدود است لذا برای صرف این انرژی، نیاز به طرح و برنامه‌ای است که تحت‌عنوان «**مدیریت انرژی ذهنی**» باید مورد مطالعه قرارگیرد.(کتابی جداگانه از مؤلف).

از جمله مطالبی که در مدیریت انرژی ذهنی مورد بررسی قرار می‌گیرد بررسی انرژی‌های ذهنی هدر رفته است. در این مورد به‌ذکر مثالی می‌پردازیم. عابری که از پیاده‌رویی عبور می‌کند و صدها نفر از مقابل او می‌گذرند، همه‌ی این افراد را مورد بررسی قرار داده و همه‌ی مشخصات ظاهری و حتی در بعضی مواقع مشخصات درونی (مثلِ، خوش جنسی و بدجنسی، شخصیت درونی و...) را ارزیابی کرده و همه‌ی آن‌ها را از نظر چاقی و لاغری، زشتی و زیبایی، کوتاهی و بلندی قد و... مورد بررسی و قضاوت قرار می‌دهد بدون این‌که این ارزیابی‌ها هیچ‌گونه فایده‌ای برای شخص داشته باشد. این برآوردها باعث صرف انرژی ذهنی بسیار زیادی شده و انرژی‌های این بخش مهم را به‌هدر می‌دهد، پس از آن مدیریت ذهن دچار خستگی و آشفتگی می‌شود و در اداره و مدیریت بدن دچار اختلال می‌گردد.

کالبد روانی

کالبد روانی، یکی دیگراز کالبدهای مهم وجودی انسان است که احساسات را کشف، بررسی و ظاهر کرده و تبعات پله‌ی عشق را مورد بررسی قرار داده، پیام‌های مربوط به آن را به مغز می‌دهد تا پس از آن مغز نیز

واکنش‌های لازم را روی جسم آشکار سازد. برای مثال دیدن صحنه‌ای ترسناک؛ ابتدا با عبور این صحنه از یک فیلتر(فیلتر بینش‌ها در کالبد ذهنی) شدت آن مورد بررسی قرار گرفته و میزانی برای آن تعیین می‌شود. صحنه‌ای که برای کسی بسیار وحشت‌انگیز است، احتمال دارد برای شخص دیگری، ترسناک نباشد و یا با ظاهر شدن ناگهانی یک موش، خانمی غش کرده و در حد مرگ بترسد، در حالی که خانم دیگری چنین واکنشی نشان ندهد. به‌هرحال، پس از ارزیابی وقایع بیرونی، مغز واکنش نشان داده و با پیام‌های شیمیایی، بدن را به عکس‌العمل وامی‌دارد.

این بدان معنی است که ما ابتدا با توجه به حوادث بیرونی می‌ترسیم و پس از آن با ترشح شیمیایی (در این مورد آدرنالین)، بدن ما به حالت آماده‌باش درآمده، نشانه‌های آن، روی ما ظاهر می‌شود و یا ابتدا ما تحت‌تأثیر حوادث بیرونی قرار گرفته و متأثر شده‌ایم، بعد از آن پیام به مغز رسیده و مغز نیز پیام شیمیایی مرتبط با آن را صادر کرده است و پس از آن علایم افسردگی ظاهر می‌شود. کالبد روانی مطابق (شکل-28) به دو بخش مثبت و منفی تقسیم می‌شود که عملکرد هر یک به شرح زیر است:

- **بخش مثبت** احساسات مثبت ما را کشف و درک می‌کند و جذب و دفع تشعشعات مثبت را به‌عهده دارد. به این معنی که با بروز احساسات مثبت، مغز از یک طرف پیام‌های شیمیایی مناسب را تولید کرده و بخش مثبت روان نیز از طرف دیگر تشعشع مثبت صادر می‌کند و اگر در برابر احساسات مثبت نیز قرار بگیرد تشعشع مثبت جذب می‌کند. به کسی که در این حالت قرار دارد، یعنی در حال استفاده از بخش مثبت روان خود است، به‌اصطلاح می‌گوییم که در فاز مثبت قرار دارد که در این حالت فقط می‌تواند تشعشع مثبت صادر کرده و یا جذب کند.

• **بخش منفی** می‌تواند احساسات منفی انسان را برای ما مکشوف کرده و حالت آن را برای ما ظاهر سازد؛ مانند حالت خشم و کینه، نفرت، بخل و حسد و... با بروز احساسات منفی، از یک سو مغز پاسخ مناسب را روی جسم پیاده می‌کند و جسم مسموم می‌شود و از طرف دیگر این بخش به ایجاد تشعشع منفی پرداخته و ما خود و دیگران را در معرض این تشعشع منفی قرار می‌دهیم. در چنین موقعیتی ما به‌اصطلاح در فاز منفی قرار داریم.

انسان در هر لحظه فقط می‌تواند از یکی از بخش‌های مثبت و منفی استفاده کند و فقط یا در فاز منفی باشد (به این معنی که دریچه‌ی بخش مثبت بسته و جلوی دریچه منفی باز باشد) و یا در فاز مثبت قرار داشته باشد (که در این حالت، دریچه‌ی منفی بسته و دریچه‌ی مثبت باز است). دقیقاً مثل این‌که یک دریچه فرضی به‌طور مرتب یا روی بخش مثبت را مسدود کند و یا روی بخش منفی را. هر بخشی که مسدود شود، دیگر از جذب و دفع تشعشع مربوط به آن قسمت محروم خواهد ماند.

به‌دنبال افکار و اعمال و رفتار ما، تشعشع متناسب با آن ساطع می‌شود. برای مثال، درصورتی که به کسی با محبت نگاه کنیم، آن فرد در معرض تشعشع مثبت قرار گرفته، در حالی که اگربه کسی با خشم و غضب برخورد شود، آن شخص مورد تشعشع منفی قرار می‌گیرد و همان‌گونه که بررسی خواهد شد، مورد لطمه و صدماتی قرار گرفته، به‌طوری که حتی تشعشعات دریافتی، در طول عمر فرد نیز اثر خواهد گذاشت. تشعشعات مثبت و یا منفی تابع بُعد مکان نبوده و دوری و نزدیکی فرد، در میزان و شدت آن تأثیری ندارد. هنگامی که ما در فاز مثبت قرار داشته باشیم و تشعشعی منفی به سمت ما فرستاده شود، به‌دلیل اینکه دریچه‌ی منفی مسدود است، قادر به نفوذ در ما نیست ولی درصورتی که در فاز منفی قرار داشته باشیم، می‌تواند نفوذ کرده و ما را درگیر کند و برعکس اگر تشعشعی مثبت به سمت ما بیاید

و ما در فاز منفی قرار داشته باشیم، به‌دلیل این‌که در این حالت دریچه‌ی مثبت مسدود است ما قادر به جذب آن نیستیم و از آن محروم خواهیم ماند. بنابراین، تا حد امکان باید در فاز مثبت باقی ماند تا از ورود تشعشعات منفی جلوگیری شود. در کالبد روانی انسان بخشی وجود دارد که در آن ضریب طول عمر انسان تعیین می‌شود. بدین صورت که هر چقدر میزان تشعشعات مثبت صادر شده و دریافت شده بیشتر باشد، این ضریب که توسط نرم‌افزاری مورد سنجش قرار می‌گیرد، بیشتر و در نتیجه طول عمر انسان نیز افزایش پیدا خواهد کرد. بر این اساس عیسی مسیح(ع) توصیه نمودند که حتی دشمنان خود را نیز دوست بداریم، زیرا لطمه‌ای که انسان در فاز منفی می‌بیند، بسیار بیشتر از آن است که تصور می‌کند.

نرم‌افزارهای دیگری نیز وجود دارد که انرژی‌های مثبت و منفی را که انسان دریافت می‌کند، بررسی می‌کند. انسان در مقابل هر حالت روحی با نوعی انرژی روبه‌رو است که آن را جذب کرده یا از دست می‌دهد. برای مثال، زمانی که از ما تعریف و تمجید می‌شود، این انرژی را دریافت می‌کنیم در نتیجه حتی احساس خستگی رفع شده و ممکن است احساس گرسنگی و نیاز به خواب نیز کاهش پیدا کند؛ و برعکس درصورتی که مورد انتقاد و سرزنش قرار بگیریم، انرژی خود را از دست داده، بی‌حوصله شده و پاهای ما یارای حرکت نداشته و احساس ضعف به ما دست می‌دهد. این موضوع اساس **جنگ روانی** را تشکیل می‌دهد و با این حربه تلاش می‌شود تا به سربازان دشمن با استفاده از اخبار جعلی بفهمانند که آن‌ها توانایی لازم برای جنگیدن را ندارند و با در هم شکستن غرور ملی و نظامی، باعث کاهش میزان مقاومت شده و در نتیجه، از توان رزمی آن‌ها کاسته شود.

نرم‌افزار دیگری وجود دارد که میزان رضایت و نارضایتی ما را سنجش کرده و از آن انرژی دریافت می‌کند. مثلاً اگر ما یک اتومبیل دست دوم را

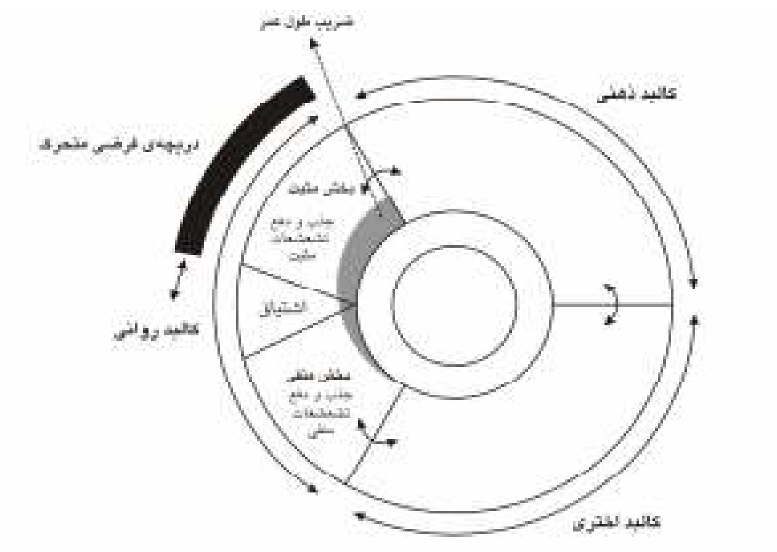
خریداری کنیم و دوستی به ما بگوید که این ماشین اصلاً به قیمت خریداری شده نمی‌ارزد در این‌صورت ما به‌شدت از انرژی تخلیه شده و حتی ممکن است که تب کرده و در بستر بیماری بیفتیم، اما اگر در همان حال فرد دیگری به ما رسیده و بگوید که ماشین با قیمت خریداری شده واقعاً ارزش دارد، در آن صورت ممکن است که یک شب تا صبح را از فرط خوشحالی نخوابیده و احساس خستگی نیز نداشته باشیم، که این تأثیر همان انرژی است که توضیح داده شد. در این مورد نرم‌افزار دیگری «ارزیابی از خود» را برعهده دارد. لذا احساس محبوب بودن و مورد احترام قرار داشتن نیز نقش مهمی بازی می‌کند.

نرم‌افزار مهم دیگری، وضعیت ما را در مقابل احساس ثواب و گناه سنجش کرده، به آن امتیاز مثبت و منفی می‌دهد و به‌دنبال آن جذب و دفع انرژی انجام می‌شود. درصورت دفع، سیستم دفاعی بدن ضعیف عمل کرده، امکان ابتلا به بیماری‌ها بیشتر می‌شود. در نرم‌افزار دیگری نیز، امیال و نیازهای انسان مورد بررسی قرار می‌گیرد و درصورت ناکام ماندن، با کسب امتیاز منفی، شروع به تخلیه انرژی و درصورت کامیاب شدن، انرژی جذب می‌کند که به‌دنبال آن انسان به احساس بهتری می‌رسد.

یکی دیگر از نرم‌افزارهای وجودی انسان «آرمان‌گرایی»های ما را مورد بررسی قرار داده و از این بابت، یا انرژی گرفته و یا انرژی دفع می‌کند. برای مثال، در یک مسابقه‌ی فوتبال که همه‌ی تماشاچی‌ها با وضعیت روحی مشابهی به استادیوم آمده و یا در پای تلویزیون‌های خود مشغول تماشای مسابقه هستند؛ پس از اتمام مسابقه گروهی که تیم مورد علاقه‌ی آن‌ها پیروز شده، انرژی بسیار زیادی دریافت کرده و قادرند کیلومترها بدوند و عده‌ای که تیم مورد نظر آن‌ها بازنده شده است، تخلیه‌ی انرژی شده و یارای حرف زدن را نیز ندارند، به‌شدت احساس خستگی می‌کنند و دچار بی‌حوصلگی و

کلافگی می‌شوند که ناشی از ضعف همین نوع از انرژی است. در مواقع رسیدن به آرمان‌های ایده‌آل خود، انرژی خاصی در فرد، ایجاد شده به‌طوری که به‌اصطلاح گفته می‌شود «تمام خستگی‌ام در رفت»؛ در غیراین‌صورت خستگی چند برابر احساس می‌شود؛ به همین دلیل تمام دوباره کاری‌ها انرژی بیش‌تری را صرف کرده و ایجاد خستگی زیادتری می‌کنند.

انرژی‌های وارد شده و دفع شده، در یک نرم‌افزار اصلی مورد بررسی نهایی قرار گرفته، به‌دنبال آن **ضریب طول عمر** و یا به‌عبارتی ضریب خستگی سلول تعیین می‌شود. نحوه‌ی این سنجش به این‌گونه است که به‌طور کلی هرچقدر انرژی‌های مثبت وارد شده بیش‌تر باشد، این ضریب نیز افزایش پیدا کرده و طول عمر طبیعی انسان نیز بیش‌تر می‌شود و با افزایش انرژی منفی، این ضریب کاهش پیدا کرده، طول عمر طبیعی انسان نیز کاهش می‌یابد. بنابراین، قرار داشتن در فاز مثبت، تأثیر به سزایی در میزان سلامتی انسان دارد.



(شکل-28، کالبد روانی)

ضریب طول عمر

مطابق آن‌چه که در (شکل-28) مشاهده می‌شود، سطح نقطه چین با حداقل میزان خود در بخش منفی، شروع شده و هر چقدر به بخش مثبت نزدیک می‌شویم، افزایش پیدا می‌کند، این مقطع را **ضریب طول عمر** می‌نامیم. مقطع فوق نشان می‌دهد که هر چقدر از بخش مثبت، بیش‌تر استفاده کنیم، طول عمر افزایش پیدا کرده و هر چقدر از بخش منفی، بیش‌تراستفاده شود، میزان آن کاهش پیدا می‌کند و این بدان معناست که یکی از عوامل مهم در افزایش طول عمر، قرار داشتن در فاز مثبت است.

کالبد اختری

کالبد اختری دو وظیفه‌ی مهم را به شرح زیر بر عهده دارد (شکل-29):

- هدایت رشد آناتومیک
- هدایت پیام‌های عصبی

رشد آناتومیک عبارت است از نحوه‌ی چیدمان سلول‌ها در کنار یکدیگر که متعاقب آن، رشد از مرحله‌ی جنینی به مرحله‌ی کامل خود ادامه پیدا می‌کند و پس از آن نیز فعالیت باز سازی و ترمیم بدن ادامه می‌یابد.

هدایت پیام‌های عصبی، بخش **سیستم عصبی ثانویه** است، به این معنا که هر پیام عصبی که از مغز به ناحیه و سلولی ارسال شود؛ از طریق این بخش نیز به آن ناحیه و یا سلول، مخابره می‌شود.

درست مانند این‌که بسته‌ای را به محلی پست کنیم و هم زمان، با تلفن و یا بی‌سیم به مقصد اطلاع دهیم که بسته و یا پیغامی برای آن‌ها ارسال شده است.

در این‌صورت قبل از این‌که محموله به مقصد برسد، گیرنده‌ی پیام، آماده‌ی دریافت آن شده و حتی از نوع محموله نیز مطلع شده است. از کاربردهای این بخش پیوستگی حرکات است که به علت سریع بودن سرعت پس خور فرمان‌های صادر شده به اعضا، حرکات پیوسته به‌نظر می‌آیند.

کاربرد دیگر در واکنش سریع بدن است که می‌توان با تمرین‌هایی، سیستم ثانویه را فعال‌تر کرده و از آن به نحو بهتری استفاده کرد. نظیر چنین بهره‌برداری در ورزش‌های رزمی صورت می‌گیرد و آن‌ها بدون این‌که از چنین ساز و کاری مطلع باشند، از آن استفاده می‌کنند. برای مثال، وقتی که انسان صحنه‌ای را می‌بیند و در مورد آن تصمیم لازم را گرفته و انجام می‌دهد، در حدود 0/3 ثانیه زمان لازم است. در حالی که در ورزش‌های رزمی بعضی از حرکات در زمان‌هایی بسیار کم‌تر از این مقدار اجرا می‌شود. مثلاً در شمشیر زنی ژاپنی حمله و دفاع، در زمانی بسیار کوتاه و بدون تفکر صورت می‌گیرد.

در ورزش‌های رزمی، تعلیم مربی بر این اساس است که **برای اجرای حرکات فکر نکند بلکه حس کند**. در واقع فکر کردن در حرکات ورزش رزمی جایگاهی ندارد و هنرجو می‌آموزد که اعضا بدن او خود در مقابله با ضربات، واکنش لازم را نشان دهند و به آن‌ها می‌آموزند که فرصتی برای فکر کردن ندارند؛ زیرا برای مثال، در شمشیر زنی چند صدم ثانیه مساوی با مرگ و زندگی است و در چنین فاصله‌ی زمانی هیچ فرصتی برای تصمیم‌گیری وجود ندارد ولی مگر اعضا بدن دارای مغز هستند که خود واکنش لازم را در مقابل حرکات نشان بدهند؟

جواب این سؤال از نقطه‌نظر فرادرمانی این است که **سیستم عصبی ثانویه** بدون نیاز به سیستم عصبی اولیه می‌تواند در زمان‌های بسیار کوتاه (تقریباً به‌طور آنی) واکنش لازم را از عضو در خواست کند. ممکن است گفته شود بخش **خودکار ضمیر ناخودآگاه** که کنترل اعمال خودکار مانند تایپ و

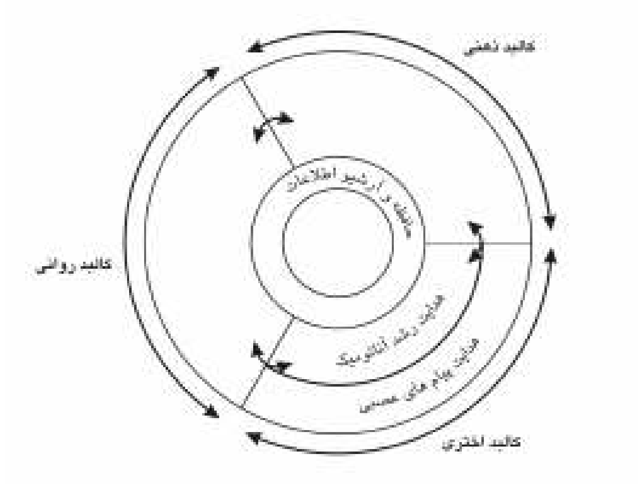
رانندگی و... را زیر نظر دارد این کار را انجام می‌دهد ولی باید این موضوع را یادآوری کرد که این بخش فقط کارهایی را به‌طور خودکار انجام می‌دهد و تحت کنترل خود می‌گیرد که دامنه‌ی محدود و تعریف شده و مشخصی داشته باشند در حالی که، کارهایی مانند شمشیرزنی دارای دامنه‌ی محدود حرکات نیست و از هر زاویه‌ای ممکن است ضربه‌ای وارد شود که از قبل به‌هیچ‌عنوان قابل پیش‌بینی نیست. اما در فعالیت‌هایی مانند تایپ، کلیه‌ی حرکات آن برای نرم‌افزار **سیستم خودکار ناخودآگاه**، از قبل تعریف شده و قابل پیش‌بینی است.

یکی دیگر از دلایل وجود این بخش، زمانی مشخص می‌شود که عضوی از بدن انسان قطع شده باشد. در این‌صورت فرد تا مدت‌ها احساس درد و خارش در اعضای قطع شده را خواهد داشت در حالی که دیگر جزء بدن نیستند.

در اصطلاح پزشکی به چنین دردی Pain Fhantom گفته می‌شود و چنین توجیه می‌شود که بیمار در این مورد دچار وهم و تصور شده است و خیال می‌کند که آن بخش‌ها هنوز وجود دارد؛ در نتیجه، دچار چنین واکنش‌هایی می‌شود.

در ورزش‌های رزمی، با گسترش و کار بیش از حد با این بخش، دامنه‌ی سنسوری و حس محیطی، نسبت به حرکت گسترش پیدا می‌کند تا جایی که بعضی افراد رزمی کار قادرند با چشم بسته کوچک‌ترین حرکت را در پیرامون خود با واکنش مناسب پاسخ دهند.

سیستم عصبی ثانویه عمل پس خوران Feed Back حرکات را به‌عهده دارد و اگر این بخش وجود نداشت، کلیه‌ی حرکات و گفتار انسان بریده‌بریده و روبوتیک می‌شد.



(شکل-29، کالبد اختری)

انواع مرگ

از دیدگاه فرادرمانی سه نوع مرگ وجود دارد که عبارت است از:

1. **مرگ نامحسوس**
2. **مرگ فیزیکی**
3. **مرگ قطعی**

- **مرگ نامحسوس** زمانی اتفاق می‌افتد که هاله‌ی انرژی منفی افسردگی همه‌ی وجود انسان را فرا می‌گیرد(ش-25). در آن صورت همه‌ی ارتباط معرفتی انسان قطع شده و او ضمن این‌که معنی همه‌چیز را می‌فهمد، اما هیچ انگیزشی در او ایجاد نشده، فرد مانند یک مرده‌ی متحرک شده و دچار مرگ نامحسوس می‌شود.

- **مرگ فیزیکی** زمانی رخ می‌دهد که ایست قلبی اتفاق می‌افتد. دراین‌صورت از نظر پزشکی فرد، مرده محسوب و برای او جواز دفن صادر می‌شود. اما از دیدگاه فرادرمانی هنوز مرگ قطعی رخ نداده است. زیرا یک‌صد تریلیون سلول وهمچنین کالبد ذهنی، روانی، اختری و... هنوز زنده هستند.

- **مرگ قطعی** وقتی به وقوع می‌پیوندد که کالبد اختری می‌میرد. مرگ کالبد اختری معمولاً از دقایقی بعد از ایست قلبی شروع شده و ممکن است که حتی تا چند روز بعد نیز این کالبد زنده باشد و تا کالبد اختری زنده است، هنوز مرگ قطعی نیست و امکان زنده شدن و برگشت وجود دارد. بنابراین، مرگ قطعی زمانی اتفاق می‌افتد که کالبد اختری بمیرد. به همین دلیل در طول تاریخ و در سرتاسر دنیا، افراد زیادی بعد از مرگ فیزیکی، دوباره زنده شده‌اند حتی با وجود این‌که چند روز از مرگ آن‌ها گذشته و یا بعد از مدتی ماندن در سردخانه نگهداری شده‌اند. این موضوع از نقطه‌نظر پزشکی، باید امر محالی باشد ولی درصورتی که کالبد اختری هنوز زنده باشد هر شوکی که موجب تحریک آن شود، می‌تواند دوباره باعث جاری شدن نیروی حیات در جسم شود و دوباره قلب پس از مدت‌ها توقف شروع به‌کار کرده و خون بدون لخته شدن در رگ‌ها جریان پیدا کند. امروز موضوع زنده شدن افراد بعد از صدور جواز دفن به‌عنوان یک مسأله در دنیا مطرح است که دلیل علمی نیز برای آن نتوانسته‌اند ارائه کنند، ولی به علت تعدد این گزارش‌ها، به‌دنبال تجدید نظر در قوانین صدور جواز دفن هستند که با وضع مقرارت جدید، از جمله نگهداری اجساد در اتاق انتظار دفن، طبق شرایط تعریف‌شده‌ی قانونی، امکان کنترل بیش‌تر آن را فراهم کنند.

پس از مرگ قطعی، فقط **کالبد ذهنی** زنده می‌ماند و این کالبد است که به زندگی در دنیای لامکان ادامه می‌دهد.

کالبد ذهنی همان بخشی است که از آن به‌عنوان «روح» نام برده می‌شود و در طی کارهایی مانند ارتباط با ارواح در واقع همین کالبد ذهنی فرد است که با آن ارتباط برقرار می‌شود. در این قسمت است که تمام اطلاعات وتجارب فرد با دقت زیادی ثبت و ضبط شده است که در هیپنوتیزم با نفوذ به سطوح خیلی عمیق به آن دسترسی پیدا می‌شود.

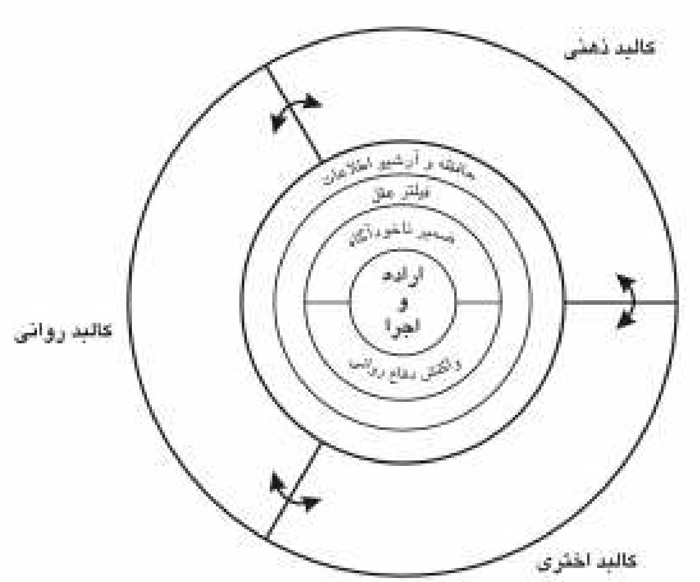
ناخودآگاهی

ناخودآگاهی انسان، مجموعه‌ای از برنامه‌های نرم‌افزاری است(شکل-30) که مشتمل بر قسمت‌های بسیاری است از جمله:

- «منِ» برنامه‌ریزی شده (شخصیت اولیه)

«منِ» برنامه‌پذیر
- بخش شخصیت‌پذیری(شخصیت ثانویه)
- بخش اتوماسیون
  - برنامه‌ریزی قطعی
  - برنامه‌ریزی واکنشی
  - برنامه‌ریزی شرطی
  - برنامه‌ریزی فیلتری
- بخش برنامه‌های متفرقه
- بخش ارزشیابی(وجدان)

- «منِ» مدافع و یا (مادر دوم): واکنش دفاع روانی
- «منِ» دادستان: بخش دادگاه ویژه



(شکل-30، ناخودآگاهی)

من برنامه‌ریزی شده

انسان به هنگام تولد دارای برنامه‌ی نرم‌افزاری مخصوص به خود بوده که باعث می‌شود از سایرین به واسطه داشتن آن ویژگی‌های منحصر به فرد متمایز باشد، بنابراین از این حیث دو طفل هرگز از نظر شخصیتی شبیه به یکدیگر نیستند و هر یک دارای یک شخصیت اولیه‌اند. در واقع با خود این شخصیت را به دنیا می‌آورند.

اصول حاکم بر انسان

- اصل تمایل به لذت
- اصل دوری از درد
- اصل حصول نتیجه در کوتاه‌ترین زمان (میزان عجول بودن)
- اصل نامحدودیت خواسته
- اصل تمایل به کمال ←
  - اصل احساس گمشد گی
  - اصل تشخیص (خیر و شر)
  - اصل آگاهی از خود
- اصل کنجکاوی
- اصل تمایل به خود (خود شیفتگی) ←
  - اصل ستایش خواهی
  - اصل انحصارطلبی
  - اصل منفعت طلبی
- اصل ثبات واکنش متقابل (تهاجمی- تدافعی - سازش)

در مواجه با دیگران، نرم‌افزارهای دیگری فعال شده و انسان واکنش‌های دیگری در دفاع از محوریت خود نشان می‌دهد. در واقع این نرم‌افزارها حافظ اصل خود محوری فرد هستند که نرم‌افزار اولیه، به‌شدت حافظ آن است.

شخصیت ثانویه

شخصیت ثانویه نیز یکی از بخش‌های ناخودآگاهی است که معمولاً در دوران کودکی شکل گرفته و برنامه‌ریزی می‌شود و با الگو برداری از محیط، شخصیت اولیه فرد شکل گرفته و جهت مشخصی پیدا می‌کند.

بخش اتوماسیون

کلیه‌ی حرکاتی که انسان به تکرار و توالی انجام می‌دهد، پس از مدت زمانی الگوی آن حرکات به حافظه‌ی بخش حرکات خودکار(اتوماسیون) سپرده شده و از آن پس بدون نیاز به هیچ‌گونه تفکری و به‌طور خودکار، آن کارها انجام خواهد شد. برای مثال یک تایپیست در ابتدای فراگیری تایپ، برای پیدا کردن جای حروف با مشکلات بسیاری روبه‌روست و لحظات زیادی برای پیدا کردن شستی هر یک از حروف صرف می‌کند ولی پس از مدتی، حافظه‌ی ناخودآگاهی محل قرار گرفتن حروف را فراگرفته، نحوه و حالت دست و انگشتان را نیز به برنامه نرم‌افزاری خود سپرده و از آن پس به‌طور خودکار این عمل را انجام خواهد داد، تا جایی که حتی نیازی به نگاه کردن به محل حروف دستگاه تایپ را نیز ندارد.

برنامه‌ریزی‌های متفرقه

الف. برنامه‌ریزی شرطی

انسان در مقابل بسیاری از شرایط طبق قضیه (اگر.....آن گاه........) از قبل برنامه‌ریزی شده است، از برنامه‌های رفتاری گرفته تا حتی در قبال خیلی از بیماری‌ها برای مثال، افراد در دوران کودکی برنامه‌ریزی می‌شوند که اگر از حمام بیرون بیایند و جلوی باد بایستند؛ آن گاه دچار سرماخوردگی

خواهند شد. یا درصورتی که پیشانی آن‌ها عرق داشته و یا خیس باشد و در معرض باد قرار بگیرند، آنگاه سینوزیت خواهند گرفت و... این دسته بیماری‌ها را، **بیماری نرم‌افزاری شرطی** می‌گوییم.

ب. برنامه‌ریزی واکنشی

یک سری از برنامه‌ریزی‌ها قطعی بوده و به‌دنبال آن به‌طور مکرر توسط فرد به اجرا در می‌آید. برای مثال، به کودکی گفته می‌شود بخور، تو ضعیفی و با تکرار این گفته کودک را این‌گونه برنامه‌ریزی کرده‌اند که باید بخورد زیرا که ضعیف است اما حد نهایی آن تعریف نشده که تا کجا باید ادامه پیدا کند. هم اکنون که آن کودک بزرگ شده و صد و بیست کیلو وزن دارد، هنوز بی‌اختیار و به‌طور سیری‌ناپذیری به سمت غذا کشش داشته و ناخودآگاه می‌خورد؛ مثل این‌که شخص دیگری نیز در درون او قرار داشته و اوست که غذاها را می‌بلعد. در زمان‌های قدیم به این‌گونه افراد گفته می‌شده است که «جوع» دارند و تصور می‌شده است که موجودی درون آن‌ها وجود دارد که غذاها را می‌بلعد. یا طفلی که روی فرش خراب کاری کرده و مورد دعوای شدید والدین خود قرار گرفته که چرا این کار را کردی؛ این برنامه در نرم‌افزار ناخودآگاهی وارد شده و اکنون که بزرگ شده دچار یبوست مزمن است و برنامه‌ی نرم‌افزاری او در مقابل عمل طبیعی دفع، ممانعت به‌عمل می‌آورد. این دسته از بیماری‌ها را **بیماری نرم‌افزاری واکنشی** می‌نامیم.

پ. برنامه‌ریزی فیلتری(باورها)

در این نرم‌افزار، باورهای ما وارد شده است. برای مثال، در دوران کودکی به بچه گفته می‌شود که «عاقل‌باش» و آن را مرتب تکرار می‌کنند؛ و بدین‌ترتیب برنامه‌ای فقط مبنی بر $2×2=4$ وارد می‌کنند. پس از آن و در

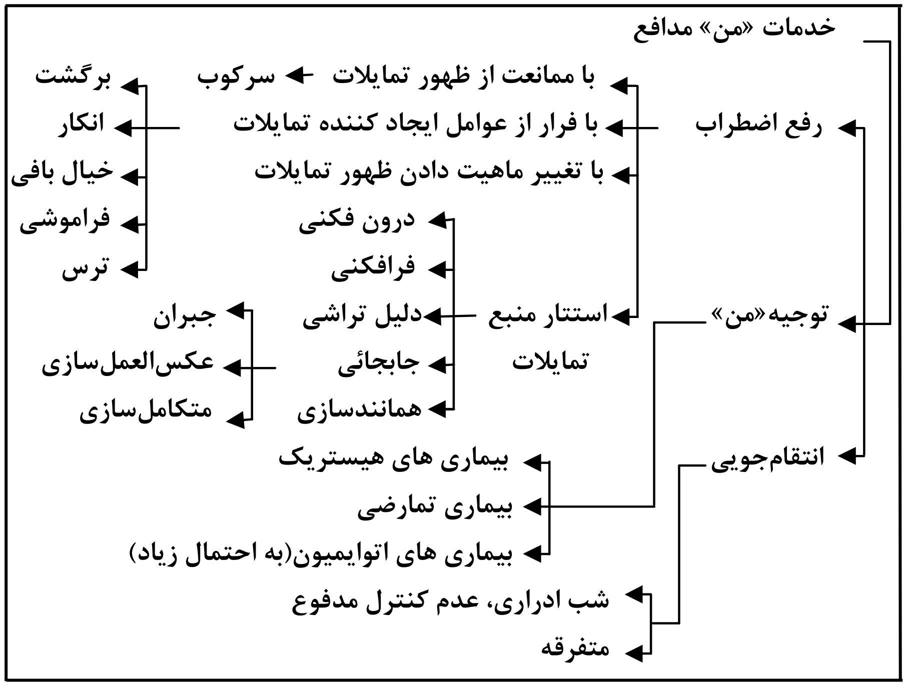
بزرگسالی، فرد مسایل خارج از برنامه عقل و منطق را نمی‌تواند درک کند، در نتیجه، برای چنین کسی حس مسایل متافیزیکی بسیار مشکل است، لذا این فیلتر، ورود بسیاری از برنامه‌های دیگر را قفل می‌کند و اجازه‌ی ورود اطلاعات خارج از آن محدوده را نمی‌دهد.

در این بخش، باورهای ما برنامه‌ریزی شده و اجازه‌ی ورود اطلاعات خارج از آن را نمی‌دهد.

منِ «مدافع» و یا مادر دوم (واکنش دفاع روانی)

یکی از مهم‌ترین بخش‌های ناخودآگاهی بوده، امکان تطابق با محیط را فراهم و به میزان قابل ملاحظه‌ای از تنش‌ها و اضطراب‌های آنی می‌کاهد. اما به‌دلیل این‌که این حمایت‌ها اکثراً از منطق تبعیت نمی‌کند و به نوعی، فرار از حقیقت است، در واقع با نوعی خودفریبی همراه بوده و درست مانند دفاع‌های یک مادر از فرزند خود است. لذا با همه ضرورتی که برای استفاده از آن وجود دارد، ضرر و زیان‌هایی را متوجه انسان خواهد ساخت.

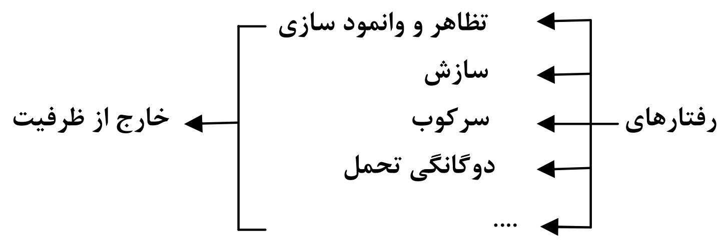
«من‌مدافع» به‌طور همه جانبه‌ای از فرد دفاع می‌کند و همان‌گونه که یک مادر در دفاع از فرزند خود بسیاری از مسایل از جمله حق و عدالت، درستی و نادرستی و... را آن طور که باید و شاید، در نظر نمی‌گیرد و فقط به بیرون کشیدن فرزند خود از مهلکه می‌اندیشد، من مدافع نیز در بسیاری از موارد چنین عمل می‌کند و این تدافع در برخی موارد جنبه‌ی دوستی خاله‌خرسه را پیدا می‌کند.«من‌مدافع» در جهت دفاع از شخص خدمات زیر را انجام می‌دهد:



«منِ دادستان» و یا دادگاه ویژه

دادگاه ویژه، یکی دیگر از بخش‌های ناخودآگاهی است که بر اساس **سیستم خود ارزیابی** خاصی، عمل می‌کند و افرادی را که از شرح وظایف خود عدول کنند، مورد مجازات قرار می‌دهد. این دادگاه در قبال **تولید انرژی پتانسیل منفی** (انرژی منفی ناشی از حرص، خود خوری، درون‌ریزی و...) ایجاد شده توسط فرد، او را محاکمه و محکوم به تحمل بیماری می‌کند که به‌اصطلاح این بیماری‌ها را **بیماری روان‌تنی** و یا **سایکوسوماتیک** می‌نامند. در فرادرمانی، با توجه به توضیح فوق، این دسته را **بیماری‌های دادگاهی** می‌نامیم. مدافعات محکوم در این دادگاه به‌هیچ‌وجه مورد قبول واقع نمی‌شود زیرا در این دادگاه مطابق با فلسفه خلقت انسان عمل شده و اعتقاد بر این است که انسان به روی زمین نیامده است که ایجاد انرژی پتانسیل منفی کند. انرژی پتانسیل منفی، مجموعه‌ی انرژی‌های

منفی است که براثر حالت‌هایی مانند حرص خوردن، خودخوری، درون‌ریزی، غم و غصه و حزن و اندوه، احساس نارضایتی، احساس شکست، احساس گناه و... در انسان به‌وجود می‌آید. یکی از مهم‌ترین عواملی که ایجاد پتانسیل منفی می‌کند، رفتارهای دو گانه است که شامل موارد زیر می‌شود:

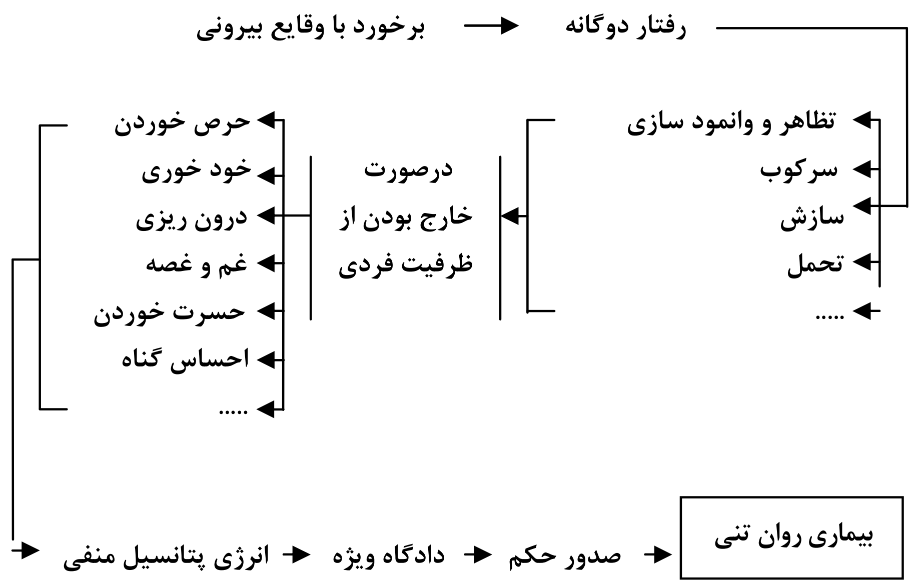


رفتارهای دوگانگی: بخش عمده‌ای از رفتارهای ما را تشکیل داده و به ما در انطباق با پیرامون و محیط کمک می‌کند. اما هر زمان که خارج از ظرفیت انسان باشد منجر به ایجاد انرژی پتانسیل منفی شده و موجب بیماری روان‌تنی می‌شود. کار رسیدگی به انرژی پتانسیل منفی از طریق دادگاه ویژه صورت گرفته و به‌دنبال آن، با توجه به میزان این انرژی، فرد محکوم به نوعی بیماری می‌شود که ممکن است بدون داشتن عارضه‌ی جسمی او را دچار ناراحتی کند و یا اینکه با عارضه‌ی جسمی نیز توأم باشد.

انسان در برخورد با وقایع بیرونی، در اکثر مواقع برای بهتر انطباق پیدا کردن با محیط، مجبور به برخوردی دوگانه می‌شود که مطلوب و دلخواه فرد نبوده و در نتیجه منجر به حرص خوردن، خودخوری و غم و اندوه و... شده و به‌دنبال آن نوعی انرژی منفی در شخص ایجاد می‌شود که آن را «**انرژی پتانسیل منفی**» می‌نامیم. وقتی که میزان این نوع انرژی منفی به‌حد معینی برسد، فرد از طرف دادگاه ویژه مورد محاکمه قرار گرفته و به‌طور

یک‌جانبه محکوم می‌شود و حکم صادره به‌صورت بیماری روی محکوم اجرا خواهد شد؛ در این‌صورت بیمار با مشکلات جسمانی روبه‌رو می‌شود. برخی از این بیماری‌ها، عارضه بدنی خاصی ندارند ولی درد و ایجاد ناتوانی ناشی از آن را، فرد احساس می‌کند و چون عارضه‌ی فیزیکی مشخصی ندارند، پزشک به این دسته از بیماران اعلام می‌کند که مشکل آن‌ها عصبی بوده و یا به‌عبارتی تخصصی‌تر، به بیماری روان تنی و یا سایکوسوماتیک مبتلا هستند.

اساس کار دادگاه ویژه همان‌گونه که ذکر شد، بر اساس سیستم خود پاداش دهی خاصی استوار شده است که افرادی را که از انجام رسالت کمال خود قصور کنند، درگیر می‌کند. این سیستم به‌نظر می‌رسد بر طبق فلسفه‌ی خلقت و کمال انسانی استوار است و به انسان می‌فهماند که برای اهداف بزرگی به‌وجود آمده، نه برای حرص خوردن، خود خوری، غم و غصه و محنت کشیدن. در دادگاه ویژه هیچ یک از دلایل ما در قبال ایجاد انرژی پتانسیل منفی مورد قبول قرار نمی‌گیرد.



برخی از بیماری‌های شایع در رابطه با دادگاه ویژه عبارت است از:

خودخوری	←	**زخم معده**
حرص و نگرانی	←	**بیماری‌های قلبی**
غم و غصه	←	**گواتر**
نگرانی همراه با تضاد	←	**کولیت**
....	←	....

تعریف فیلتر عقلی

این نرم‌افزار، انسان را در مقابل ورود اطلاعات غیرعقلانی و غیرمنطقی محافظت می‌کند و از این طریق عملکرد مدیر بدن را که ذهن است تحت کنترل اطلاعاتی قرار می‌دهد. ورود اطلاعات غیرواقعی باعث پیاده شدن آن روی انسان می‌شود و این در برخی از موارد می‌تواند خطرناک باشد. فیلتر عقلی دارای دو بخش است:

- بخش آگاه که در سطح خودآگاهی قرار دارد و فرد نسبت به چارچوب آن آگاهی داشته و سعی می‌کند که از آن استفاده‌ی آگاهانه کند. عقلانی و منطقی بودن برای هر کسی به‌گونه‌ای تعریف شده است و این نرم‌افزار با برنامه‌های درست و غلط، به نام منطق برنامه‌ریزی شده و فرد در تصمیم‌گیری‌ها و انتخاب‌های خود، از آن استفاده می‌کند.

- بخش ناخودآگاه که **ورودی اطلاعات** را به ذهن انسان به‌طور غیرارادی بسته و این مدیریت را در قبال اطلاعات ورودی غلط حفظ می‌کند و پس از بررسی و انطباق آن‌ها با معیارهای عقلانی و باورهای منطقی که فرد در طی زندگی خود به آن‌ها رسیده است، اجازه عبور و ورود به بخش‌های دیگر ناخودآگاهی را می‌دهد.

مثال: اگر فردی در مقابل ناملایمات محیط زندگی خود عصبانی شده و بگوید «دیگر نمی‌توانم ببینم» بخش فیلتر عقلی خودآگاه انسان به‌طور دقیق منظور فرد را می‌داند که فقط این شرایط را نمی‌خواهد ببیند و مایل است که اوضاع عوض شده و تغییر کند و قصد او از بیان این جمله نابینایی چشم نیست. اما اگر همین گفته وارد بخش فیلتر ناخودآگاهی شود، در آن‌جا با فیلتر عقلی ناخودآگاهی مواجه می‌شود و موضوع ابراز تمایل به ندیدن، فیزیکی تلقی نمی‌شود. اما اگر به احتمال بسیار ضعیفی این بخش نیز متقاعد شود که منظور شخص، ندیدن فیزیکی است و فرد مایل است که چشمان او نبیند، وارد بخش اراده و اجرا شده و پس از آن توسط مدیریت بدن و سلول به اجرا در می‌آید و این مدیریت با توضیحاتی که شرح آن بررسی می‌شود دستور می‌دهد که فرد از این پس نبیند، لذا کوری هیستریک، اتفاق می‌افتد که با وجود سالم بودن چشم، فرد قادر به دیدن نیست.

تعریف فیلتر ناخودآگاهی

فیلتر دیگری در بخش ناخودآگاهی وجود دارد که متشکل است از کلیه‌ی اطلاعات منطقی و یا غیرمنطقی که حاصل زندگی فردی است. و همچنین اطلاعاتی را که در مورد آن‌ها، شخص به نتیجه‌ی فکری مشخص و معینی رسیده و یا خانواده، محیط و جامعه روی او برنامه‌ریزی کرده‌اند. این بخش، فیلتری را بر سر راه اطلاعات ورودی قرار می‌دهد و اگر آن اطلاعات با محتویات این فیلتر هم‌خوانی نداشته باشند آن‌ها را پس‌زده و اجازه عبور نمی‌دهد و درصورتی هم که آن‌ها را بپذیرد، اطلاعات ورودی به بخش اراده و اجرا وارد شده و به‌طور قطع به اجرا در می‌آیند.

نرم‌افزار ناخودآگاهی همه‌ی انسانها به‌گونه‌ی خاصی برنامه‌ریزی شده که انجام بعضی چیزها را در ناخودآگاهی خود مقدور و انجام بعضی چیزهای دیگر را غیرممکن می‌داند. در برخورد با مسایل بیرونی این فیلترها هستند

که از ورود برخی اطلاعات ممانعت می‌کنند؛ برای مثال، وقتی که این برنامه بر اساس فقط عقل ومنطق پایه‌ریزی شده است از قبول مسایل خارج از این حوزه، به‌شدت امتناع ورزیده و از قبول آن سر باز می‌زند.

تعریف بخش اراده و اجرا

پس از این‌که فیلتر ناخودآگاهی، اطلاعاتی را مورد تأیید قرار داد، آن را به این بخش ارسال کرده و در این بخش به اجرا در می‌آید. برای مثال اگر انسان بخواهد روی آتش راه برود؛ در مقابل اطلاعات ورودی در فیلتر ناخودآگاهی به‌شدت مقاومت شده و از عبور آن به بخش اراده و اجرا جلوگیری به‌عمل می‌آید. در نتیجه، فرد به‌هیچ‌عنوان حاضر به پا گذاشتن روی آتش نخواهد شد و درصورتی هم که پا بگذارد به‌شدت سوخته و آسیب می‌بیند. اما با چندین سال کار مداوم و تغییر برنامه این فیلتر از طریق تلقین و خود هیپنوتیزم، فرد قادر خواهد شد که روی آتش گام گذاشته و نه تنها احساس گرما نکند بلکه احساس یخ زدگی نیز داشته باشد. دلیل این‌که سلول دچار تخریب نمی‌شود این است که برای واکنش در مقابل سوختگی دستوری از کالبد ذهنی دریافت نمی‌کند. در این‌صورت سلول به‌راحتی در آن شرایط عمل می‌کند؛ همان‌طوری که موجودات زنده در اعماق 2500 متری حدود 250 درجه سانتیگراد حرارت را تحمل می‌کنند در حالی که ساختمان سلولی آن‌ها دقیقاً همانند سلول انسان است ولی چون شرح وظیفه برای چنان شرایط محیطی تعریف شده است، به‌راحتی تحت آن شرایط در حال فعالیت هستند و دچارهیچ‌گونه تخریبی نیز نمی‌شوند.

تعریف هیپنوتیزم

عبور اطلاعات(تلقین) از فیلتر عقلی به ضمیر ناخودآگاه و عبور از بخش فیلتر ناخودآگاهی به بخش اراده و اجرا، وضعیتی را پیش می‌آورد که به آن هیپنوتیزم می‌گویند. البته در تعاریف هیپنوتیزم گفته می‌شود؛ درصورتی که اطلاعات به ناخودآگاهی برسد عمل هیپنوتیزم انجام می‌شود ولی از نقطه‌نظر فرادرمانی اطلاعات وارد شده باید از نرم‌افزار برنامه‌ریزی‌های ناخودآگاهی نیز بگذرد و همین موضوع است که تلقین‌پذیری و تلقین‌ناپذیری را بر اساس آن می‌توان تعریف کرد.

تعریف رایج هیپنوتیزم

اطلاعات(تلقین) ← فیلتر عقلی ← ضمیرناخودآگاه ← حالت هیپنوز

تعریف هیپنوتیزم از نظرفرادرمانی

اطلاعات (تلقین) ← فیلترعقلی ← فیلتر برنامه‌های ناخودآگاهی ← اراده و اجرا ← حالت هیپنوز

تعریف تلقین‌پذیری

همان‌گونه که شرح داده شد در ناخودآگاهی برنامه‌ی نرم‌افزاری وجود دارد که بر اساس اطلاعات وارد شده به آن، برنامه‌ریزی شده است. اطلاعات در خلال زندگی به‌خصوص در دوران کودکی، این نرم‌افزار را برنامه‌ریزی کرده‌اند. همه‌ی اطلاعات و برنامه‌های ورودی با این فیلتر انطباق داده می‌شود و پس از هم‌خوانی با آن اجازه ورود پیدا می‌کند. تلقین‌پذیری عبارت است از عدم مقاومت این نرم‌افزار با برنامه‌ها و اطلاعات ورودی. برای مثال فردی که تحت‌تأثیرات دوران کودکی و بعد از آن، نرم‌افزار ناخودآگاهی او فقط به‌صورت عقلانی و منطقی، برنامه‌ریزی شده است؛ در

مواجه با مسایل خارج از حیطه‌ی عقل و منطق، متافیزیکی و فراذهنی، مقاومت منفی نشان داده و نمی‌تواند آن را بپذیرد. در نتیجه، چنین اطلاعاتی از ناخودآگاهی او نمی‌تواند عبور کرده و به بخش اراده وارد شده و به اجرا در بیاید. با ذکر مثالی این مورد را بیشتر می‌شکافیم، به‌عنوان نمونه در هیپنوتیزم به سوژه‌ای تلقین می‌شود که پلک‌های او سنگین و سنگین‌تر می‌شود، اما برنامه‌ی نرم‌افزاری ناخودآگاهی شروع به تجزیه و تحلیل این خبر نموده و دلیلی برای این که پلک‌های فرد سنگین‌تر بشود، پیدا نکرده و این خبر را مورد تأیید قرار نمی‌دهد. در نتیجه، هرچقدر هیپنوتیزور برای تلقین کردن تلاش کند، بی‌فایده خواهد بود. یا این که به سوژه تلقین می‌شود که دست‌ها در حال سبک شدن است اما این نرم‌افزار، چنین چیزی را امکان‌پذیر نمی‌داند که دست سبک‌تر شود و این برنامه را در ناخودآگاهی ارایه می‌دهد که هرچیزی در حوزه‌ی جاذبه‌ی زمین قرار داشته باشد، امکان سبک‌تر شدن آن وجود ندارد. بنابراین، تلقین‌های هیپنوتیزور در این مورد بی‌نتیجه باقی خواهد ماند. در مورد چنین افرادی در اصطلاح گفته می‌شود که تلقین‌ناپذیر هستند و در مقابل این عده افرادی که نرم‌افزار ناخودآگاهی آن‌ها هرچیزی را امکان‌پذیر بداند و اجازه عبور به اطلاعات ورودی را بدهد، تلقین‌پذیر گفته می‌شود.

بدون قابلیت تلقین‌پذیری، هیچ‌کسی هیپنوتیزم نخواهد شد و تلاش‌های هیپنوتیزور در این مورد بی‌نتیجه خواهد ماند. در واقع در هیپنوتیزم این سوژه است که تعیین‌کننده‌ی نتیجه‌ی هیپنوتیزم خواهد بود، نه هیپنوتیزور.

تقسیم‌بندی افراد

افراد در برخورد با مسایل درصورتی که آن‌ها را در گذشته تجربه نکرده و راجع به آن‌ها آگاهی واطلاعاتی نداشته باشند، به دو صورت کلی با آن برخورد می‌کنند، یا به‌عبارتی دیگر افراد را می‌توان به دو دسته کلی تقسیم کرد:

- **تقسیم‌بندی افراد**
  - **افراد بدون پیش‌داوری (افراد ساده)**
  - **افراد با پیش‌داوری**
    - **افراد دانا**
    - **افراد سوپر دانا**

افراد بدون پیش‌داوری: افرادی هستند که نسبت به آن‌چه که نمی‌دانند هیچ‌گونه پیش‌داوری و قضاوتی ندارند و اظهارنظر، قضاوت و داوری آن‌ها منوط به انجام آزمایشات و تحقیق و بررسی است و چیزی که نسبت به آن آگاهی ندارند و قبلاً تجربه نکرده‌اند را به صراحت اعلام کرده و عدم‌اطلاع و تجربه‌ی خود را از آن موضوع با شجاعت اخلاقی اعلام می‌کنند. به‌هرحال این گروه در برخورد با مسایلی که اطلاعاتی نسبت به آن ندارند، هیچ‌گونه پیش‌داوری ندارند و اگر قرار باشد راجع به آن اظهارنظر کنند، ابتدا آن را آزمایش کرده و سپس نظر خود را اعلام می‌کنند. این دسته افراد محقق و بی‌نظر و به‌عبارتی افراد ساده هستند.

مفهوم انسان ساده شاید در زبان فارسی، خوب معنا نشده باشد و به علت نزدیکی به مفاهیم ساده اندیش و ساده لوح و... اکثریت افراد برداشت خوبی از آن نداشته باشند، ولی در این‌جا منظور از ساده، همان معنی است که عیسی مسیح(ع) در انجیل فرمودند که تا مثل کودکان ساده نشوید، ملکوت خدا را نخواهید دید. این دسته در زمینه استفاده از رحمانیت الهی، از همه موفق‌تر هستند.

افراد با پیش‌داوری: افرادی هستند که به محض برخورد با هر موضوع جدیدی، بدون داشتن اطلاعات ومعلومات کافی، فوری راجع به آن اظهارنظر کرده و به‌راحتی قضاوت و داوری می‌کنند. این دسته خود به دو گروه تقسیم می‌شوند:

– **افراد دانا:** که نسبت به همه‌ی وقایع، پیش‌داوری داشته و راجع به همه‌چیز اظهارنظر می‌کنند ولی در انتها این آمادگی را دارند که دست از پیش‌داوری برداشته و موضوع را به آزمایش بگذارند و بخواهند آن را مورد تجزیه و تحلیل بی‌نظرانه و محققانه قرار بدهند و صدور حکم نهایی را موکول به بعد از تحقیق خود کنند.

– **افراد سوپر دانا**: افرادی هستند که تصور می‌کنند همه‌ی علوم عالم هستی را می‌دانند و چیزی نمی‌تواند در پهنه‌ی گیتی وجود داشته باشد که از حیطه‌ی علم و دانش آن‌ها خارج باشد. آن‌ها همه‌چیز را باید با بایگانی اطلاعات، تجارب و دانسته‌های خود قیاس کرده و اگر با آن مطابقت کامل داشته باشد، آن گاه موضوع درست است و اگر منطبق نباشد، محال ممکن است که چنین چیزی بتواند وجود داشته باشد. در حالی که می‌دانیم، در پهنه‌ی هستی خیلی چیزها وجود دارد که اگر همه‌ی دانش انسان‌های طول تاریخ را روی هم بگذاریم، حتی نمی‌توانند آن را حدس بزنند و آن قدر مطالب وجود دارد که انسان تصورش را هم نمی‌کند.

این عده در همه‌ی عرصه‌ها، ترمزهای پدیده‌های جدید هستند و با هر فکر نو و تازه‌ای مخالفت جدی دارند. متفکر واقعی به خوبی می‌داند که هر چه بیشتر بداند، سؤالاتش بیشتر و بخش ناآگاهی او آشکارتر می‌شود، به قول ابن‌سینا:

تا بدانجا رسید دانش من   که بدانم که همی نادانم

و یا:

دل گرچه در این بادیه بسیار شتافت
یک موی ندانست، بسی موی شکافت
گرچه ز دلم هزار خورشید بتافت
آخر به کمال ذره‌ای راه نیافت
(ابوسعید ابوالخیر)

در مورد این افراد گفته می‌شود «**صمٌ بکمٌ عمی فَهم لایرجعون**»(بقره: 18) «کر و کور و لال هستند، پس ایشان برنمی‌گردند.»

در دنیای عرفان پیشنهاد می‌شود که از اتلاف وقت با این عده اجتناب شود و با نام‌های مختلفی از آن‌ها اسم برده شده است، حافظ در این مورد چنین گفته است:

با مدعی نگویید، اسرار عشق و مستی
تا بـــی‌خبــر بمیرد، از درد خود پرستی

و یا:

بـــه مستـــوران مگـــو، اســـرار هستـــی
حـــدیـــث جـــان مگو، با نقش دیوار

و جناب مولانا این دسته را در ماجرای فرار عیسی مسیح(ع) در دفتر سوم مثنوی، احمق خطاب کرده و در قسمتی از آن می‌فرماید:

کان فسون و اسم اعظم را که مـــن — بر کر و بر کور خواندم شد حســـن
بر که سنگین بخواندم، شد شکاف — خرقه را بدرید بر خود ، تا بـــه نـــاف
بر تن مرده بخواندم ، گشـــت حی — بر سر لاشی بخواندم ، گشـــت شی
خواندم آنـــرا بر دل احمـــق بـــه وُد — صد هـــزاران بـــار و درمـــانـــی نشد

و در خاتمه:

ز احمقان بگریز، چون عیسی گریخت
صحبت احمق، بسی خون‌ها که ریخت

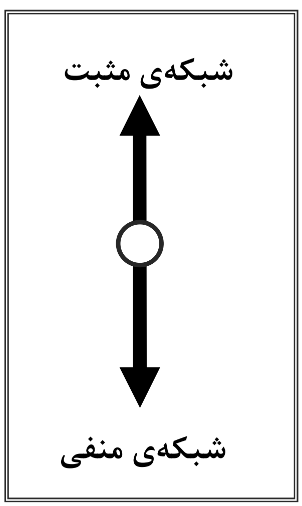
و خلاصه در جایی دیگر می‌فرماید:

حیف است که پیش کر زنی تنبوری
یا یوسفی هم خانه کنـــی بـــا کـــوری

فصل چهارم

شبکه‌های مثبت و منفی

با مدعی مگویید اسرار عشق و مستی
تا بی‌خبـر بمیــرد در دردِ خــودپرستــی
(حافظ)



(ش-31)

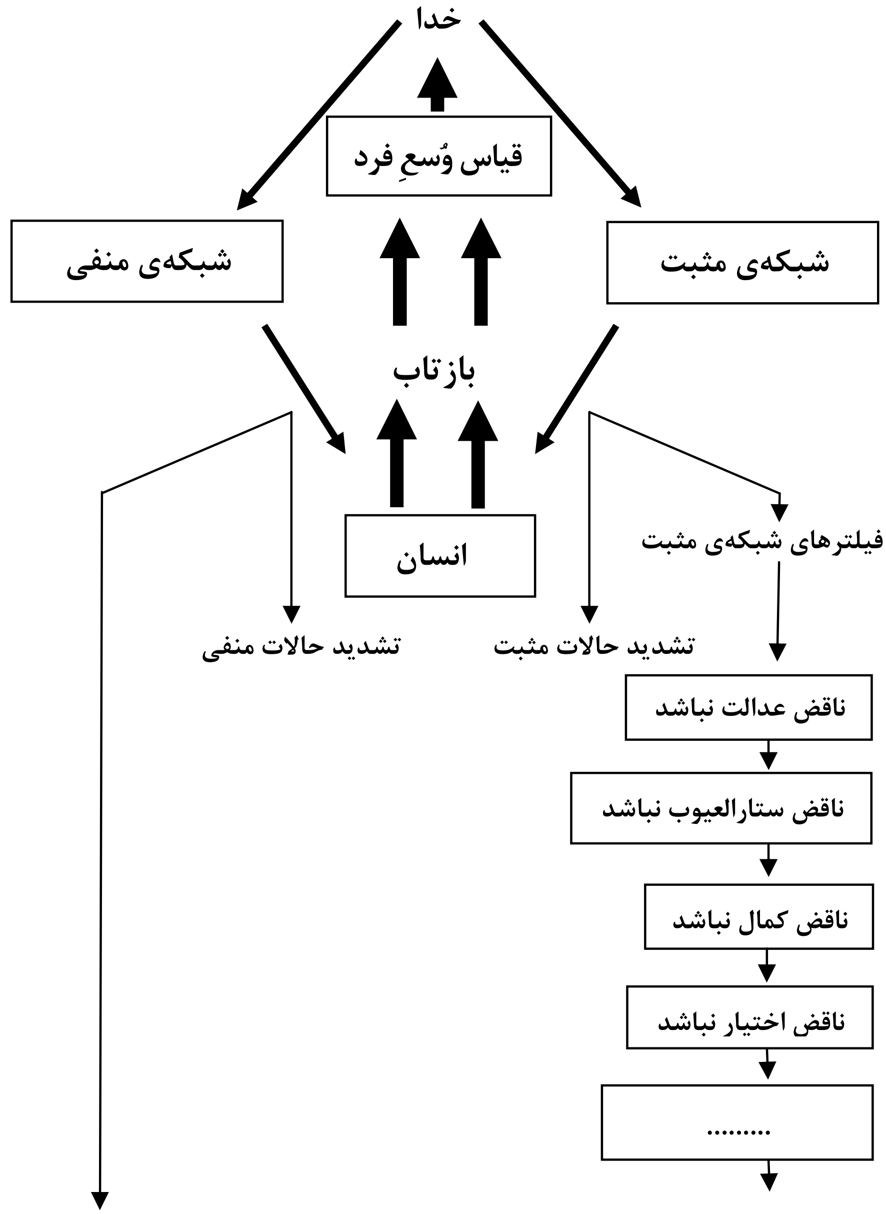
حرکت انسان به سمت کمال تحت‌تأثیر دو شبکه قرار دارد، **شبکه‌ی مثبت** و **شبکه‌ی منفی**. شبکه‌ی مثبت کلیه اطلاعات و آگاهی‌های لازم را در جهت رسیدن انسان به کمال در اختیار او قرار می‌دهد و شبکه‌ی منفی کلیه‌ی اطلاعات و آگاهی‌هایی را که باعث انحراف انسان شده و او را از مسیر کمال دور می‌کند، در اختیار انسان قرار می‌دهد.

بدون وجود چنین نیروی بازدارنده‌ای، حرکت به سمت کمال فاقد ارزش می‌شد؛ زیرا برای رسیدن به آن، دیگر نیازی به صرف نیرو و راه‌کارهای مناسب نبود. پس انسان همواره خود را در مقابل دو نیرو و کشش می‌بیند که در یکی کشش روحانی و معنوی و کمال جو و در دیگری نیرویی ضدکمال در جریان است.

قانون بازتاب

هر انسانی در هر لحظه، دارای بازتابی وجودی است که نتیجه‌ی پندار و گفتار و کردار اوست و می‌تواند مثبت یا منفی باشد. این بازتاب به عالم بالا انعکاس پیدا کرده و از یک فیلتر که وسع فرد را سنجش می‌کند، (**لا یکلّف الله نَفساً الاّ وُسعَها:** هیچ‌کسی تکلیف ندارد مگر به اندازه‌ی وسع خود- بقره:286) عبور کرده و متعاقب آن، بازتاب مناسبی را منطبق بر چارچوب عدالت، مثبت یا منفی برای آن تعیین می‌کند و به شبکه‌های مثبت و منفی ارجاع می‌دهد. شبکه‌ها نیز آن بازتاب را روی فرد پیاده می‌کنند«..**یضل من یشاء و یهدی من یشاء...**» (نحل:93). برای مثال، طبق آیه‌ی زیر در مورد بازتاب منفی، خداوند در قرآن می‌فرماید که ما خودمان شیطان را بر فرد می‌گماریم.«**وَمَنْ یَعْشُ عَنْ ذِکْرِالرَّحْمَنِ نُقَیِّضْ لَهُ شَیْطَاناً فَهُوَ لَهُ قَرِینٌ**»(الزخرف:36). « هرکس از رحمانیت الهی غافل شود، بر او شیطانی می‌گماریم که با او همراه و رفیق باشد.» عکس‌العمل بازتاب، در وهله‌ی اول، تشدید همان بازتاب را برای فرد ایجاد می‌کند و در وهله‌ی دوم، آگاهی مثبت و یا منفی را به نسبت بازتاب شخص برای او به‌وجود آورده و باعث هدایت و یا گمراهی شخص می‌شود. بنابراین، انسانی که خسیس است احتمال این‌که خسیس‌تر بشود خیلی بیش‌تر است تا این‌که خساست او کم‌تر شود و یا این‌که انتظار می‌رود آدم بدجنس، بدجنس‌تر شود و آدم آگاه، آگاه‌تر. لذا در قانون بازتاب آن‌چه که گفته می‌شود «..**فَاِنَّ اللهَ یُضِلُّ مَنْ یَشآءُ وَ یَهدی مَنْ یَشآء...**» (فاطر: 8) به‌خوبی

می‌توان فهمید که بر چه اساسی به کمک شبکه‌ها، ترتیب گمراهی یا هدایت انسان داده می‌شود؛ چگونه بر انسان شیطان گمارده می‌شود یا مشمول هدایت می‌شود. در شکل ساده‌ای رابطه‌ی انسان، خدا و شبکه‌ها نشان داده شده است.



↓	↓
آگاهی مثبت:	**آگاهی منفی:**
آگاهی درجهت رسیدن به شناخت، فهم و درک کمال و پی‌بردن به فلسفه‌ی خلقت و راز آفرینش و یافتن ارزش وجودی خود	**دانش قدرت‌نمایی، خودنمایی، کسب تفوق و برتری نسبت به دیگران، رسیدن به منافع و اهداف دنیوی و منافع شخصی**
↓	↓
آگاهی در جهت مثبت	**آگاهی در جهت منفی**
شناخت، فهم و درک کمال:	**چگونگی رسیدن به قدرت:**
درک وحدت جهان هستی	**قدرت نفوذ در دیگران**
درک انا الحق	**قدرت فکرخوانی**
درک جمال یار	**قدرت دیدن آینده**
درک حضور	**قدرت شخصیت خوانی**
درک هدفمندی خلقت	....
....	

در توضیحات زیر، راجع به هر یک از موارد مشروحه‌ی شبکه‌ی مثبت و منفی مطالب بیشتری را بررسی خواهیم کرد:

فیلتر آگاهی‌هایی که ناقض عدالت باشد

شبکه‌ی مثبت، هرگز آگاهی‌هایی را که موجب نقض عدالت الهی شود، در اختیار انسان قرار نمی‌دهد. برای مثال، این شبکه اگر آگاهی در مورد سؤالات امتحانی را فاش کرده و در اختیار کسی بگذارد نقض عدالت شده است؛ و این

کار را به‌طور قطع انجام نخواهد داد. پس اگر فردی توانست مانند چنین کارهایی را انجام دهد، مشخص است که آگاهی آن را فقط از شبکه‌ی منفی توانسته است دریافت کند و شبکه‌ی مثبت به‌طور مسلم چنین اطلاعاتی را در اختیار کسی قرار نمی‌دهد.

فیلتر آگاهی‌هایی که ناقض ستارالعیوبی باشد

شبکه‌ی مثبت، خود ستار العیوب بوده و عیب همگان را می‌پوشاند. بنابراین، غیرممکن است که اطلاعات مربوط به شخصیت و معایب افراد را در اختیار کسی قرار دهد؛ پس اگر فردی چنین آگاهی‌هایی دریافت می‌کند که مربوط به شخصیت دیگران است و می‌تواند با این اطلاعات عیب کسی را آشکار کرده و یا درون کسی را ببیند، به‌طور قطع و یقین این آگاهی از شبکه‌ی منفی است.

فقط خداوند است که از ذات انسان‌ها خبر دارد (**اِنَّ‌الله علیم بذات الصدور**) (آل‌عمران: 119). به همین دلیل است که قضاوت در مورد انسان‌ها به‌طور مطلق، مختص خداوند است و کلیه‌ی قضاوت‌های انسانی، سطحی و ناقص است.

فیلتر آگاهی‌هایی که ناقض اختیار انسان باشد

فلسفه‌ی خلقت انسان، بر مبنای رسیدن انسان به کمال طراحی شده است، در این‌صورت عاملی که این هدف را تحقق می‌بخشد، اختیار انسان است. بدون وجود اختیار، هیچ مسئولیتی متوجه انسان نیست. پس اگر اختیار انسان مختل و مخدوش شود، نقشه و طرح عظیم خلقت به‌طور کامل عبث و بیهوده خواهد شد. بنابراین، شبکه‌ی منفی از راه‌های مختلف، در صدد مخدوش کردن اختیار انسان است. یکی از این راه‌ها این است که

آگاهی‌هایی را در اختیار او بگذارد که با استفاده از آن، نیازی به تفکر، تدبر و انتخاب راه نداشته باشد و بار تصمیم‌گیری از دوش او برداشته شود. از آن‌جا که انسان نیز به‌شدت تمایل به حفظ منافع شخصی و راحت طلبی دارد؛ در نتیجه، بسیار مایل است که عاملی در کنار او باشد و به او همه‌ی راه‌ها را نشان داده و زحمت تحقیق و بررسی را از گردن او ساقط کند و در ضمن تضمین‌کننده منافع شخصی نیز باشد؛ از این رو انسان را وسوسه می‌کند تا تمایل زیادی به آن‌چه که بتواند بار تفکر و تحقیق را از گردن او بیاندازد، پیدا کند. مانند، طالع‌بینی و... در این راستا شبکه‌ی منفی نیز خدمات گسترده‌ای را ارائه می‌کند تا بتواند از انسان موجودی بی‌اراده و عروسک خیمه‌شب‌بازی بسازد و او را از درون تهی و خالی کند.

شبکه‌ی مثبت، آگاهی‌ها و راهنمایی‌های کلی مورد نیاز مسیر کمال را در اختیار انسان قرار می‌دهد و تصمیم‌گیری و انتخاب راه را در هر لحظه بر مبنای اختیار فردی، به انسان واگذار کرده است. این‌که انسان‌چه چیز بخرد؟ یا چه چیزی را بفروشد؟ با چه کسی ازدواج کند؟ آیا همسرش را طلاق بدهد و یا ندهد؟ و دو راهی‌هایی مانند این‌ها را پاسخ نخواهد گفت. زیرا که برسر همین دو راهی‌هاست که انسان آزمایش می‌شود و در اصل زندگی، متشکل است از بی‌نهایت دو راهی، از انتخاب یک جفت کفش تا انتخاب همسر و...؛ حال اگر قرار باشد به ما بگویند که چه بخر و چه بفروش و... آن گاه نقش انسان در این میانه چه خواهد بود؟

از طرفی دیگر، از دید ناظری که در جهان تک قطبی قرار دارد، بُعد زمان و مکان وجود ندارد، از این رو گذشته و آینده وجود نداشته و جهان هستی در صفر ثانیه به‌وجود آمده و پایان پذیرفته است، لذا هم اکنون اطلاعات گذشته و حال و آینده‌ی جهان در آن‌جا نزد او (جهان تک قطبی) موجود است. مطابق این نظریه، سرنوشت انسان مشخص است، ولی به انسان تحمیل

نشده و آن‌چه وجود دارد، ماحصل اختیار انسان است و انسان، بی‌اراده و عروسک خیمه شب بازی به حساب نمی‌آید.

قدرت نفوذ در دیگران (فکرخوانی- مسخ افراد)

حریم انسان دارای محدوده‌ی مقدسی است زیرا تنها جایی است که خداوند از روح خود در آن دمیده و وجود انسان، خانه‌ی خدا (بیت‌الله) محسوب می‌شود؛ پس هیچ‌کس حق تجاوز به این حریم را ندارد و محدوده‌ای است که باید با تقدس و احترام به آن نزدیک شد.

یکی از حربه‌های شیطان، شکستن تقدس این حریم است تا به بهانه‌های مختلف مورد تجاوز قرار بگیرد. برای ترغیب به این عمل، توجیه‌های زیبایی وجود دارد مانند: فهمیدن مشکلات اشخاص وکمک به انسان‌ها و... که شخص را آماده تجاوز و نفوذ در دیگران کرده و پس از دست یابی به این قدرت و چشیدن طعم شیرین آن، افراد جذب آن شده و دیگر آن را رها نخواهند کرد.

این افراد با القاء این اندیشه که این قدرت‌ها از کرامت‌های الهی است و پاک بودن ضمیر آن‌ها باعث شده که بتوانند درون افراد را دیده و یا در آن نفوذ کنند و با چنین توجیه‌هایی، سرگرم یک بازی شیطانی می‌شوند که ضمن به خطر انداختن امنیت شخصی دیگران، زندگی خود آن‌ها را نیز به باد می‌دهد و مشغول کاری می‌شوند که برایشان، هیچ‌گونه کمالی را به ارمغان نخواهد آورد.

نفوذ در دیگران، با **نیت‌های شیطانی** زیر صورت می‌گیرد:

1. نفوذ به منزله‌ی القاء اراده‌ی شخصی و مسخ افراد؛ این عمل خود به دو منظور انجام می‌گیرد:

- نفوذ به منزله‌ی القاء افکار
- نفوذ به منزله‌ی اعمال اراده

2. نفوذ به منزله‌ی خواندن افکار

3. نفوذ به منزله‌ی خواندن شخصیت

قدرت خواندن شخصیت دیگران

بسیاری از جریان‌های فکری، در صدد تشویق انسان مبنی بر نفوذ در دیگران و خواندن شخصیت آن‌هاست و از آن‌جا که هر انسانی به‌طور قطع اشکالات و معایب شخصیتی خاص خود را دارد؛ لذا این عمل به نتیجه‌ی زیبایی ختم نمی‌شود و فقط باعث جدایی انسان‌ها از یکدیگر و سوق آن‌ها به سوی کثرت می‌شود، زیرا به قول حافظ:

هر که آمد به جهـان، نقـش خرابی دارد

در خرابات بگویند، که هوشیار کجاست

خلاصه این‌که در درون انسان چیز زیبا و قشنگی برای خواندن وجود ندارد و باید همان‌گونه که خداوند با دید عیب پوش خود به ما نگاه می‌کند، ما هم به انسان‌ها همان‌طور نگاه کنیم تا در مقابل، معایب ما نیز پوشیده باقی بماند.

درک انا الحق

بیت‌الله فقط به انسان اطلاق می‌شود؛ زیرا تنها مکانی است که خداوند از روح خود در آن دمیده است (**نَفَختُ فیه مِن رُوحی** – سوره حجر:29) لذا نزدیک شدن به حریم انسان‌ها، باید با تقدس کامل صورت گیرد و هیچ انسانی حق تجاوز به حریم دیگری را ندارد.

هر کس که به درک این موضوع نایل شود به درک **اناالحق** رسیده و محرم و اهل بیت‌الله می‌شود.

محبوب، جمال خود به آدم بخشید   ســرّ حــرمش، به یار محرم بخشید

هــر نقد، که درخــزانــه‌ی عــالم بود   سلطان به کرم، به جزء عالم بخشید

(حافظ)

درک وحدت جهان هستی

رسیدن به درک وحدت حاکم بر جهان هستی و این‌که همه‌ی ذرات عالم در یک پیوستگی و ارتباط تنگاتنگی نسبت به یکدیگر قرار دارند؛ یکی از اهداف دنیای عرفان است. در واقع جهان هستی یک پارچه بوده و وحدت و یکپارچگی بر آن حاکم است. هیچ جزیی نمی‌تواند بدون وجود سایر اجزا وجود داشته باشد. اما عارف در دنیای خود از نقطه‌نظر دیگری این موضوع را می‌بیند و جهان هستی را تجلی و عکس روی یار می‌بیند.

تو آینه‌ی جمال اویی و آیینه‌ی تو، همه‌ی جهان است

(عطار)

درک جمال یار

در عالم عشق، قانونی وجود دارد که میزان و ملاک ارزشمندی برای تشخیص عاشقی است. این قانون مبنی بر این است:

«عاشق در جمال معشوق، نمی‌تواند عیبی ببیند»

داستان لیلی و مجنون به خوبی این درس را به انسان می‌دهد. زمانی که داستان این عشق بر سر زبان‌ها افتاد، هرکسی در این تصور بوده است که لیلی باید چه زیبارویی باشد که مجنون را چنین آواره دشت و بیابان کرده است، لذا همه خواهان دیدن روی او بودند؛ تا آن‌جا که خلیفه دستور می‌دهد لیلی را به دربار بخوانند تا او را از نزدیک ببینند که این چه جمالی است که خالق چنین عشق بزرگی است. اما زمانی که خلیفه لیلی را ملاقات کرد از دیدن قیافه لیلی حیرت کرد زیرا در مقابل خود دختری بسیار معمولی دید. پس به او گفت: این تو هستی که مجنون را چنین آواره‌ی دشت و بیابان‌کرده‌ای، در حالی که تو از سایرین زیباتر نیستی. لیلی در جواب خلیفه، این حقیقت بزرگ را فاش کرد که این چشم مجنون است که باعث به‌وجود آمدن چنین عشق بزرگی شده و

دیدگان عاشق اوست که نمی‌تواند عیب‌های مرا ببیند و خالق این عشق است. کسی که چشمی مثل چشم مجنون داشته باشد، هر دو عالم را به‌راحتی طی می‌کند زیرا که عیبی را در آن نمی‌تواند ببیند.

گفت لیلی را خلیفه، کان تویی
کز تو مجنون شد، پریشان و غوی
از دگر خوبان، تو افزون نیستی
گفت خامُش، چون تو مجنون نیستی
دیده‌ی مجنون، اگر بودی تو را
هر دو عالم، بی‌خطر بودی تو را
(مولانا)

عاشق به وحدت می‌رسد و غیراز معشوق خود را نمی‌خواهد. در واقع عاشق موحد می‌شود و غیراز یار خود را طلب نمی‌کند. هر که را به او نشان بدهند، باز هم نگاه او فقط به سمت معشوق خود است.

عاشق از تجربه‌ی عشق خود، به **وحدت** می‌رسد و **موحد** می‌شود. در واقع یکی از اهداف عشق زمینی رسیدن به همین درک است:

خاموش کن و چندین، غمخواره مشو آخر
آن نفس که عاشق شد، اماره نخواهد شد
(مولانا)

درک حضور

شوق وصل در وجود عاشقانش، وجدی غیرقابل تصور بر می‌انگیزد. وصل او در این برهه از زندگی، که در مسیر «الیه‌راجعون» به‌سوی او می‌رویم؛ همان درک حضور است که انسان بالاتر از آن را نمی‌تواند تجربه کند. پس نهایت درجه‌ی وصل در جسم، رسیدن به درک حضور اوست.

درک هدفمندی خلقت

رسیدن به درک این موضوع که خلقت بر اساس نقشه‌ی هدفمندی صورت گرفته، انجام کار عبث و بیهوده از خداوند محال بوده و خلقت نیز با طرحی هوشمندانه و منظوری متعالی تحقق پیدا کرده است.

نحوه‌ی تشخیص آگاهی‌های شبکه‌ی مثبت و منفی

همان‌گونه که در تقسیم‌بندی فوق دیده می‌شود، بسیاری از قدرت‌هایی که انسان به آن‌ها دل بسته و به‌شدت دنبال می‌کند و برای به دست آوردنش سال‌ها وقت سپری می‌کند، همگی اهدایی شبکه‌ی منفی هستند و شبکه‌ی مثبت محال است که حتی یکی از آن‌ها را در اختیار اشخاص بگذارد، زیرا نقض‌کننده ستارالعیوب بودن، عدالت الهی، اختیار انسان و... است. به‌هرحال شبکه‌ی مثبت فقط آگاهی‌های کمال را در اختیار انسان می‌گذارد و نه چیز دیگری را. بدون شک یکی از شیرین‌ترین تجارب در دنیای عرفان، دریافت آگاهی است. پرشدن خلاء ناآگاهی با آگاهی ناب الهی که خود لذتی غیرقابل توصیف دارد و می‌تواند انسان تشنه را سیراب کند. اما گاهی این تشنگی به قدری زیاد است که امکان دارد او هر جامی را با هر محتوایی سر بکشد؛ بدون توجه به این‌که این شراب اهدایی، ممکن است از شبکه‌ی منفی باشد.

کلیه‌ی اطلاعات ماورایی که انسان به دست می‌آورد، یا از شبکه‌ی مثبت است و یا از شبکه‌ی منفی.

اطلاعات شبکه‌ی مثبت، انسان را در جهت کمال هدایت کرده و راه رسیدن به وحدت را با جهان هستی برای او فراهم می‌کند. از پیامدهای این هدایت، رسیدن به شادی درونی، آرامش و... است. اطلاعاتی که در جهت

خودنمایی و منافع شخصی، نحوه‌ی تسلط و نفوذ در دیگران و فکرخوانی است و نیز کلیه‌ی اطلاعاتی که نقض‌کننده‌ی عدالت الهی، اختیار انسان و ستارالعیوب بودن پروردگار شده و باعث بر هم زدن امنیت خصوصی دیگران شود و ایجاد کثرت کند، از شبکه‌ی منفی است و شبکه‌ی مثبت، هرگز چنین اطلاعاتی را در اختیار افراد قرار نمی‌دهد.

از پیامدهای استفاده دانسته و یا ندانسته از اطلاعات شبکه‌ی منفی، رسیدن به اضطراب و ناآرامی، افسردگی، ناامیدی، غم‌واندوه، احساس تنهایی و... است. گذشته از این موارد، کلیه‌ی اطلاعاتی که ایجاد ترس و وحشت، دلهره و اضطراب، یأس و ناامیدی، غم و اندوه و افسردگی و... در انسان کند، چه در خواب و چه در بیداری، به‌طور قطع از شبکه‌ی منفی است.

آگاهی‌های صادره ازشبکه‌ی مثبت	آگاهی‌های صادره از شبکه‌ی منفی
- آگاهی‌های مربوط به فلسفه‌ی خلقت هدف آفرینش ونحوه‌ی رسیدن به کمال	- آگاهی‌های مربوط به کسب قدرت و کسب برتری نسبت به دیگران
- نحوه‌ی حل تضاد ورسیدن به وحدت	- آگاهی جهت کشف عیب دیگران و شخصیت آن‌ها و ترغیب برای قضاوت در مورد افراد و قرار گرفتن درفازمنفی و سوق پیدا کردن به سمت عالم کثرت
- نحوه‌ی رسیدن به ادراک کمال	- آگاهی جهت رسیدن به قدرت،مانند فکرخوانی، آینده بینی، نفوذ در دیگران
- درک وحدت جهان هستی	- آگاهی‌های تقویت من ومنیت
- درک اناالحق	- احساس ناامیدی، ترس، اضطراب، تنهایی، غم، افسردگی و... (چه در بیداری و چه در خواب)
- درک جمال یار	
- درک هدفمند بودن خلقت انسان	
- درک حضور	
- ایجاد امید، آرامش، امنیت، شادی	

کمال و قدرت

اطلاعات و آگاهی‌هایی را که انسان می‌تواند به زندگی بعدی انتقال دهد، مهم‌ترین بخشی است که در عرفان حلقه مورد بررسی قرار می‌گیرد. برنامه‌ریزی برای حرکت در مسیر کمال که در دنیای عرفان به آن **سیر و سلوک** گفته می‌شود، بستگی به شناسایی مسیر دارد، تا به‌طوردقیق اطلاع داشته باشیم که در این مسیر، چه چیزهایی مورد نیاز است و بدین وسیله ضمن صرفه جویی در وقت، همه‌ی آن‌چه که مورد نیاز است، تدارک دیده شود. پس لازم است اطلاعاتی در باره‌ی زندگی‌های بعدی نیز داشته باشیم؛ برای مثال، زندگی بعدی ما در لامکانی ادامه پیدا می‌کند و در آن، ما ابعاد مکان را از دست داده و قادریم در آن واحد در هر جایی حاضر باشیم و در آن‌جا، فقط بُعد زمان بر ما حاکم خواهد بود. با توجه به توضیحات فوق، اگر داشته‌های انسان را شناسایی و دسته بندی کنیم، می‌توانیم تشخیص دهیم که کدام یک از این داشته‌ها در زندگی بعدی کاربرد خواهد داشت.

داشته‌های زمینی شامل دانش‌ها، قدرت‌ها، توان‌ها و تخصص‌ها، کلیه‌ی اطلاعاتی است که برای زندگی روزمره مورد نیاز بوده و بدون وجود آن‌ها، امکان زندگی برای انسان دشوار می‌شد و حاصل عمر انسان، کسب این دانش‌ها و اطلاعات است. برای مثال، دانش اقتصاد، فن و تکنیک حسابداری، دانش طراحی ماشین، رایانه، ساختمان، هواپیما و... هیچ یک از موارد ذکر شده در زندگی بعدی کاربردی ندارند؛ و فقط درصورتی که در این زندگی منجر به فهم و درک کمال بشوند، مفید و مؤثر بوده و در غیراین‌صورت رنج بیهوده تلقی می‌شود. به‌عبارتی دیگر، ما در یک بازی زمینی شرکت داریم تا بلکه با تجربه‌های ناشی از این بازی، بتوانیم به درک مظاهر گوناگون کمال برسیم. بنابراین، قدرت‌ها و توان‌هایی که انسان بر اثر ورزش، تمرین و ممارست به دست می‌آورد؛ مانند قدرت وزنه برداری، پرش، اسکی، مهارت ماشین نویسی، رانندگی، آرایشگری و... هیچ کدام از این‌ها در زندگی بعدی به درد ما نخورده و مورد استفاده‌ای ندارند؛ فقط نتیجه‌های ناشی از این تجارب است که در خدمت رسیدن ما به هدف

اصلی از آمد و رفت ما به این جهان است. برای مثال ما ورزش می‌کنیم و قدرتمند می‌شویم تا بیمار نشده و سالم باشیم و در نتیجه بهتر و راحت‌تر بتوانیم به چارچوب کمال بیندیشیم. در حرفه‌ای توانمند می‌شویم تا نانی به‌کف آورده و در کنار آن بتوانیم پاسخی برای کمال خود پیدا کنیم که بدون چنین پاسخی، آمد و رفت ما عبث و بیهوده خواهد بود.

ابر و باد و مه و خورشید وفلک در کارند

تا تو نانی به کف آری و به غفلت نخوری

(سعدی)

داشته‌هایی را که به‌اصطلاح، ماورایی نام‌گذاری‌کرده‌ایم، شامل قدرت‌های ماورایی مانند فکرخوانی، آینده‌بینی، شخصیت خوانی و... هستند که هیچ یک از این موارد، مورد استفاده‌ای در زندگی بعدی نخواهند داشت در حالی که برای کسب آن‌ها، سال‌های متمادی از وقت انسان هدر رفته است.

بخش دیگری از دانش‌های ماورایی، دانش کمال است که شامل کلیه‌ی آگاهی‌هایی است که در مسیر کمال به آن‌ها نیازمند هستیم و همان‌گونه که بررسی خواهد شد، تنها بخشی از داشته‌های انسان را تشکیل می‌دهد که قابل انتقال به زندگی بعدی است. این داشته‌ها فقط آن بخش از ادراکات انسان را تشکیل می‌دهد که در حیطه‌ی کمال مطرح است؛ مانند درک اناالحق، درک وحدت، درک جمال الهی و....

همان‌گونه که به‌طور مختصر اشاره شد، هیچ یک از داشته‌های زمینی انسان، قابل انتقال به زندگی بعدی نیست. برای مثال، اگر انسان تسلط کامل به علم اقتصاد، حسابداری، روان‌شناسی، رایانه و... داشته باشد، در زندگی بعدی هیچ‌گونه ارزشی نداشته و فاقد هرنوع کاربردی هستند. این داشته‌ها فقط به‌عنوان واقعیت‌هایی در زندگی کنونی به‌کار گرفته شده، تا ضمن گذران زندگی، انسان با استفاده از آن‌ها به حقایق دیگری دست پیداکنند.

به‌همین صورت، هرگونه قدرت و مهارت بدنی نیز در زندگی بعدی کاربردی ندارد؛ برای مثال، شخص وزنه برداری که وزنه‌ی چند صد کیلوگرمی را بلند می‌کند و یا ورزشکاری که چند متر رکورد پرش دارد، هیچ یک از این توان‌ها را در زندگی بعدی نمی‌تواند به‌کار بگیرد و این توان‌ها در این زندگی در خدمت کسب سلامتی و تندرستی او بوده‌اند تا بتواند با داشتن تن سالم و عمر طولانی‌تر، به چگونگی و راز خلقت پی ببرد. همچنین قدرت‌های ماورایی انسان نیز مانند طالع‌بینی، فکرخوانی و شخصیت خوانی، طی‌الارض و... در زندگی بعدی مورد استفاده‌ای ندارند. برای مثال اگر انسان طی‌الارض کند، در زندگی بعدی به علت این‌که فاقد بُعد مکان است و جابجا شدن آنی برای همه‌ی کالبدهای ذهنی میسر است، هیچ‌گونه ارزشی نخواهد داشت؛ درحالی که ممکن است بخش زیادی از عمر خود را صرف به دست آوردن آن کرده باشد و یا دیدن آینده، خواندن فکر دیگران و... همه‌ی این چیزها در آن‌جا برای همه امکان‌پذیر است و این قدرت‌ها دیگر ارزشی نخواهند داشت زیرا در آن زندگی قرار است، انسان تجارب ارزشمندتری را کسب کند. با این توضیحات، نتیجه می‌گیریم که هیچ‌نوع قدرتی قابل انتقال به زندگی بعدی نیست.

بخش دیگر دانش‌های ماورایی، دانش کمال است که تنها بخشی است که به زندگی بعدی انتقال پیدا می‌کند و سواد و داشته ما در آن‌جا به حساب می‌آید و شامل ادراکاتی است که در بالا به آن‌ها اشاره شد؛ درک وحدت، درک **انا الحق** و... آگاهی‌های مربوط به این ادراکات که فقط از طریق شبکه‌ی مثبت در اختیار انسان قرار می‌گیرد.

بخش دیگری که از نتیجه‌گیری اعمال انسان حاصل می‌شود، در خدمت رسیدن به ادراکاتی است که هم اکنون توضیح داده شد. در این‌جا برای روشن شدن نتیجه‌ی اعمال، به‌ذکر مثالی می‌پردازیم. فرض کنید که دانش‌آموزی تاکنون از درس دیکته، صدها بار نمره‌ی صفر گرفته است؛ زمانی

که این دانش‌آموز موفق شد از این درس، نمره‌ی بیست بگیرد، در این‌صورت آیا نمره‌های صفر گذشته‌ی او اهمیتی خواهد داشت؟ و یا برعکس دانش‌آموزی که همیشه نمره بیست از امتحان خود می‌گرفته است، حالا صفر بگیرد؛ آیا دیگر اهمیتی دارد که او همیشه بیست می‌گرفته است؟

پس **نتیجه‌ی اعمال انسان** و پایان نامه‌ای که او برای خود از بازی دنیا می‌نویسد، دارای اهمیت است و نه خود اعمال.

در نتیجه، ماحصل همه‌ی زندگی انسان در میزان درک او از دانش کمال و نتیجه‌گیری اعمال او خلاصه می‌شود. لذا همه‌ی داشته‌های انسان را می‌توان در دو دسته‌ی کلی کمال و قدرت خلاصه کرد و نتیجه گرفت که فقط در این راستا دانش کمال است که ارزش پی‌گیری دارد و قدرت به هرگونه‌ای که باشد، زوال پذیر است و عمر انسان را بر باد داده، گاهی نیز موجب فریب او می‌شود و تحت نام کرامات باعث می‌شود که ما در خدمت شبکه‌ی منفی قرار بگیریم. مولانا قدرت را به حلوا تشبیه کرده، آن را خوراک کودکان می‌داند و توصیه می‌کند تا صبر کرده از خوردن آن بپرهیزیم تا اصل ماجرا که درک کمال است، از راه برسد.

گر سخن خواهی که گویی چون شکر
صبر کن از حرص و این حلوا مخور
صبر باشد، مشت‌های زیرکان
هست حلوا ، آرزوی کودکان
هرکه صبر آورد، گردون بررَوَد
هرکه حلوا خورد، واپس‌تر رود
(مولانا)

کرامات، مجموعه‌ی چیزهایی است که انسان را به کمال برساند و آن چیزها، فقط آگاهی و ادراک توان بالقوه‌ی الهی است؛ یعنی در مسیر کمال از

کسی پرسیده نمی‌شود که چه قدرتی دارد؟ بلکه سؤال می‌شود، به چه آگاهی‌هایی رسیده و به چه درکی نایل شده است؟

تعریف روشن‌بینی

روشن‌بینی یعنی روشن دیدن و رسیدن به وضوح دید، در مورد جهان هستی و فلسفه‌ی خلقت و این‌که از کجا آمده‌ایم؟ به چه منظوری آمده‌ایم؟ به کجا می‌رویم و چه هدفی را دنبال می‌کنیم؟

روشن‌بینی یعنی چشم بصیرت پیدا کردن و توانایی درک معرفت یافتن و رسیدن به قابلیت خواندن کتاب جهان هستی که کتاب مبین و آیات آشکار خداوند است.

روشن‌بینی نتیجه‌ی ارتباط و اتصال به شبکه‌ی مثبت است و چیزی نیست که بتوان بیهوده ادعای آن را داشت، نمی‌توان به زور به آن رسید و در دنیای عرفان و معرفت و شهود و اشراق قابل حصول است.

در بعضی از مکاتب، تبعات اتصال به شبکه منفی را «**روشن بینی**» می‌خوانند و آن را وسیله‌ی قدرت نمایی و اعمال برتری بر دیگران قرار داده، موجب انحراف فکری برای خود و دیگران می‌شوند که در بحث «کمال و قدرت» و «شبکه‌های مثبت و منفی» به آن‌ها اشاره شده است و در این‌جا نیز اشاره‌ی مختصری به آن‌ها می‌کنیم.

- آن‌چه که نفوذ در حریم مقدس دیگران باشد؛ مانند فکرخوانی، مسخ و...
- آن‌چه که ستارالعیوب بودن را نقض کند؛ مانند قدرت شخصیت‌خوانی، برملا کردن عیب و اسرار دیگران و...
- آن‌چه که اختیار انسان را نقض کند؛ مانند قدرت مسخ دیگران و...
- آن‌چه که حوادثی را به انسان تحمیل کند؛ مانند طلسم و جادو و...

- آن‌چه که عدالت الهی را نقض کند؛ مانند طالع‌بینی و...

- آن‌چه که از طریق کار با «**مِن دُونِ الله**» (غیر از خدا) به‌دست می‌آید؛ مانند کمک گرفتن وهمکاری با روح، جن و... به‌جای خداوند (نقض پیمان **ایاک‌نستعین**) (فاتحه: 5).

• **هشدار مهم:** همه‌ی علاقمندان به کمال و تعالی باید آگاهی لازم برای تشخیص کمال و قدرت را داشته باشند و فرق آن‌ها را به‌خوبی بدانند تا به دام شبکه‌ی منفی اسیر نشوند که رهایی از آن، کاری بسیار دشوار است.

تعریف علم

علم عبارت است از بررسی واقعیت‌ها، پیدا کردن علت و ارتباط بین اجزای آن. واقعیت چیزی است که واقع شده و اتفاق افتاده است. واقعیت‌ها از خود اثراتی به‌جای می‌گذارند که قابل پی‌گیری، ردیابی، آزمایش، ثبت و ضبط و تکرار هستند. آثار به جا مانده از واقعیت‌ها را از نظر ردیابی می‌توان به سه دسته‌ی کلی تقسیم کرد:

- دسته‌ی اول واقعیت‌هایی که با حواس پنجگانه‌ی انسان قابل ردگیری هستند.

- دسته‌ی دوم آن دسته از پدیده‌ها که فقط با ابزار و لوازم ویژه‌ای قابل ثبت و ضبط و بررسی هستند.

- دسته‌ی سوم واقعیت‌هایی که به خودی خود وجود دارند ولی هنوز کشف نشده‌اند.

از نقطه‌نظر بررسی علت وقوع یک واقعیت نیز، علت بعضی از پدیده‌ها برای انسان معلوم و مشخص است و در مورد بعضی دیگر، نامشخص است.

از نظر نحوه‌ی استفاده و بهره‌برداری از واقعیت‌ها در دنیای علم، درصورتی که علت وقوع مشخص باشد، انسان امکانات استفاده از بعضی از

آن‌ها را داشته و برای بعضی دیگر هنوز امکان استفاده را در اختیار ندارد و در وضعیتی که علت واقعیتی مشخص نیست نیز با دو حالت روبه‌رو هستیم؛ یا از آن حالت می‌توانیم استفاده عملی داشته باشیم و یا این‌که قادر به بهره‌برداری از آن‌ها نیستیم.

اگر بخواهیم در مورد اول مثالی بزنیم، می‌توانیم اصول پرواز هواپیما را یادآوری کنیم که بر اساس«**اصل برنولی**» صورت می‌گیرد. این اصل به ما می‌گوید، در جریان یک سیال هرگاه سرعت بیش‌تر شود، فشار کم‌تر می‌شود و برعکس. انسان بدون دانستن علت وقوع اصل برنولی، چندین دهه است که از پرواز هواپیماها و هلی کوپترها بهره‌برداری عملی کرده است و عدم اطلاع از چگونگی وعلت این پدیده، مانع استفاده‌ی او نشده و نخواهد شد.

آن‌چه را که واقعیت داشته و بتوانیم مورد بهره‌برداری عملی قرار بدهیم، علم محسوب می‌شود؛ خواه علت وقوع آن را بدانیم و خواه ندانیم. البته ممکن است بعضی چیزها را نیز بدانیم ولی درصدد آزمایش آن نباشیم .

در بعضی موارد نیز اظهارنظرهای جاهلانه‌ای کرده‌اند که لکه‌ی ننگی بر دامن علم مانده است. برای مثال، گزارش آکادمی علمی فرانسه در قبال دکتر آنتوان مسمر در مورد هیپنوتیزم مبنی بر شیادی بودن آن، اظهارنظر در مقابل طب‌سوزنی، هومیوپاتی و....

تاریخ نشان می‌دهد که بسیاری از دست آوردهای دنیای علم در ابتدا به‌طور کامل جنبه‌ی غیرعادی داشته، باورنکردنی و مخالف با دانش روز و در بعضی از مواقع حتی خرافی نیز بوده است. برای مثال، تا چند دهه‌ی قبل اگر در نقاشی‌های مذهبی برای مقدسین هاله‌ای ترسیم می‌شد، به‌طور قطع از نظر دنیای علم، غیرواقعی و خرافه به حساب می‌آمد. اما اینک با عکس‌برداری

کرلیان می‌دانیم که انسان پیرامون خود هاله‌های رنگین دارد و یا اگر گزارش شده که در طول تاریخ کسی با دست کشیدن بر بدن دیگری باعث شفا و درمان آن فرد شده، به‌طورقطع مورد قبول جوامع علمی نبوده است. اما چندین دهه است که نقشه‌ی حوزه‌ی پولاریتی بدن در یکی از دانشگاه‌های آمریکا کشف شده و تأثیر این حوزه در سلامت انسان مشخص شده است. این کشف سبب به‌وجود آمدن رشته‌ی پولاریتی درمانی یا نیرو درمانی شد و در سرتاسر دنیا بسیاری از مردم با چشمان خود دیدند که با دست کشیدن بر سر و بدن افراد، درمان صورت می‌گیرد.

در نتیجه، اظهارنظر و رد شفاهی شاخه‌ای توسط دنیای علم، دلیلی بر مردود بودن آن موضوع نیست؛ مگر این‌که با آزمایش‌ها و تحقیق‌های مستند، موضوعی رد شده و مردود شناخته شود. همه‌ی نوآوری‌ها و تفکرهای جدید در ابتدا با اظهارنظرهای شفاهی، تحقیق نشده و غیرمستند دنیای علم روبه‌رو بوده است. هر موضوع جدیدی در عصر خود با برخورد غیرعلمی اکثر علما مواجه شده و به‌جای تحقیق و آزمایش و توجه به واقعیت داشتن موردی، به صرف این‌که سابقه‌ای در علم نداشته است آن را رد کرده و در مقابل آن جبهه‌گیری کرده‌اند که بعدها همه‌ی این موضع گیری‌ها منجر به رسوایی و بدنامی دنیای علم شده است؛ برای مثال موضع‌گیری در مقابل طب هومیوپاتی که منجر به حدود دو قرن مقاومت در مقابل آن شد ولی در نهایت با اثبات عملی، امروزه در دنیا کاملاً شناخته شده و کارایی آن در خیلی از زمینه‌های درمانی به اثبات رسیده است؛ درحالی که اگر این رشته مورد حمایت جوامع علمی قرار می‌گرفت، شاید امروز می‌توانست نقش مهم‌تری در طب و شناخت انسان و بیماری بازی کند که البته مقاومت‌های صورت گرفته، به‌طور قطع آن را به تأخیر انداخته است.

جالب توجه است که دنیای علم، شگرد جالبی در مقابله با ایده‌های نو دارد به این‌صورت که ابتدا در برخورد با ایده‌های نو، منکر آن شده و تا سرحد امکان برای آن ایجاد مقاومت می‌کند و تا جایی که بتواند ایستادگی و کارشکنی می‌کند ولی به محض این‌که در موقعیت عقب نشینی قرار گرفت، بلافاصله تغییر موضع می‌دهد، کار را به دست گرفته و جنبه‌ی آکادمیک به آن می‌دهد و چنان وانمود می‌کند که انگار خود کاشف آن بوده است.

برای مثال، موضع‌گیری در مقابل طب سوزنی که در ابتدا از جانب دنیای علم، شیادی تلقی می‌شد پس از آن که در مقابل کاربردهای عملی آن نتوانست مقاومت کند، به میدان آمده و سررشته‌ی کار را به دست گرفت و طب سوزنی الکترونیک را ایجاد کرد که در آن با استفاده از الکترودهایی، نقاط مورد نظر را یافته و روی آن کارهای درمانی لازم را انجام می‌دهند.

اما به‌طور کلی فراموش می‌کنند که تا چند دهه‌ی اخیر، در حال تمسخر این رشته بوده و چگونه آن را شیادی می‌دانستند! و اصلاً به روی خود نمی‌آورند که در باره‌ی آن‌چه اظهارنظرهایی داشتند.

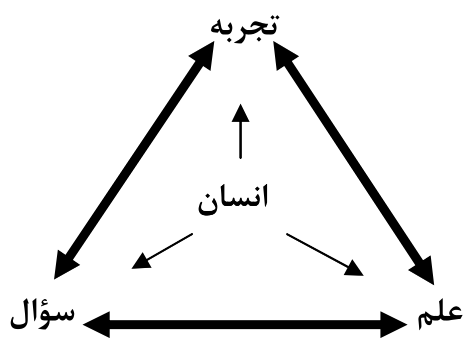
یا در مقابل هیپنوتیزم که امروزه با استفاده از آن رشته‌ی «هیپنوتراپی» را به‌وجود آورده‌اند و برای آن گزارش‌ها و اخبار افتخار آمیزی ارائه می‌کنند؛ ولی هرگز درصدد صدور بیانیه‌ای مبنی‌بر عذرخواهی از مرحوم‌آنتوان مسمر نبوده‌اند. دنیای علم باعث شد دکتر ساموئل هانمان ارائه‌دهنده‌ی تئوری و عملی هومیوپاتی نوین در فقر، فلاکت و بیچارگی دنیا را ترک کند. گرچه پس از پی بردن به اهمیت کار او، از وی تجلیل به‌عمل آمده و پس از نبش قبر، با شکوه تمام در پاریس او را دوباره به خاک سپردند و لااقل در این مورد این رسوایی را پذیرفتند، اما دیگر چه سود؟!

بار سنگین این فجایع در دنیای علم، به‌دوش چه کسانی است؟

به‌طور مسلم مسئولیت به‌دوش آن‌هایی است که به نام علم، به علم و بشریت خیانت کرده و خواهند کرد.

تجربه، علم و سؤال

آن‌چه را که انسان از شناخت، فهم و درک دارد، محصول یک مثلث است که **تجربه، علم و سؤال** سه رأس این مثلث (شکل-32) را تشکیل می‌دهند. در ابتدای مسیر انسان، کدام یک از این سه، قبل از دیگری وجود داشته و مورد استفاده و بهره‌برداری انسان قرار گرفته است؟



(شکل-32)

ممکن است فوری جواب دهیم که تجربه، اولین چیزی بوده که انسان در ابتدا با آن برخورد کرده وآن را شناخته است. این درست است که ما بدون شک همواره با تجربه برخورد داشته ایم. اما برای این‌که یک تجربه منجر به دانش و معلوماتی شود، انسان باید مجهز به یک سیستم پردازشگر باشد تا بتواند با تجارب کسب شده، بازی‌های فکری لازم را انجام داده و سرانجام آن را به نتیجه‌ی مشخصی برساند که بتوان نام تجربه را روی آن گذارد. این سیستم پردازشگر، خود نیاز به‌علم دارد و بدون علم هیچ سیستم پردازشگری نمی‌تواند تجربه‌ای را ثبت و ضبط کند.

پس نتیجه می‌گیریم که برای بهره‌برداری از تجارب، باید علم وجود داشته باشد؛ اما برای این‌که علم به‌وجود بیاید، باید قبل از آن، مجهولاتی برای انسان وجود داشته باشند که با پاسخ به آن‌ها، علم و دانشی ایجاد شده باشد و بدون برخورد با سؤال، علمی نمی‌تواند به‌وجود آمده باشد. پس باید انسان قبل از رسیدن به علم، با سؤالاتی برخورد کرده تا با پاسخ به آن‌ها، علم به‌وجود بیاید. در واقع، بدون برخورد با سؤال، جوابی هم وجود ندارد که بخواهد تبدیل به علم شود.

پس بدون سؤال هم علم نمی‌تواند وجود داشته باشد ولی پاسخ به سؤال هم خود نیاز به‌وجود علم دارد و تا علم نداشته باشیم، نمی‌توانیم به سؤالی پاسخ بدهیم.

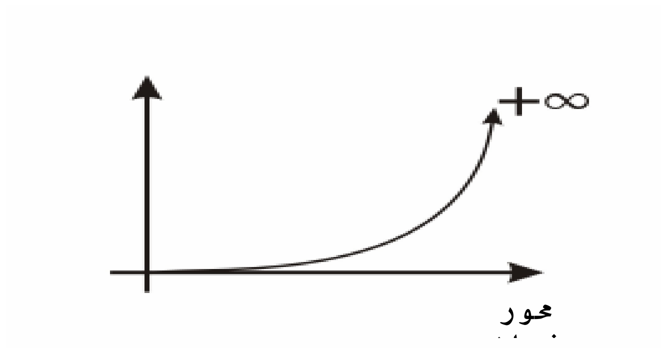
اما تا انسان با چیزی برخورد نکند، سؤالی نیز برای او مطرح نمی‌شود و این برخورد با وقایع است که او را به فکرهایی وا می‌دارد که باعث طرح سؤال می‌شود؛ خلاصه تا تجربه کردن اتفاق نیافتد، سؤالی نیز پیش نمی‌آید.

با این حساب و با توجه به موضوع، به یک پارادوکس برمی‌خوریم؛ نمی‌توان گفت که کدام یک از سه رأس مثلث مورد بحث زودتر به‌وجود آمده است. تنها چیزی که در پاسخ می‌توان گفت، این است که در واقع انسان موجود منحصر به فردی بوده است که با قابلیت‌های خاص خود، از همان ابتدا به موازات یکدیگر، دسترسی به هر سه رأس مثلث را به‌طورهم زمان آغاز کرده وهم چنان به موازات یکدیگر آن‌ها را ارتقاء داده است. این در واقع منحصر به فرد بودن انسان را از دل بی‌نهایت مخلوقات روی زمین نشان می‌دهد.

علم و پاسخ به معمای خلقت

حال سؤالی مطرح می‌کنیم. آیا دنیای علم می‌تواند جواب معمای خلقت را به ما عرضه کند؟

برای پاسخ به این سؤال، نموداری ترسیم می‌کنیم که بر مبنای محور زمان و محور تعداد سؤالات بشر، آن را مورد بررسی قرار می‌دهیم.



(شکل-33)

نمودار فوق به ما نشان می‌دهد که انسان در ابتدا چند سؤال بیشتر نداشته و به‌تدریج هر چقدر جلوتر آمده است، سؤالات او تبدیل به شاخه‌های علمی شده و آن شاخه‌ها نیز دوباره منجر به طرح سؤالات جدید دیگری شده‌اند و با مرور زمان، تعداد سؤالات و تعداد شاخه‌های علمی افزایش پیدا کرده است.

در چند دهه‌ی اخیر، تعداد سؤالات مطرح شده از تعداد سؤالات کل تاریخ بشر، بیش‌تر بوده است و در حال حاضر وضعیت به‌گونه‌ای است که هنوز انسان به یک سؤال پاسخ نداده، صدها سؤال دیگر توسط شاخه‌های علمی جدید مطرح می‌شود و به‌زودی انسان به مرزی خواهد رسید که آن را مرز «**بحران سؤال**» نام‌گذاری می‌کنیم. در این مرز بحرانی، نسبت تعداد

سؤالات جدید مطرح شده به جواب‌های داده شده، روز به روز بیش‌تر شده و به سمت بی‌نهایت میل می‌کند؛ به‌عبارتی:

بی‌نهایت = تعداد سؤالات جدید مطرح شده / تعداد جواب‌های داده شده

در این مرز برای همیشه انسان خواهد فهمید که علم هرگز قادر نخواهد بود وضعیتی پیش بیاورد که روزی انسان بگوید: «به جواب همه‌ی سؤالاتم رسیدم.» این موضوع را همه‌ی عرفای ایران فهمیده بودند و با وجودی که همگی آن‌ها از علمای زمان خود نیز بودند، ولی از علم ابراز ناامیدی کرده‌اند و به این نکته پی برده بودند که علم نمی‌تواند پاسخ معمای هستی را به آن‌ها بدهد.

حدیث مطرب و می‌گوی و راز دهــر کمتــر جــو
که کس نگشود و نگشاید به حکمت این معما را
(حافظ)

یا جناب مولانا در این مورد می‌سراید:

خرده کاری‌های علــم هندسه — یا نجوم و علم طـــب و فلسفه
که تعلق با همیـــن دنیاستش — ره‌بــه هفتم آسمان بر نیستش

سهراب سپهری، ما را به اردو زدن پشت حصار دانایی دعوت می‌کند زیرا به خوبی پی برده بود که دانایی ما، راه به‌جایی نمی‌برد و راز گل سرخ را با این محدوده‌ها نمی‌توان شناسایی کرد.

کار ما نیست شناسایی راز گُل سرخ،
کار ما شاید این است که، در افسون گل سرخ شناور باشیم؛
کار ما شاید این است که، پی نیلوفر و قرن، پی آواز حقیقت بدویم؛

پشت دانایی، اردو بزنیم.

از آن‌جا که دانش بیش‌تر، یعنی سؤال بیش‌تر زیرا علم از سؤال است و سؤال از علم؛ لذا بوعلی سینا به واسطه‌ی علم گسترده‌ی خود، به دنیایی از سؤال بر می‌خورد و از این رو پی به این نکته می‌برد که هنوز چیزی نمی‌داند و در واقع، متوجه‌ی نادانی خود می‌شود.

تا بدانجا رسید دانش من   که بدانم که همی نادانم

و یا:

دل گر چه در این بادیه بسیار شتافت

یک موی ندانست، بسی موی شکافت

گرچه ز دلم هزار خورشید بتافت

آخر به کمال ذره‌ای راه نیافت

(ابوسعید ابوالخیر)

حافظ نیز چنین می‌سراید:

طاق و رواق مدرسه و قال و قیل علم

در راه جام وساقی مه رو نهاده‌ایم

و یا:

دفتر دانش ما، جمله بشویید به می

که فلک دیدم و در قصد دل دانا بود

بنابراین، علم با وجود روشن‌گری‌های بسیارخود، هرگز نخواهد توانست به حل معمای خلقت نایل شود و هر روز نسبت نادانسته‌های انسان به دانسته‌های او بیش‌تر و بیش‌تر خواهد شد.

دلایل قطع ارتباط با شبکه‌ی شعور کیهانی و قطع لایه‌ی محافظ

دلایل قطع لایه‌ی محافظ و قطع ارتباط با شبکه‌ی شعور کیهانی به شرح زیر است. امید است با دقت نظر لازم، کلیه‌ی مفاد آن مورد توجه قرار گیرد تا از بروز مشکلات احتمالی جلوگیری به‌عمل آید. لازم به یادآوری است که در مواردی نیز که بنا به صلاح دید شبکه، لایه‌ی محافظ و ارتباط قطع نشود، امکان قطع دریافت‌های ماورایی و آگاهی‌ها، وجود خواهد داشت. دلایل فوق عبارت است از:

الف. کلیه‌ی اعمالی که باعث **جلوگیری از ارتقای روح جمعی** جامعه شده و مانع هدایت و راهنمایی دیگران به سمت شبکه‌ی شعور کیهانی شود، مانند:

- خودداری و طفره رفتن از ارائه‌ی اطلاعات و آگاهی در مورد شبکه، به علاقه مندان و مشتاقان و محروم کردن آن‌ها از این‌که مانند خود شما به آسانی به شبکه متصل شده و از فیض آن درجهت کمال استفاده کنند.

- ارائه‌ی اطلاعات غلط و **عوام فریبی** مبنی بر این‌که فرد در رابطه‌ای ویژه و از طرف افرادی خاص (مقدسین) به توانمندی‌های شبکه دسترسی پیدا کرده است که این خود باعث ناامیدی دیگران شده و مانع دسترسی آسان افراد مشتاق به این بخش از رحمت الهی خواهد شد. همچنین باعث جلوگیری از آگاهی آن‌ها، مبنی براین‌که به‌سادگی می‌توانند به شبکه دسترسی پیدا کنند، می‌شود و از مسیر اصلی و رسیدن به معرفت و روشن‌بینی واقعی که به معنای روشن دیدن و رسیدن به درک و فهم جهان هستی است، منحرف گردند.

ب. استفاده در **خلاف جهت مصالح انسانی،** مانند:

- تمایل به استفاده از قابلیت‌های شبکه در جهت تحقق بخشیدن به افکار منفی مانند تجسس و نفوذ در دیگران، فکر خوانی، تمایل به دسترسی به‌خصوصیات فردی اشخاص و استفاده به نحوی که باعث ضرر و زیان مادی

و معنوی برای دیگران شده و امنیت فردی آن‌ها را به خطر انداخته و مخالف با عدل الهی باشد.

- **تبعیض** قایل شدن در ارائه‌ی خدمات شبکه به دیگران.

پ. استفاده در **خلاف جهت حرمت شبکه؛ مانند:**

- شک، انکار، ناسپاسی و... نسبت به شبکه.

- **کتمانِ یافته‌های خود** در این رابطه که باعث پوشیده ماندن عظمت و جلال شبکه‌ی شعور کیهانی برای همگان شده و باعث ناآگاه باقی ماندن آنان خواهد شد. همچنین وانمود کردن به این‌که فعالیت‌های انجام شده، از جایی به غیر از حلقه‌ی وحدت و شبکه (هوشمندی الهی) صورت گرفته است.

- هرگونه **سوء استفاده به نام شبکه**.

- **در رأس قرار دادن هر نامی** (حتی نام مقدسین و معصومین) به‌جای نام خداوند و هوشمندی او (اصل **ایاک نستعین**).

لذا به محض مطلع شدن از قطع لایه‌ی محافظ خود، ضمن قطع هرگونه فعالیت در این زمینه، مراتب را فوری به اطلاع مربیان خود برسانید.

اصل وحدت راه

آشنایی با شعور کیهانی و مشاهده‌ی عملی نحوه‌ی کار این هوشمندی و تحولات خارق‌العاده‌ی پیش آمده‌ی ناشی از اتصال به آن و انجام فعالیت‌های مثبت و انسانی در این رابطه، ما را هر روز بیش‌تر از پیش با این پدیده عجیب و شگفت‌انگیز الهی آشنا کرده و به درک وحدت حاکم بر جهان هستی، نزدیک‌تر کرده است. وحدتی که همه‌ی اجزای جهان هستی را به یکدیگر پیوند داده و در هر لحظه ندای **تن واحده** بودن آن را، به گوش جان‌های بیدار و آگاه، فریاد می‌زند:

این همه عکس می‌و نقش نگارین که نمود

یک فروغ رخ ساقی است، که در جام افتاد

(حافظ)

پیامی که ما را به فراتر از مرزهای تفکرات و اندیشه‌های انسانی هدایت کرده و در بالاترین مرتبه‌ی فکری و بینشی قرار داده و به این فراز و مرتبه از آگاهی رسانیده است که نه تنها بنی آدم اعضای یک پیکرند، بلکه:

که جانِ جهان، جمله یک پیکر است

ز پیکر چه گویم، که یک گوهر اســت

با کمک این نگرش، وسعت دید و اندیشه‌ی خود را نه تنها از مرزهای قومی، قبیله‌ای، ملی(ناسیونال)، نژادی و حتی جهانی (اینترناسیونال) گسترش داده بلکه دامنه‌ی تفکرات، درک و بینش خود را معطوف به همه‌ی جهان هستی (اینتریونیورسال- Interuniversal) کرده و اعتقاد داریم که بدون درک جهان هستی و هوشمندی حاکم بر آن، انسان همواره در کثرت و سرگشتگی به سر خواهد برد و همه‌ی راه‌های مقابل او به بن بست ختم می‌شود. این درک عمیق به‌دنبال آشنایی عملی با شعور الهی یا همان هوشمندی حاکم بر جهان هستی مادی پیش آمده است. این هوشمندی و شعور (وسیله) ما را به وحدت جهان هستی (هدف) و از طریق وحدت راه (مسیر) هدایت کرده است. شرط اساسی رسیدن به وحدت، ایجاب می‌کند که همه‌ی عوامل در برگیرنده و تعریف‌کننده‌ی آن، خود در وحدت باشند و از این‌جا می‌توان پی برد که نمی‌شود در کثرت راه بود و به وحدت رسید؛ یعنی **فرد نمی‌تواند با در هم آمیختن چندین راه مختلف به وحدت برسد؛** زیرا ممکن است راه‌های انتخاب شده از نظر چارچوب‌های اجرایی و تجزیه و تحلیل‌های لازم، با یکدیگر در تضاد باشند ولی همگی آن‌ها، هدف مشترکی را دنبال کنند.

کار تو است ساقیا، دفع دویی، بیا، بیا

دِه به کفم یگانه‌ای، تفرقه را یگانه کن

(مولانا)

هر چند که راه‌های رسیدن به این وحدت متعدد است و به تعداد نفوس انسان‌ها می‌تواند راه‌های مختلف وجود داشته باشد ولی هر راه به تنهایی، باید در وحدت کامل باشد. راه در کثرت، خود کثرت آفریده و به‌دنبال آن اغتشاش و سرگردانی به‌وجود می‌آورد. برای مثال در جاهایی، عمل ریاضت و سختی دادن به جسم، گوشه‌گیری و تارک دنیا شدن، مورد استفاده قرار می‌گیرد در حالی که در مکتب دیگری این کار خطایی بزرگ محسوب می‌شود که البته در این مکتب نیز چنین است. وحدت کیهانی همان وحدت الهی است و روزی که انسان به درک این وحدت نایل شود و خود را با عالم هستی در یکتایی و هم سویی ببیند، به مرز خدایی شدن و خدایی دیدن رسیده است. زمانی که هر کجا رو کند، فروغ رخ او را دریابد و به جز او را نبیند.

رسد آدمی به‌جایی که به جز خدا نبیند

بنگر که تا چه حدّ است مقـام آدمـیـت

(سعدی)

و در آن صورت به معنای:

«قبله‌ام یک گل سرخ، جا نمازم چشمه،

مهرم نور، دشت سجاده من...»

(سهراب سپهری)

رسیده و چیزی جز تجلی الهی را در پیش‌روی نبیند و به درک:

« **اَینَما توَلّوا فَثَّم وجه‌الله**» (بقره: 115)

«به هر کجا که نگاه کنیم، روی او را خواهیم دید»

نایل گشته و به‌دنبال آن ؛ به عمق معرفت این سروده سهراب سپهری پی ببریم که:

کعبه‌ام بر لب آب، کعبه‌ام زیر اقاقی‌هاست،
کعبه‌ام مثل نسیم، می‌رود باغ به باغ، می‌رود شهر به شهر.
حجر الاسود من، روشنی باغچه است.

و با درک **تن واحده** بودن جهان هستی، به مقام «بی‌قبله‌گی» برسیم:

شش جهت است این وطن، قبله در او یکی مجو
بی‌وطنـــی اســت قبــله گــه، در عدم آشیانه کن
(مولانا)

و در آن زمان متوجه خواهیم شد که به هر سو نظاره کنیم، تجلی او را دیده و با دیدن تجلیاتش در واقع از دیدن اثر، پی به‌وجود صاحب اثر برده‌ایم.

روشن بنگر که آفتــاب اســت آن نــور که خوانیش به مهتاب
(شاه نعمت‌الله ولی)

با نظاره‌ی مهتاب، در حقیقت پی به‌وجود آفتاب برده‌ایم؛ آفتابی که از خورشید است؛ همان خورشیدی که نمی‌توانیم به‌طور مستقیم لحظه‌ای به آن نگاه کنیم زیرا چشمان ما، برای لحظه‌ای هم تحمل دیدن نورش را ندارد.

* * *

در پایان، ضمن دعوت به رعایت اصل وحدت راه، مبنی بر خودداری از تلفیق و ترکیب راه‌ها و شیوه‌های مختلف و هم زمان با یکدیگر، بدون درنظر گرفتن و مطالعه و بررسی نکات متضاد آن‌ها از سرگشتگی خود و دیگران جلوگیری کرده تا از به‌هم‌ریختگی‌های بعدی که بارها مشاهده شده است، جلوگیری شود و فراموش نکنیم که هدف نهایی، رسیدن به وحدت کیهانی از طریق آشنایی عملی با «شعور الهی» است و تمام فعالیت‌های افراد باید با در نظر گرفتن این هدف صورت گیرد و

در غیراین‌صورت، این فعالیت‌ها فاقد ارزش‌های لازم معنوی و عرفانی بوده و فقط در جهت رشد منیّت، معرکه‌گیری و خودنمایی به‌کار خواهد رفت.

تعریف Interuniversal

Interuniversal به اختصار اشاره به تفکر عرفان کیهانی (حلقه) داشته و عبارت است از ارتقای سطح تفکر انسان به سطح جهان هستی. در این رابطه مایل هستیم بر فراز همه محدودیت‌های قومی، قبیله‌ای، نژادی، ملیتی و... تفکر کرده و با درک رحمت‌عام الهی به درک جهان هستی نایل شویم و اعتقاد داریم که بدون‌درک کل، نمی‌توان نقشه و طرح درستی برای مسیر کمال خود ترسیم کرد.

چه داند جزء، راه کـــل خـــود را مگر هم کل فرستـــد، رهنـــمونـــم
بِکش‌ای عشق کلی، جُزءِ خود را که این‌جا در کشـــاکـــش‌ها، زبونم
زهجرت می‌کشم، بـــار جـــهـــانـــی که گویی من جـــهـــانـــی را، ستـــونم
(مولانا)

انسان در نقطه‌ای قرار دارد که به‌طورعمیقی نیازمند فهم کل است و برای رسیدن به این فهم، باید دایره‌ی تفکرات خود را از محدودیت‌ها نجات داده و خود را از در گیر کردن با جزییات بی‌ارزش و یا کم ارزش رهانیده و اصل ماجرا را با مدد حلقه‌های اتصال رحمت‌عام خداوند درک کرده تا بتواند از این راه، به دانش کمال دسترسی پیدا کند. بدون چنین دانشی، هرگز انسان مقصود و منظور آمدن و رفتن خود را نخواهد فهمید.

هرگز نداند آسیاب، مقصود گردش‌های خود
کان ستون قوت ماست، با کسب و کار نانبـــا
آبیش گردان می‌کند، او نیز چرخی می‌زنـــد
حق آب را بسته کند، او هم نمی‌جنبـــد ز جا

(مولانا)

اگر انسان با کل ارتباط برقرار نکند، مانند آسیابی خواهد شد که نمی‌داند برای چه هدفی می‌چرخد، در حالی که درک این هدف از رسالت‌های مهم انسان است.

تجربه‌ی قرن‌ها درگیری با جزییات و غرق شدن در آن‌ها، نشان داده است که انسان فرصت‌های طلایی خود را از دست داده و به دست آویز مطمئنی نیز نرسیده، زیرا این اطلاعات با دانش کمال و عقل کل انطباق داده نشده است؛ بنابراین، انسان بیهوده به دور خود چرخیده است.

بین انسان و آسیاب فرق بسیار است. یک آسیاب شاید نتواند با کل خود ارتباط برقرار بکند و علت چرخش خود را بفهمد ولی انسان موجودی است که می‌تواند با کل ارتباط برقرار کرده و بفهمد که در جهان هستی چه نقشی را قرار است بازی کند.

اینک وقت آن رسیده که تجدید نظرهای اساسی در دیدگاه‌های خود داشته باشیم و هر آن‌چه که نتوانسته در ارتباط با کل و درعمل برای ما ایجاد معرفت و آگاهی کند را از نو بررسی کنیم. اشکالات خود را بی‌طرفانه مانند یک شاهد عادل، مورد تجزیه و تحلیل دقیق قرار دهیم تا بتوانیم کمال را یافته و به درک آن نائل شویم. از دیدگاه Interuniversal، تمرکز یعنی زندانی شدن در یک نقطه، کلام، محدوده و... در حالی که این دیدگاه، نقطه‌ی مقابل زندانی شدن را مطرح کرده و رهایی ذهن و گسترش محدوده‌ی توانایی آن را دنبال می‌کند، زیرا درک و فهم هوشمندی حاکم بر جهان هستی و صاحب آن، نیاز به ذهنی آزاد و توانا دارد، ذهنی که خداوند را فقط خدای آسمان‌ها تصور نکند بلکه او را متعلق به همه جا و همه‌ی زمان‌ها و لحظه‌ها بداند.

درک خدایی که در همه جا هست برای ذهن‌های معمولی مشکل است. بنابراین، عده‌ای فقط در آسمان‌ها دنبال خدا می‌گردند، هر زمان که با او کار دارند.

یا او را در درون می‌جوییم و یا در بیرون، گاهی در نهان و گاهی در آشکار؛ غافل از این‌که نمی‌توان خدا را پارچه پارچه کرد بل او را باید یک پارچه دید.

خواهی که تا بیابی، یک لحظه‌ای مجویش
خواهی که تا بدانی، یک لحظه‌ای مدانش
چون در نهانش جویی، دوری از آشکارش
چون آشکار جویی، محجوبی از نهانش
چون ز آشکار و پنهان، بیرون شدی به برهان
پاها دراز کن خوش، می‌خسب در امانش
(مولانا)

دیدگاه Interuniversal در عرفان حلقه، خدا را همان‌گونه که باید شناخته شود، مورد بررسی قرار می‌دهد و ذهن فرد را برای چنین شناختی آماده می‌کند. در این تفکر، خدا همه جا حاضر است و عالم محضر اوست. او فقط خدای آسمان‌ها نیست، همان‌گونه که در ناخودآگاهی انسان‌جایگاه او را فقط در آسمان‌ها برای ما حک کرده‌اند و او را نزدیک‌تر از رگ گردن نمی‌بینیم، حتی او را در کنار خود و در روی زمین هم حس نمی‌کنیم و...

خدا متعلق به همه‌ی مکان هاست؛ اما انسان‌جایی که نیازمند است، او را مورد خطاب قرار می‌دهد و در جایی که احساس نیازی به او نمی‌کند؛ کاری هم با او ندارد.

خدا متعلق به همه‌ی زمان‌هاست و انسان بازهم او را برای زمان‌های خاصی می‌خواهد و....

خلاصه این‌که انسان برداشت بسیار ناقصی از خداوند دارد و همین باعث شده که نتواند پاسخ مناسبی از ارتباط با او داشته باشد و....

پایه‌ی فکری مشترک همه‌ی انسان‌ها، موضوع شناخت و نحوه‌ی نزدیکی به خداوند است و خدا یک تعریف بیشتر ندارد که در بین همه‌ی انسان‌ها، مشترک است.

راه تو به هر روش که پویند ، خوش است
وصل تو به هر جهت که جویند، خوش است
روی تو به هر دیده که بینند، نکوست
نام تو به هر زبان که گویند، خوش است
(شیخ ابوسعید ابوالخیر)

با آرزوی توفیق الهی
محمدعلی طاهری

فهرست آيات قرآنی

فهرست اشخاص

فهرست برخی واژه‌ها

Human, from another outlook

By:
Mohamad Ali Taheri

7th Edition 2009

WWW.Bijanpress.com

Printed in Tehran Iran

By:
Bijan Publication

ISBN:978-600-5046-16-8